ستارگان هدایت

زندگی حضرت محمد (ص) و خلفای راشدین

ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عمر فاروق رضی الله عنه

عثمان بن عفان رضی الله عنه

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

خالد بن ولید رضی الله عنه

ابوالدرداء رضی الله عنه

حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه

تالیف: دکتر مصطفی سباعی ترجمه امیر صادق تبریزی

ستارگان هدایت

در

تاریخ اسلام

تألیف: دکتر مصطفی سباعی
ترجمه: امیر صادق تبریزی

حضرت محمد ﷺ

حضرت ابوبکر رضی الله عنه	حضرت عمر رضی الله عنه

حضرت عثمان رضی الله عنه	حضرت علی رضی الله عنه

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه	ابودرداء رضی الله عنه

حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه	خالد بن ولید رضی الله عنه

سرشناسه	:	سباعی، مصطفی، ۱۹۶۴ - ۱۹۱۵
عنوان و نام پدیدآور	:	ستارگان هدایت در تاریخ اسلام: حضرت محمد(ص) ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) – عمر فاروق... خالدبن ولید(رضی‌الله عنه)/ تالیف مصطفی سباعی؛ ترجمه امیرصادق تبریزی
مشخصات نشر	:	سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	:	ص ٢٦٢
شابک	:	978-964-7638-15-9
وضعیت‌فهرست‌نویسی	:	فهرستنویسی قبلی
یادداشت	:	فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
موضوع	:	اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ق۴۱
موضوع	:	خلفای راشدین
موضوع	:	صحابه
شناسه افزوده	:	تبریزی، امیرصادق، - ۱۳۳۵
رده بندی کنگره	:	۱۳۸۱۱/۳۸DS ۲س۲۵س/
رده بندی دیویی	:	۰۹۷۶۷۱/۹۰۹
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۲۰۹۹-۸۱م

انتشارات کردستان
Kurdistan Publication
سنندج - پاساژعزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

ستارگان هدایت

✓ نام کتاب:	ستارگان هدایت
✓ مؤلّف:	مصطفی سباعی
✓ مترجم:	امیرصادق تبریزی
✓ نوبت چاپ:	دوم: ۱۳۹۰
✓ تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۲۲۴ صفحه‌ی رقعی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹ـ۱۵ـ۷۶۳۸ـ۹۶۴ـ۹۷۸
ISBN: 978 - 964 - 7638 - 15 - 9

بسم الله الرحمن الرحیم

«بدترین مردمان دو گروه‌اند: یکی عالمی که دینش را به حاکمان می‌فروشد و دیگری حاکمی که آخرت را به دنیا».

مصطفی سباعی (اینگونه زندگی مرا آموزش داد).

«راهزن در نزد خداوند و مردم گرامی‌تر است از آنکه دین را وسیله‌ی کسب مطامع دنیوی قرار می‌دهد».

مطصفی سباعی (اینگونه زندگی مرا آموزش داد).

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن مترجم

گرایش به نیکی و بدی در نهاد و فطرت آدمی است، در پرتو این کشش درونی و تأثیر جاذبه‌های بیرونی، ویژگیهای گوناگونی در وجود آدمی به ظهور می‌رسد و بحث ارزش و ضدارزش در معارف دینی و علوم انسانی مطرح می‌گردد.

از جمله عواملی که می‌تواند مشوّق افراد در کسب ارزشهای انسانی باشد آشنائی با زندگی و آثار بزرگان و دانشمندان و مصلحان است. چون اصل در آفرینش، ارزش است و ضدارزش امری انحرافی و ناشی از جهل و طغیان شهوات است و در واقع نوعی بیماری است که عارض بر انسان می‌شود که البته قابل پیشگیری و درمان است. یکی از راههای مطمئن برای بازگرداندن افراد به شاهراه انسانیت و پرهیز از کجرویها، هم‌نشینی و همراهی با مردان و زنان موفق در ابعاد گوناگون زندگی است.

آشنائی با شرح حال بزرگان موجب می‌شود که افراد از نظر ذهنی و روانی در همان شرایطی که آن بزرگان بوده‌اند قرار گیرند و در بسیاری از موارد خاطرات و رفتارهای ارزشی را در ذهن خویش مجسم و بازسازی کنند و خود را در جایگاه یا همراه با آنان قرار دهند و مشتاق گردند که چون

آنان سرفراز و و نیکوکار باشند. نتیجه‌ی این بازسازی روانی و ذهنی، همراهی اعتقادی و رفتاری است یعنی خواننده سعی در الگوسازی شخصیتی می‌کند و علاقمند می‌شود در همان مسیری گام نهد که آن قهرمانان رفته‌اند.

تاریخ اسلام نیز مالامال از شهسواران و نامورانی است که دست پرورده‌ی مجسم و عینی این مکتب انسان‌ساز است. با مطالعه‌ی زندگی این مشعلهای فروزان بشریت می‌توان دریافت که چگونه با رشد اندیشه و ایمان در پرتو تلاش و فداکاری می‌توان قید و زنجیرها را از هم گسست و خود را از اسارت طبیعت و مادیات رهانید و منادی ارزشهای انسانی و الهی شد و به آرامش خاطر و غنای روحی دست یافت.

پیشگفتار

به قلم: دکتر عدنان زَرزور

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و صحبه اجمعین.

-۱-

کتاب بزرگان ما در تاریخ بعید، به قلم بزرگ مردی است از بزرگان ما در تاریخ معاصر. چراغدان هردو یکی است و آن همین دین جاودان است، و رهبری آنان نیز یکی است و آن رهبری رسول اکرمﷺ است. آیا راجع به راه و روش نویسنده‌ی این فصول، استاد دعوتگرمان شیخ مصطفی سباعی رحمه الله فصلی بیافزایم؟ در حالی‌که امثال من آخرین کسانی هستند که قادر به این کارند و یا می‌توانند آرزوی آن را داشته باشند، در واقع این کار حق آن گروه نخستینی است که این استاد پیشتاز را همراهی نمودند و به سخنان او گوش فرا دادند و دعوتش را پذیرفتند و شاگردی‌اش را کردند... و بلکه این کار، حق تمام نسلهای آینده است که به این گروه ملحق می‌شوند... و نیز حق خود تاریخ است، تاریخی که استاد دوبار حق آن را ادا کرد: یک بار روزی بود که راجع به بزرگان آن نوشت و دیگر بار زمانی بود که ما را متوجه اطرافمان کرد و نشان داد که او نیز با داشتن اراده و همت دعوتگر و بصیرت مؤمن و حماسه‌ی مجاهد و جوانمردی و بخشش رهبر و بردباری کسی‌که بر قضا و قدر الهی شکیباست، به مقام و درجه‌ی آن بزرگان ارتقاء یافته است. رحمت خداوند قرین حال او و بهشت برین جایگاه او باد.

این فصلی که درباره‌ی زندگی استاد سباعی از آن نام بردم خود کتابی بس بزرگ خواهد شد که تاکنون راجع به زندگی و آثار و کارهای نیک و برجسته‌ی او نوشته نشده است، فقط یکی دو نفر از شاگردان آن رهبر پیشگام چنین کاری کرده‌اند... و در اینجا ما را همین بس که به خاطراتی دور و سخنانی که با آزرم بیان می‌شود بسنده نمائیم.

-۲-

دوازده سال پیش (در سال ۱۹۷۱م) در اوایل فصل پاییز به دیدار حق شتافت. فصلی که هر سال با اندیشیدن به افق‌های دور، و امید و آرزوهائی پیچیده، و با سکوت طولانی زمستانی که عن‌قریب فرا می‌رسد انسان را دچار احساسی مبهم می‌کند... و در جان آدمی عمیق‌ترین دردها و امیدها، خاطرات و تصورات را برمی انگیزاند، خاطراتی که در آن واحد خوش و ناخوشایندند!

پاییز؛ ماه انسان است، چراکه فصل زایش و مرگ است... زندگی انسان هم چیزی جز اعداد معدودی که با شمارش معکوس از بدو تولد تا لحظه‌ی مرگ آغاز می‌شود نیست. از این‌رو در حدیث آمده است «النّاسُ نیامٌ فَاذا مٰاتوا إنْتَبَهُوا» «مردمان تا زنده‌اند در خواب‌اند چون بمیرند بیدار می‌شوند» بی‌تردید زندگی مرحوم سباعی نشان مرگ و شهادت را با هم داشت، او با زندگی خود مردم را بیدار ساخت و با مرگش زندگی خویش را، و راضی و خشنود بر دو بال از بالهای فصل پاییز به سوی پروردگار خود رهسپار شد، یک بال از درد و رنج بیماری سختی که او را هفت سال جانکاه در بند کشید و یک بال از امید به اینکه آنچه در نزد خداوند است بسی بهتر و پایدارتر است...

-۳-

اخلاق و روش او همچون اخلاق و روش فاتحان بود... و لغزشهای او نیز چون لغزشهای شهسواران و فاتحان... شهسواران پیشاپیش سپاه حرکت می‌کنند و برای بررسی نتایج و زیان کار خود باز نمی‌ایستند! از همان ابتدا نظر به سرزمینهای تازه می‌دوزند و در فکر خود رسیدن به دورترین نقطه‌ای که عزم هر فرمانده و اراده‌ی هر دعوتگر و اسب هر رزمنده‌ای که بدان دست یابد را مد نظر دارند!

آنان به افق‌های دور چشم می‌دوزند نه به پیش پای خود! خدا رحمت کند عُقْبَة بن نافع را که با اسب خود وارد [کناره] اقیانوس اطلس شد... و آن سخن مشهور را بر زبان راند و آن را به عنوان بقیه‌ی حماسه‌ی خود به امانت سپرد که برای جهادی مستمر و مداوم کافی است...[1] این پیام را امواج به دورترین نقاط عالَم برد...

سپس عقبه برمی گردد که در راه بازگشت، مرگ و شهادت را با هم بیابد تا اینکه [در جنگ با بَربَرها در شمال آفریقا] از اسب بر زمین افتاد و به شهادت رسید، تفاوتی نمی‌کند که در کار خود بی‌احتیاطی کرد یا خیر، زیرا احتیاطی که تاریخ نویسان بیان می‌کنند احتیاطی است که بر ورق‌های کاغذ نقش می‌بندد و خود در زوایای سهل انگاری و فراموشی [حق] احتیاط می‌کنند، هنوز صدای اسلام از سرزمینی که او فتح کرد آشکار نشد در حالی‌که بر پشت اسب راهوارش بود... بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

---

(۱) عُقْبَة بن نافع متوفیٰ به سال ۶۳ هجری، مردی دلیر و باایمان بود از جهاد و گشودن شهرها، رضای خدا و نفوذ دین را می‌خواست. وی همان کسی است که گویند چون به کنار اقیانوس اطلس رسید اسب خود را در آب راند و شمشیر را کشید و گفت: به خدا سوگند اگر می‌دانستم در آن سوی آب مردمی به سر می‌برند، برای اعلان یکتا پرستی با آنان می‌جنگیدم. نگاه: تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان ـ دکتر سید جعفر شهیدی ـ ص ۱۵۳ مترجم.

در واقع هدف، تبلیغ و رساندن پیام است و برقرار کردن آن در حد توان بشر وسیله است، فاتحان با اراده و عزم خود در صدد اهداف‌اند و وسایل را برای اطرافیان بجا می‌گذارند: و اینچنین بود سیره و روش دعوتگر و فاتح مذکور ابوحسّان [عقبه بن نافع رحمه الله].

خداوند بهترین پاداشها را به او ارزانی دارد.

-۴-

مدتی پیش خبرنگاری در دیدار با استاد از او می‌خواهد پندی والا و باارزش را بیان کند، استاد چنین می‌گوید که: ***«زندگی با انجام کارهای نیک و شایسته طولانی است و با کارهای زشت و پست کوتاه است»***. این نوع گزینش است که ایام زندگی را بر حسب سال و ماه برتر می‌کند اگر راهنمای آن همّتی عالی و فهمی عمیق و قدرت روح باشد، البته این پندی که مردم برای اولین بار خواندند تنها یکی از اندرزهای باارزش او بود که در طی عمر طولانی خود به سبب اعمال شایسته‌اش و کوتاه بر حسب سال و ماه بیان کرده بود. پندی که هریک از ما می‌تواند زندگی سباعی را در پرتو آن بشناسد قبل از اینکه راجع به او کتاب یا روزنامه‌ای بخواند.

درس مهمی که از این نکته درمی‌یابیم این است که پندهای کتاب باارزش استاد بنام «**هكذا عَلَّمَتْني الحياةُ**» «اینگونه زندگی مرا آموزش داد» اندرزهای واقعی و عملی است که استاد با تمام وجود و احساس و با تمام دردها و آرزوهایش با آنها زیسته است، از یک سو با نورِ آنها راه خود را یافت و از سوی دیگر با آتش و رنج آنها سوخت و بارها و بارها در خوشی و ناخوشی آنها زیست. تا آنجا که می‌توانیم بگوئیم: این کتاب در هر پندی از پندهایش و در هر کلمه و هر حرفی از عباراتش عصاره‌ی فکر و روح او را به نمایش می‌گذارد زیرا خواننده در سراسر آن تاریخی را می‌خواند که راهش

را به سوی دنیای واقعی طی کرده است، و لبریز از فعالیت پی‌گیر و عاطفه‌ی فروزان و شجاعت فراوان و مردانگی برتر و تجربه‌ی صادق و شکیبائی بس زیباست. از این‌رو کسی‌که می‌خواهد مطلبی راجع به مرحوم سباعی بنویسد لازم است مدتهای مدید در این کتاب اندیشه و تأمل کند تا به کمک آن بتواند خطوط کلی این شخصیت بی‌نظیر تاریخ معاصر را ترسیم نماید.

-۵-

برای شناخت این شخصیت و برای اینکه آن را بصورتی بارز و مجسم و گویا احساس نمائید به بخشی از سخنان استاد توجه کنید:

- *«برخی از دوستان می‌گویند فکرت را آسوده کن تا سلامتی‌ات را بازیابی، معنی این سخن این است که جانت را دفن کن تا سالم بمانی!!»*

- *«گاهی احساسی بودن شدید بلائی است بزرگتر از هر غفلت و اهمالی».*

- *«شجاعت این نیست که سخن حق بر زبان آوری و خود در امان باشی، بلکه شجاعت آن است که سخن حق را بگوئی و قبول زحمت کنی».*

و در این مورد نیز می‌گوید:

- *«قهرمانی این نیست در حالی‌که از زخم تیر در امانی مبارزه کنی بلکه قهرمانی این است که در حالی‌که از هر طرف آماج تیری مبارزه کنی».*

و برای شناخت پاره‌ای از ویژگی‌های روحی و ذاتی استاد سباعی به فرازهای زیر توجه کنید:

- *«چگونه ممکن است من و تو همراه و همسفر باشیم در حالی‌که من چون اسبی بالدار پرواز می‌کنم و تو همچون لاک‌پشت حرکت می‌کنی لاجرم یا من از تو پیش می‌افتم یا تو از من بازمی‌مانی، و چگونه ممکن است با هم زندگی کنیم در حالی‌که حرارت من چون آتش است و برودت تو چون یخ، پس لاجرم یا من تو را می‌سوزانم و یا تو مرا سرد و منجمد می‌کنی!»*

ـ «غیر ممکن است طبیعت و سرشت را دگرگون کرد همانطور که نمی‌توان أشکال را تغییر داد، آنچه را که خدا اراده کرده و خلق نموده است انسان نمی‌تواند هرگونه که می‌خواهد دگرگون سازد».(۱)

ـ «مشکلات پرنده‌ای که در هوا پرواز می‌کند را جز پرنده‌ای مثل او کسی درک نمی‌کند».

ـ «اگر جرأت اصلاح طلبان و ریشخند آنان به تمسخر استهزاءکنندگان نبود هیچگاه جامعه از قید و بندها و مشکلات رهائی نمی‌یافت».

ـ «زشت‌ترین نوع ترس، ترس از آشکار کردن حق است به خاطر ترس از زخم زبان مخالفان و معاندان».

ـ «از گفتنِ سخن حق کوتاهی نکن به این بهانه که کسی گوش نمی‌دهد، زیرا هیچ بذر مناسب و خوبی نیست مگر اینکه زمینی حاصلخیز برای آن یافت می‌شود».

ـ «بر تو واجب نیست که مردم را نسبت به سخن حق خود قانع کنی، بلکه تکلیف تو این است که آنچه را که حق است بیان کنی».

ـ «کسی که حق را بشناسد فداکاری و جانبازی برای او شیرین و لذت‌بخش است».

ـ « ارزش انسان به اهدافی است که دارد، و قدر و منزلت او به دوستانی است که دارد، و لیاقت او در گزینش و انتخاب اوست، و ثروت او به اندازه‌ای است که قلب‌ها را تسخیر کند، و قدرت او به اندازه‌ای است که هویٰ و هوس را سرکوب کند، و پیروزی او به آن است که از رذیلت و پستی دوری کند، و کثرت او به کسانی است که در هنگام سختی همراه و یاور او باشند».

---

(۱) به آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی فاطر اشاره دارد: «فلن تجد لسنّة الله تبديلاً» (هرگز برای سنن الهی تغییری نمی‌یابی) منظور این است که نمی‌توان قوانین هستی را بـه دلخـواه تـغییر داد و قانونی را جایگزین قانونی دیگر کرد. مترجم.

ـ« *دل کندن از مطامع دنیا و اوج گرفتن بر فراز آن نیازمند بالی چون بال عقاب است نه پروانه!*»

ـ«*برای آنانکه دارای عزم و ارادهای بزرگاند درد و رنج، مسیر جاودانگی است و برای آنانکه بیارادهاند، مسیر سستی و نابودی است*».

ـ« *با دردها و رنجها میبینم که جانم اوج میگیرد... اما چه کسی تحمل استمرار آن را دارد*».

ـ«*روزی روباه، شیری را در چاه انداخت به این گمان که او را هلاک خواهد کرد، به او گفت: تو را در بین حیوانات به خاطر این ضعف رسوا خواهم کرد، شیر خندید و گفت: هر کاری که انجام دهی باز من شیرم و تو روباه!*»

ـ«*با پروردگارت با فروتنی و با دشمنانش با تکبر و با مردم با تواضع رفتار کن*».

ـ ۶ ـ

فرازهای زیر نمونههای دیگری هستند که میزان رنجهائی را که استاد در راه دعوت تحمل کرده و شکیبائی را که در برابر انکار بیوفایان و تکذیب منکران داشته است نشان میدهد، همچنین بیانگر دشواری راه و سرپیچی همراهان و دیگر مصائبی است که در راه دعوت و اصلاح و رهبری و هدایت نیروها با آن مواجه شد، همهی این امور را در این فصولی که از متن واقعیتِ دعوت و تربیت و جهاد و از خلال حرکتی پیگیر و مستمر نوشته شده است بازگو میکنیم تا انگیزهای باشد برای آماده شدن همهی نیروها و به یاد آوردن رهبران و تأسی از راه و روش آن بزرگ مردانی که تاریخ انسانیت نمونهی آنها را در هیچ زمانی سراغ ندارد. در حقیقت این فصول پژوهش تاریخ نگاران یا بررسیهای باستان شناسان و تحقیقات دانشمندان نیست بلکه دربردارندهی صداقتِ رهبری پیشتاز، و نیکی و پاکی آن

دعوتگر است، و شاید این نکته کلید فهم این فصول و استفاده‌ی از آن باشد که متعاقباً بیان خواهیم کرد:

استاد رحمه‌الله می‌گوید:

- «تبلیغ کنندگان نخستین توان و حلاوت تبلیغ و دعوت را از مصدر و سرچشمه‌ی اصلی آن اخذ می‌کردند ناگریز بسی زلال و پاک بود و توان دفع شبهات را بیش از حد معمول داشت. اما دعوتگران بعدی، دین را از سرچشمه‌ای اخذ کردند که مکدر و آمیخته به ضعف بود، لاجرم از صفا و زلالیت اندکی برخوردار بود و در دفع شبهات بسیار ناتوان، مبلغان نخستین کمتر بحث می‌کردند و بیشتر اهل عمل بودند، کم سخن می‌گفتند و بسیار بخشنده و باسخاوت بودند، عزمشان در جهاد آشکار و اخلاصشان در آن نمایان بود. اما تبلیغ کنندگان بعدی بیشتر اهل جدل‌اند وکمتر اهل عمل، در سخن گفتن سخی هستند و در دادن مال بخیل، دعوتشان برای جهاد پرهیاهوست اما در عمل از آن هراسناک، ناگریز با وجود اینکه راه یکی است اما نتایج کار گوناگون، و با وجود اینکه هدف یکی است ولیکن روشها متضاد و ناهمگون».

- «مؤمن قوی در نزد خداوند بسی برتر و محبوب‌تر است از مؤمن ضعیف، و البته در هر کدام خیری است».

- «هرگاه در مسیری هموار گام نهادی، قبل از اینکه افتخار کنی که در این مسیر از دیگران سبقت گرفته‌ای، فضل کسانی را بیاد آور که پیش از تو رنج هموار کردن آن را تحمل کرده‌اند، زیرا اگر آنان نبودند پیش افتادن تو از آنان ممکن نبود».

- «مردان بزرگ از حسادت دوستان خود بیشتر اذیت و آزار می‌بینند تا از مکر و حیله‌ی دشمنان».

- «درختی که ثمر دارد مردم بدان طمع دارند، نظرها بسوی آن جلب می‌شود و سنگها بسوی آن روان».

- «بهترین کسانی‌که فضائلت را منتشر می‌کنند حسودان بی‌شرم‌اند، و بدترین کسانی‌که عیب‌هایت را آشکار می‌سازند دوستداران غافل‌اند».

- «از جمله دسیسه‌های شیطان نسبت به برخی از دعوتگران این است که آنان را علیه منکری که در نزد خداوند صغیره است خشمگین می‌سازد و یا آنان را وادار می‌کند، آنچه راکه دیگری طاعت می‌داند مُنْکَر بدانند، در نتیجه گرفتار گناهانی بزرگ می‌شوند که یکی پس از دیگری بر اثر غرور و بهتان و تحقیر مسلمانان و تجاوز از فرامین خداوند و ایجاد تفرقه، غیبت، دروغ و... بوجود می‌آیند، و همه را نیز بنام غیرت دینی و دفاع از دعوت، تأویل و توجیه می‌نمایند، و چقدر شیطان به جهل و حماقت آنان می‌خندد!!».

-«برخی به خاطر مقاصد و امراض نفسانی خود، دین را تبلیغ می‌کنند و به داشتن شور و غیرت دینی تظاهر می‌کنند در حالی‌که خداوند به نّیات آنان داناتر است. ای کاش می‌دانستم آیا می‌دانند که با این کار، مردم را نسبت به همه‌ی مبلغان دین، شکاک و بدبین می‌سازند؟ یا اینکه شیطان که جانشان را خریده است وادارشان ساخته تا به نتایج اعمال خود بی‌توجه باشند؟!».

- «هیچ دعوتی موفق نمی‌شود جز زمانی‌که دارای رهبرانی باشد که در رفع نیازهائی که متوجه آنهاست و شرایطی که آنان را در برگرفته یاور و پشتیبان هم باشند».

- «آنان که دعوت دین، آنها را در کنار هم جمع می‌کند و منافع مادی از هم جدا می‌سازد مردمانی هستند که دین در تار و پود قلب‌هایشان رسوخ نکرده است. و آنانکه پیام حق، آنها را در کنار هم جمع می‌کند و دسیسه‌های باطل از هم جدا می‌سازد مردمانی هستند که حق را آنگونه که شایسته است

نشناخته‌اند. و آنانکه حیاط مسجد آنها را درکنار هم جمع می‌کند و محیط بازار از هم جدا می‌سازد، مردمانی هستند که هیچگاه دین خدا را یاری نمی‌دهند».

ـ «از کسی‌که چون دنیا به او اقبال کند، به تو پشت می‌نماید؛ در حالی‌که اگر تو نبودی به چنین موقعیتی نمی‌رسید، هیچ انتظار و توقعی نداشته باش».

ـ «آنکه به هنگام سختی نسبت به دوستانش بی‌وفاست هرگاه که ملتش به او نیازمند باشد هیچ عهد و وفائی نخواهد داشت».

ـ «اگر صالحان به انتظار پاداش دنیائی، عمل خیر انجام می‌دادند از غصه می‌مردند».

ـ «آنکه کمتر از همه به برادران خود کمک می‌کند، آن است که بیشترین ادعا را در این مورد دارد، اینگونه افراد در حقیقت تاجرند».

ـ ۷ ـ

بیش از این مجال آن نیست که از سخنان پندآموز استاد شواهد دیگری را بازگو کنیم، اگرچه اقتباس از کتاب ارزشمند «**اینگونه زندگی مرا آموزش داد**» بسی مشکل و پرزحمت است چرا که مجموعه‌ای است ارزشمند و پیچیده بگونه‌ای که تمام زوایای وجود انسان و تمام ابعاد جامعه‌ی بشری را در بر می‌گیرد... تلاش برای شناخت دیدگاههای استاد از خلال این کتاب نیازمند زمانی طولانی است، لذا به همین مقدار از بیان نظرات او بسنده می‌کنیم، با ذکر این نکته اصول اصلاحی مربوط به خانواده و جامعه و دیگر مطالب مربوط به اخلاق و سلوک ممانعت کنندگان راه و عالمان ناصالح و دنیاپرست... که در این کتاب بدان اشاره شده است را تحسین می‌نمائیم. اما اگر بخواهیم عنوانی برای زندگی پر ثمر و ژرف شادروان سباعی بیابیم، این

عنوان چیزی جز «جهاد» نخواهد بود، به این معنی است که زندگی سباعی دربردارنده‌ی نشان مرگ و شهادت بود، درود و رحمت خدا بر او باد و جایگاهش بهشت برین.

زندگی‌اش جهادی بود مستمر در تمامی میادین و در پیشاپیش تمام صفوف... میدان جهاد با نفس، میدان جهاد با مال، میدان جهاد با بیان، و میدان جهاد با قلم. در هر شرایط و موقعیتی که می‌توانست جهاد را رها نمی‌کرد، از همان ابتدای جوانی تا آخرین روزهای عمر... زندگی را بدرود گفت در حالی‌که هنوز جوهری که با آن از سنت رسول‌اللهﷺ دفاع می‌کرد خشک نشده بود! این تنها ویژگی این مرد عالم نیست بلکه پیش از آن تصویر مردی مجاهد و مبارز است که با هرچه در توان دارد از دینش دفاع می‌کند، زیرا او دچار چنان بیماری و دردی بود که اگر به علت آن قلم و کتاب و حتی سخن گفتن را کنار می‌نهاد هیچ‌کس او را سرزنش نمی‌کرد... در حالی‌که کسان و دوستدارانش از سر لطف و شفقت برای اینکه راحت و آسوده باشد چنین پیشنهادی به او می‌کردند!! اما طبیعی است که مجاهد واقعی تا آخرین لحظه‌ی زندگی سلاحش را بر زمین نمی‌نهد، رسالت دعوتگر واقعی این است که بیم آن دارد از دنیا برود قبل از اینکه بتواند دعوتش را یاری دهد یا اینکه پیروز گرداند اگرچه با گفتن کلمه‌ای یا بیان سخنی باشد... بارها دیدم که قلم را به دست راست می‌گرفت در حالی‌که کاغذ در دست چپش می‌لرزید و در اوج شدت درد آنچه را که ذوق و ادراک نافذ و روح عمیق و عقل وافرش او را بدان وا می‌داشت اجابت می‌کرد، بدون اینکه اهمیت دهد که همراهش آثار درد عصبی حادّ را بر چهره‌اش می‌خواند، گوئی که این درد شدید بر چهره کسی غیر از او عارض می‌شود و جسمی غیر از جسم او را در هم می‌کوبد... این دردهائی است که ما از آن سخن می‌گوئیم، اما خود او ـ

خداگواه است ـ هرگز لب به شکایت نگشود جز به آن مقداری که صبر در برابر مشیّت الهی و تواضع در برابر حکمت او و بردباری بر آزمایش خداوند را به ما بیاموزد... من به خود می‌گفتم: چه زیبا و شگفت‌انگیز است آنچه که این مجاهد صبور و خرسند برای آن زندگی می‌کند... و چقدر صادقانه است از دعوتگری که آنچه را دارد به خداوند می‌فروشد... و خداوند آنچه را که اراده کند از او می‌پذیرد و آنچه را که بخواهد به انجام می‌رساند: «مِنَ المؤمنین رجالٌ صَدَقوا ما عٰاهَدُوااللّه علیه فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدیلاً».(۱)

«در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند، برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و به شهادت رسیدند) و برخی در انتظارند (تا کی این توفیق نصیب آنان شود) آنها هیچگونه تغییری در عهد و پیمان خود نداده‌اند».

ـ ۸ ـ

مجاهد، اصیل‌ترین موضوع و عالی‌ترین هدف را دارد، زیرا موضوع او مرتبط با معنای زندگی است نه در ارتباط با اشیاء... ناگریز اوست که معنی حقیقی زندگی را درک می‌کند. مجاهد از همه ایمانش ژرف‌تر، نگاهش واضح‌تر و نفوذش شگفت‌انگیزتر است... زیرا که او از ورای جهان شهود [دنیا] به جهان غیب می‌نگرد، و از متاع محسوس می‌گذرد تا به وعده‌های جهان امید و آروز دست یابد، آن جهانی که در آن جاودانگی را می‌یابد و در این جهان زوال و نیستی را!

ناگریز تنها مجاهدان می‌توانند زندگی جاوید را در جان انسانهای سرگشته و در خواب مانده برانگیزانند... اما آنان که برای امور مادی و متاع

(۱) آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی احزاب.

دنیوی زندگی می‌کنند نمی‌توانند معنی حقیقی زندگی را در جان انسانها بیدار سازند و آنان را به خداوند و جهان آخرت وصل نمایند، زیرا که روحشان اسیر ظلمات ماده و سنگینی آن است!! اینگونه افراد در نظر مرحوم سباعی جزو دعوتگران نیستند تا چه رسد به اینکه در ردیف مجاهدان باشند.

استاد می‌گوید: «از نشانه‌های دعوتگر و مبلغ دروغین این است که، علاقمند به تن آسائی و خوشگذرانی و شیفته‌ی شهوات و لذایذ و همنشین با خائنان و فاسدان است».

می‌گوید: «شهوت گردنه‌ای است که مریدان را از رسیدن به حق تعالی باز می‌دارد و حجابی است که مانع قرب بیشتر واصلین به حق می‌گردد، و ظلمتی است که بصیرت عارفان از آن گریزان، و دامی است که خداوند قلب مقربان درگاه خود را از آن مصون می‌دارد».

بنابراین تعجبی ندارد که رسالت مسلمان در زندگی همانا جهاد و برقراری کلمه‌ی الله تعالی در زمین باشد... و نیز تعجبی ندارد که استاد پیشتاز ما رحمه‌الله در پیشاپیش مجاهدان باشد... و مردم دعوتش را لبیک گویند و دلها به دور او حلقه زنند و در عالم ملکوت برتری یابد -إن‌شاءَالله- و نامش در جهان جاودان بماند.

در حقیقت جهاد قبل از هر نتیجه و اثری سربازی، فرمانبرداری، پیشروی و رهبری است... لذا در نزد مجاهد حقیقی سربازی و رهبری یکی است و بلکه «بهترین آنها در سربازی بهترین آنانند در رهبری... و بهترین آنها در بیماری بهترین آنانند در سلامتی» همانطور که استاد سباعی - کسی‌که خدا شاهد است از زمره‌ی همه‌ی آنان بود - خود می‌گوید: از روزی که خود را ملزم به این سربازی کرد همواره در پیشاپیش صفوف بود؛ در

سلامتی و بیماری، در شادی و غم، در سختی و در آسایش... و در هر وضعیت و حالی، حتی در برخی از این مواضع قبل از اینکه وارد این سربازی شود فعالیت می‌کرد، به طوریکه در پایان راه با خرسندی نه از روی اکراه، آنچه را که در آغاز راه نمی‌پسندید یا از آن بیزار بود تحمل می‌کرد.

-۹-

سخن از ویژگیهای فراوان او که پیش از این به بخشی از آن اشاره کردیم در این چند صفحه نمی‌گنجد، لذا ما را همین بس که بعد از سخن از عنوان زندگی استاد که گفتیم «جهاد» است به صفت برجسته‌ی دیگری اشاره کنیم که دربردارنده‌ی یکی از اسرار پیروزی سباعی رحمه الله در تربیت افراد و آماده نمودن آنهاست، این صفت برجسته، ایثار و ترک لذات است، اگر این ویژگی از سرچشمه‌ی اخلاص و اعتماد به آنچه که در نزد خداست سیراب گردد؛ در حقیقت ضروری‌ترین ویژگی برای هر مبلّغ و رهبری در زندگی است، و بلکه مرحوم سباعی آن را از زیباترین فضائل انسانی می‌دانست، در یکی از پندهای ارزشمندش می‌گوید: «ناامید نشو زیرا ناامیدی کفران نعمت است، و خشمگین نشو زیرا خشم فضائل انسانی را از بین می‌برد، و کینه‌توز مباش زیرا کینه زیبائی زندگی را تباه می‌سازد، و غصه مخور چون غصه جسم و جان را فنا می‌سازد، و خودخواه مباش، چون ایثار زیباترین فضائل انسانی است».

بارزترین دلیل بر وجود این ویژگی در استاد این است که هرگز در طول حیاتش از اینکه با فداکاری و محروم نمودن خود از لذات زندگی افراد بیشماری را تربیت نمود، پشیمان نبود؛ اگر چه برخی از آنها به او روی خوش نشان نمی‌دادند و فضل و برتری‌اش را انکار می‌کردند.

استاد خود می‌گوید: «از اینکه استعداد برخی از افراد راشناسایی کردی و با مساعدتهای خود از آنان مردانی بزرگ ساختی، اما خوبی و فضل تو را انکار کردند و با تو مبارزه و مخالفت نمودند متأسف و پشیمان مباش، زیرا

تو را همین بس که با خودخواهی خود مبارزه کردی و برای پرورش گل کوشش نمودی، پس [چه می‌شود کرد که] زمین شورزار جز گیاه تلخ ثمری به بار نمی‌آورد!!

سباعی رحمه‌الله پرچمدار دین بود... امّا پرچمداری عاشق نه سودجو... و اگر می‌دانست که در آن منفعتی هست از آن چشم‌پوشی می‌کرد همانگونه که از مقام و منصب و هر آنچه که فریبنده است چشم‌پوشی کرد... پرچمدار دین بود تا اندازه‌ای که با آن بتواند اوامر الهی و واجبات دعوت را در شرایطی ظلمانی به انجام برساند... در مسیرش آشوب و مشقت بسیار واقع شد و در راه دفاع از آن رنج و سختی و سرزنش بسیار تحمل کرد. برایش مهم نبود که پرچمدار و پیشقراول این کاروان است... اما آنچه که برای او مهم بود و خواب از چشمانش می‌ربود و بیم آن داشت که قبل از اینکه آن را ببیند و از آن مطمئن شود؛ زندگی را بدرود گوید، آینده‌ی این پرچم بود!! کجاست همّت آن کسانی که استاد آنان را تربیت کرد و به آنان از دانش و جان خود ارزانی داشت... آیا زمانی که این رهبر جان به جان آفرین تسلیم کرد این پرچم را با جلال و پرفروغ برافراشته خواهند داشت؟! شاید همواره خیلی‌ها به یاد آورند صدای مؤثر و دلنشین او راکه دعا می‌کرد ـ در حالی‌که هر روز دردش بیشتر می‌شد ـ دعائی که سالها آن را تکرار می‌نمود: «بار خدایا جانم را نگیر تا اینکه ببینم بعد از من جوانانی هستند که این پرچم را برافراشته و حمل می‌کنند...». زمانی که راجع به این پرچمی که محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای جهانیان برافراشت و بعد از او اصحاب کرام و دیگر مسلمانان آن را تحویل گرفتند... چگونه سخن گفت و دعا کرد که خداوند فضیلت حمل این پرچم را همراه با همه‌ی دعوتگران و پیشوایان زمان را نصیبش کرد؟!... بعد از این دعا چشمان پر نفوذش را در سکوتی عمیق برهم نهاد، در حالی‌که همراهش نیز با او احساس می‌کرد که استاد در خیال خود

خیزش سربازان اسلام را تصور میکند، آن سربازانی که خود تربیت و آماده کرده بود تا مطمئن شود که این پرچم را به مقصد می‌رسانند... گوئی که استاد سربازانش را می‌دید که در مسیر حق رهسپارند و پرچم سیّدالمرسلین در دستهایشان عزیز و سرفراز خواهد شد، زیرا بعد از این سکوت به‌حال خود آمد و گفت: الحمدلله! الحمدلله!

شاید این حال نه تنها صفتی از سجایای گرانقدر او را بلکه سراسر زندگی استاد رحمه الله را تفسیر کند... مرحوم سباعی به خاطر عشق به تبلیغ اسلام می‌زیست، و دنیا برای او اهمیتی نداشت جز آنکه قبل از مرگ از پیروزی این دعوت مطمئن شود!! درود و رحمت خداوند بر او باد و خداوند بهترین پاداشها را به او عطا کند.

ـ ۱۰ ـ

اما کتاب حاضر مجموعه مقالات متفرقی است که استاد سباعی بعضی از آنها را تحت عنوان «بزرگان ما در تاریخ» و برخی دیگر را تحت عنوان «مدرسه‌ی روح» نوشته است، استاد برای هر یک از این دو عنوان یا دو باب به طور مختصر مقدمه‌ای نگاشته ـ که در برخی از روزنامه‌های روز درج شد ـ مانیز آن دو را به عنوان مقدمه‌ی کتاب حاضر برگزیدیم، بعضی از فصول دیگری که در این کتاب آمده است استاد خود در مجله‌ی «تمدن اسلام» انتشار داد. خوب است در اینجا اشاره کنیم که چاپ قبلی این کتاب غیر قانونی است زیرا شامل چند شرح حال دیگر است که استاد بیشتر آنها را تحت عنوان «مردی راکه از دست دادیم» در مجله‌ی مذکور انتشار داد، امّا آنها را به عنوان بخشی از «بزرگان ما در تاریخ» از قدیم و جدید منظور نکرد... و این مطلب با نگاهی گذرا در این شرح حالها و با اندکی شناخت از روحیه‌ی استاد و ویژگی مقیاس‌های او در این باب و در تمام ابواب معرفت و حیات کاملاً هویدا است!!

-۱۱-

با ذکر این نکته به اصل مطلب باز می‌گردیم که: بخش‌های این کتاب مربوط به فلسفه‌ی تاریخ یا فلسفه‌ی سازندگان تاریخ نیست! این موضوع نه تنها از مضامین آن معلوم است بلکه از دو عنوانی که پیشتر بدان اشاره شد و استاد آنها را برگزیده نیز پیدا است!

لذا اولاً سخن از بهره‌ی ما از بزرگان تاریخ است نه بهره‌ی بزرگان در ساختن آن، زیرا تاریخ یک جریان کلی است که تابع سنن الهی حاکم بر جهان هستی است و این کتاب هیچ بخشی از آن را مدنظر قرار نداده و نقش قهرمانان را در بیان و توضیح آن مطرح نکرده است، ثانیاً سخن از آماده کردن نیروها و به یاد داشتن رهبران از خلال مدرسه‌ی روح است، مدرسه‌ای که بزرگان آن درسهایی را نگاشته‌اند که تا زمانی که در انسانیت چشمی بینا باشد، شناخت و سود جستن از آنها پایدار است.! می‌توان در اینجا راجع به قسمت دوم به بعضی نکات آن به طور گذرا اشاره کرد، این بخش عبارت است از بررسی و مطالعه‌ی شخصیت‌های اسلامی، و شرایط این تحقیق و بررسی، برای فهم درست درسهائی که از مدرسه‌ی روح استنباط و استفاده می‌شود، اما قسمت اول که عبارت است از اندیشه و فلسفه‌ی تاریخ و آنانکه در مورد آن مطلبی نوشته یا توضیحی داده‌اند... در این مورد بیش از این مجال آن نیست که تنها اشاره‌ای سریع به ویژه درباره‌ی موضوع ارتباط بین بزرگان ما در تاریخ و نقش آنان داشته‌باشیم، لذا اگر این معادله را بپذیریم که «بزرگان ما در تاریخ» با «نقش ما در تاریخ» یکی است مسلماً اهمیّت این فصول از خلال شرایط و زمانی که این فصول در آن نوشته شده است معلوم می‌شود، زمانی که به قول استاد سید قطب رحمه‌الله ـ و شاید هم اکنون نیز ـ تاریخ اسلامیِ که تحریف شده و تاریخ اروپایی که بزرگ جلوه

داده شده است تدریس می‌گردد، استاد سباعی رحمه الله می‌خواهد جوانان مسلمان را به خویشتن خویش بازگرداند و آنها را متوجه تاریخشان کند و برای آنها از راه و روش آن بزرگان مطالبی را بیان کند که همّت آنان را برای رشد و تعالی برانگیزاند و از ستم خودکشی رهائی بخشد، آن خودکشی که مترجمین وابسته، مردم را بدان گرفتار کرده‌اند، آن دسته از مترجمینی که به هر چه که تاریخ‌نگاران اروپایی روشن و واضح دانستند و یا تاریک و مبهم جلوه دادند و یا تحریف نمودند؛ وابسته و گرفتار شدند!![۱]

اروپائی، پیوسته «انسان» و محور تاریخ و تمدن او را در خود و مشخصات خود می‌بیند و هر امری با تمدن او سنجیده می‌شود و البته خود او با هیچ‌کس سنجیده نمی‌شود! و هرگاه از تمدن غرب سخن می‌گوید گمان می‌کند که از تمدن انسانیت سخن می‌گوید، و چه بسا تمدن انسانیت را با تمدن غرب مشخص می‌کند و یا اینکه تنها تمدن غرب را تمدن می‌نامد...! و هرگاه درباره‌ی اعصار قدیم و میانه و جدید تاریخ می‌نویسد و قرون وسطیٰ را نکوهش می‌کند، علتش اینست که گمان می‌کند قرون وسطیٰ که مرحله‌ای از مراحل عقب‌ماندگی تاریخ اوست، تمام اقوام و ملل جهان در هر کجای آباد و متمدنی که باشند دچار آن می‌شوند ـ و مترجمین ما نیز چنین کرده‌اند ـ[۲].

اروپائی، تقسیمات جغرافیائی را نیز با توجه به نقطه نظر خود وضع کرده است چون او خود را در مرکز آباد زمین تصور می‌کند! و البته این تقسیمات نیز در همه جا رایج است حتی در نزد ما، و گواه آن به‌کار بردن اصطلاحاتی چون خاورمیانه و خاور دور... است!!

---

(۱) برای اطلاع از خیانت و تحریف مستشرقان نسبت به تارخ اسلام رجوع کنید به کتاب ارزشمند «نقد آثار خاورشناسان» تألیف استاد مصطفیٰ حسینی طباطبائی / مترجم.

(۲) بارزترین نمونه‌ی آن مطالبی است که همواره راجع به «مسئله‌ی مشرق زمین و مرد مریض» و به ویژه در کتابهای درسی و آموزشی نوشته می‌شود.

از این‌رو اقدام به نوشتن بزرگان ما در تاریخ و نقش ما در تاریخ انسانیت امری ضروری است و هر مربی و اصلاح‌طلبی، از روزی که این مسئولیت را بعهده گرفته است آن را متذکر شده که بازگشت سریع امت اسلام به زبان و دین و اصالت فکری و تمدن خویش در حرکتی خروشان و جهادی مستمر و هدفمند و پی‌گیر امری حیاتی و ضروری است... عباس محمد عقّاد [شاعر و روزنامه‌نگار مصری متوفیٰ به سال ۱۹۶۴ م] به گرفتاری و چالش این جریان ـ و نفوذ و سر و صدای آن دسته از مترجمینی که استعمار از خانه‌ی خود آنان را در سرزمین‌های اسلامی مغلوب و وابسته کرده است ـ و به ضرورت مطالعه و بررسی زندگی بزرگان خود مخصوصاً در این برهه از زمان اشاره کرده است و می‌گوید:

«ادای حق بزرگان در هر زمان و در بین هر قوم و ملتی واجب است... اما در این برهه از زمان و در جهان معاصر این مسأله به دو علت نزدیک بهم از هر وقت دیگری واجب‌تر است:

علت اول: این است که جهان امروز بیش از گذشته نیازمند مصلحانی دلسوز برای ملت خود و تمام بشریت است... و برای هر مصلح و اصلاح‌طلبی که ملت خود را هدایت می‌کند روا نیست که حق خود او نادیده انگاشته شود و مورد جور و جفا واقع شود، دلیل دوم: این است که مردم زمان ما با وجود نیازی که به بزرگان دارند نسبت به آنان جسور و بی‌پروا شده‌اند... رواج حقوق عامّه، مردم ضعیف‌النفس را به انکار حقوق خواص و نخبگان فریفته است... حقوق آن نامداران کمیابی که تشخیص و قضاوت درست، حق را به آنان می‌دهد و مساوات [نادرست] به آنان ستم روا می‌دارد، و این فهم غلط از مساوات، بر حقوق بزرگان سلف تعدّی کرده همچنانکه بر بزرگان معاصر و آنان که هنوز در قید حیات‌اند نیز ستم روا داشته است».

لازم است در اینجا دو نکته را بر آنچه که عقّاد بیان کرده است بیافزائیم: نکته‌ی اول: این شیوعی که عقّاد به آن اشاره می‌کند پیروان عوام مکاتب مادی و اشتراکی را در جسارت به بزرگان اسلام و تاریخ مسلمانان مغرور و فریفته کرده است، اما خود آنان از ستودن بزرگان مکاتب مخرب مادی از هر ملت فاسد و از هر دین تحریف شده و باطلی بی‌نیاز نیستند! و نکته‌ی دوم این است که تاریخ این نخبگان و بزرگان اسلام که دکتر سباعی مطرح می‌کند، امتیازش اینست که غیر مستقیم دعوت می‌کند به بازگشت به اخلاق اسلام در عصر طلائی آن، همانطور که خود استاد رحمه الله می‌گوید: «بسیار مفید و سازنده است که ما جوانانمان را در جوّ و فضایی که آن بزرگان می‌زیستند تربیت کنیم تا در اخلاق و سلوک و اهداف، بزرگانی چون آنان شوند و برای پذیرفتن مسئولیتِ رسالتی که خداوند در تمام نسلها بر عهده‌ی آنان نهاده است آماده گردند».

این مطلب آنچه را که ما در هدف تربیتی و ضرورت دعوت به آن اشاره کردیم تأیید می‌کند، دعوتی که شادروان سباعی به خاطر آن این فصول را نگاشت، در حالی‌که از برداشت و تفسیر مکاتب فردگرا و جمع‌گرا و از برداشت مکاتب اروپائی در فهم ویژگی‌های عظمت و نبوغ بسیار دور است، آن عظمت و نبوغی که در آن به عنوان مثال محمود عقّاد همچون یکی از آن بزرگان با پژوهش و بررسی نوابغ مشهور اسلامی طی طریق کرد.

-۱۲-

تردیدی نیست که مطرح کردنِ محضِ آن فضایی که بزرگان در آن زیسته‌اند و صِرف اشاره به بارزترین جنبه‌های عظمت آن بزرگ‌مردان - آنطور که استاد پیشرو ما رحمه الله انجام داده است - در زدودن تصورات پیروان مکاتب مادی در تفسیر تاریخ مؤثر و کافی است، مکاتبی که معتقدند اقتصاد

تنها عامل و انگیزه‌ی اصلی است و توده‌ی مردم تنها سازندگان تاریخ‌اند! چراکه زندگی و سرگذشت بزرگان ما ناقض نظرات آنان است هر قدر که در تفسیر و توجیه آن آراء مبالغه کنند... زیرا این واقعیت تاریخی نه تنها نقش قهرمانی فردی را ثابت می‌کند بلکه ما را به نقش اندیشه و اعتقاد در ساختن این عظمت و قهرمانی رهنمون می‌سازد... در این بحث رأی و دیدگاه اسلام در مورد عامل حقیقی در شکل‌گیری تاریخ پوشیده مانده است، این عامل همانا فکر و اندیشه است قبل از اینکه افراد یا ملتها مطرح باشند.

پیروان مکاتب مادی و اشتراکی معتقدند که «قهرمانی» در خلأ بوجود نمی‌آید بلکه قهرمانی خود بخشی جداناپذیر از تحولات جوامع بشری است و توانش قبل از هر چیز در بیان نیازهای جامعه‌ی خود و در پیشرو بودنش در حرکت تاریخ نهفته است نه اینکه سازنده‌ی تاریخ باشد. و نیز معتقدند که بحث از سیره و روش بزرگان در حقیقت بازمانده‌ی عصر خرافات است، دوره‌ای که انسان از طریق تجربه و تکرار، روشی معین را برمی‌گزینند... از این‌رو مکاتب مادی و کسانی که دنباله‌رو آنند معتقدند که مردم تاریخ را نمی‌فهمند و آن را نمی‌شناسند بلکه آن را به اساطیری مرتبط می‌سازند که در آن افسانه‌ها، شخصیت‌های حقیقی به شخصیت‌های موهوم و خرافی مانند قهرمانی و جنگ‌آوری مبدل می‌شوند. می‌گویند: انسان ابتدائی تا آخرین حد توان خود سعی کرد از تاریخ غفلت نماید زیرا در نظر او تاریخ متضاد با اندیشه‌ی متکامل و مبتکر بود!! در صورتی که انسان معاصر به تعبیر آنان از تاریخ و حرکت عام آن متأثر می‌شود در حالی‌که نگاهش به قهرمانی و قهرمانان نگاهی دموکراتیک و اجتماعی است در چارچوب طبیعت انسانی و مفهومی منطقی برای هر نوع تحول و تکاملی که پیش‌روی آدمی است!

ما نیز می‌پذیریم که قهرمانی در خلأ بوجود نمی‌آید اما مسلماً اینگونه نیست که توان قهرمانی قبل از هر چیز در بیان نیازهای جوامع خود نهفته باشد چون قهرمانی انبیاء و مصلحان مبتنی بر میزان تغییر و تحولی است که حاصل شد نه بر میزان بیان نیازها، و نیز مبتنی بود بر میزان مخالفت آراء و نظرات این رهبران با نیازهای جامعه‌ی خود.

و شاید عامل پیروزی مطلق این قهرمانان نهفته در الگوی عالی و اُسوه‌ی عملی باشد که برای بشریت ارائه کردند... در حالی‌که این نظریه بسیار دور است از این تمایز روزنامه‌ای یا سیاسی در بین انسان قدیم و انسان جدید!! و عجیب‌تر اینکه پیروان مکاتب مادی از یک سو گمان می‌کنند عامه‌ی مردم تاریخ را نمی‌فهمند و نمی‌شناسند و از سوئی گویند: این مردم هستند که تاریخ را ساخته‌اند و یا همیشه آن را خواهند ساخت!!

-۱۳-

چنانچه نقش قهرمانان و بزرگان در تاریخ ناشناخته و مستور نماند، فرقی نمی‌کند که این بزرگان پیشگامان تاریخ یا اینکه خود تاریخ باشند. بعضی از اندیشمندان می‌گویند: انسان فقط وقتی تاریخ را می‌سازد که مقاصد و اهدافی داشته باشد... و آنچه ما در این مقدمه برای رسیدن به یک اصل اساسی بیان می‌کنیم این است که: این مطلب نیاز به تأکید ندارد زیرا قهرمان نماینده یا بازدارنده‌ی تاریخ نیست، جز اینکه هر مقصد و هدفی در ورای یک اندیشه و اعتقاد قرار دارد، یعنی اندیشه است که قهرمان را خلق می‌کند و قهرمان نیز به نوبه‌ی خود به این اندیشه خدمت می‌کند... و هرگاه به طور کامل از این اندیشه پیروی کند و در راه تحقق آن تلاش نماید، آن را آشکار و رفیع خواهد ساخت و به میزان موفقیت او در این تلاش ویژگی قهرمانی یا عظمت در او نمایان خواهد شد.

البته قصد انکار وراثت و استعداد درمواهب جهان آفرینش را نداریم اما وراثت به نسبت مقاصد و اندیشه، به اصطلاح فقهاء شرط است نه رکن، با توجه به این اصل می‌توان دریافت که چرا پیامبرﷺ از خداوند درخواست می‌کند که با مسلمان شدن عمر بن خطاب یا عَمرو بن هشام، هر کدام که در نزد او محبوب‌ترند اسلام را عزّت و قدرت بخشد.

و با توجه به این اصل است که می‌توان دریافت چرا عمر بن خطاب(رض) آن نقش مهم را در تاریخ انسانیت ایفاء می‌کند، نقشی که در ورای آن هیچ آرزومندی را آرزوئی نیست.

و نیز می‌توان پی برد که چرا عمرو بن هشام معروف به ابوجهل در شنهای شبه جزیره‌ی عربستان متواری شد و به اسلام و امثال آن هیچ اعتنائی نکرد... و اصل دعای پیامبر برای مسلمان شدن یکی از آن دو بیانگر این است که هر یک از آنها امکان ترقی در مدارج عظمت و کمال را داشته‌اند، و شاید منظور عقّاد نیز همین مطلب بوده است آنجا که در کتاب نبوغ عمر می‌گوید: «در این کتاب خواننده پیش از هر چیز درمی‌یابد که اسلام در ساختن افراد چه می‌کند! و می‌فهمد که این دین یک قدرت سازنده و خلّاق از جانب اراده و تقدیری است که بر جهان هستی حاکم است، قدرتی که چون هر ضعیفی بدان ملبّس گردد او را نیرومند سازد و هر نیرومندی که بدان آراسته شود توانش فزونی یابد و در مسیر درست خود قرار گیرد، این دین چنان قدرتی سازنده و ماهر است که هر سنگ بی‌ارزشی را چون در دست گیرد بدان اصل و اساس بخشد و جایگاه جان و اندیشه سازد».

بنابر این واجب است به خاطر شناخت نقش بزرگان در تاریخ ـ و بقصد دسته‌بندی و سنجش و ترجیح ـ در آن مسائلی که از آن دفاع نمودند و افکاری که به خاطر آن قیام کردند و مناره‌های آن را برافراشتند و پایه‌های آن

را استوار ساختتند تفحص و تعمق نمائیم، قبل از اینکه از بسترو جایگاه مواهب در مواد و جنس و خطوط و اشکال و...[سایر امور مادی] بحث کنیم، مسلماً هرگاه استعداد و وراثت قرین با اندیشه و افکار عالی گردد ناگزیر هر ملتی که برای چنین اندیشه‌ای قیام کند و در راستای آن به ندای قهرمان و بزرگ مردی لبیک گوید، به مقدار آن هماهنگی و این قیام، نقش آن را در تاریخ می‌توان ثبت و بیان کرد... لذا مجالی برای مقابل هم قرار دادن بزرگان و ملت‌ها باقی نمی‌ماند، خواه فردگرا باشیم یا جمع‌گرا!

از این منظر می‌توان به راز چگونه بوجود آمدن این گروه بیشمار از بزرگان در صدر اسلام، و همچنین به راز کثرت و تعدّد جنبه‌های منزلت و عظمت در آنان پی برد... زیرا که این تعدّد منزلت، مساوی با عقیده‌ی اسلامی و اعتدال و شمول و واقعیت موجود در آن بود... و نیز مساوی با قابلیت استعداد و آمادگی آنان و پذیرفتن آن اندیشه و اعتدال و آثار آن اعتقاد بود.

لازم نیست این نکته را بیافزائیم که: این همان موردی است که روشن می‌سازد چرا محمد بن عبدالله ﷺ قهرمان قهرمانان و سرور بزرگمردان در تاریخ بشریت می‌شود!! استاد سباعی رحمه‌الله در مقدمه‌ی این کتاب به همه‌ی این موارد اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید: «ملت ما با برخورداری از مردان بزرگ غنی‌ترین ملتهاست، هیچ ملتی این اندازه از مردان بزرگ را سراغ ندارد که با آثار و کارهای نیک خود تاریخ را پر کرده باشند آنگونه که تاریخِ امت ما سراغ دارد». سپس می‌گوید: «و البته تعجبی هم ندارد زیرا ما ملتی هستیم که همه‌ی جنبه‌های عظمت و بزرگی را از پیامبرمان فرا می‌گیریم، پیامبری که نمونه و سرمشق کاملی است برای هر هدفی که برگزینیم و هر اخلاق نیکی که به آن آراسته شویم و هر کاری که در زندگی برای خیر و

صلاح انجام دهیم». آری تعجبی ندارد زیرا که عقیده‌ی قرآن همان عقیده‌ی انسانیت است و انسانِ قرآن همان انسان [به بزرگی] جهانیان است، و خُلق و خوی رسول خداﷺ عین قرآن است، همانطور که ام المؤمنین عایشه (رض) در آن سخن برجسته‌ی بی‌نظیرش به آن اشاره می‌کند. بنابر این پیامبرﷺ نمونه‌ی کامل انسانیت و نمونه‌ی برجسته‌ی آن، و سرور رادمردان و بزرگ‌مردان است تا قیام قیامت.

﴿لَقَد كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.

«بی گمان پیامبر نمونه و سرمشقی بسیار عالی است برای شما».

خدا رحمت کند استاد سباعی را که می‌گوید: «ما با ارشاد و هدایت رسول‌اللهﷺ به مقصود خود می‌رسیم و بر راه و روش او ره می‌سپاریم و از سرچشمه‌ی عظمت و بزرگی او سیراب می‌شویم و پرچم هدایت او را حمل می‌نمائیم و تحت آن پرچم جنگ و جهاد می‌کنیم...».

-۱۴-

و بالاخره استاد سید قطب‌رحمه‌الله می‌گوید: «بررسی شخصیت‌های اسلامی نیازمند درک کاملی است برای فهم این نکته که آن شخصیت‌ها چگونه الهامات اندیشه‌ی اسلام را پذیرفتند،یقیناً نحوه‌ی پذیرش این الهامات توسط آن شخصیت‌ها موضوع مهمی است در شکل‌گیری درک آنان از ارزشها و راه و روش آنها در زندگی و عکس‌العملشان در برابر و رویدادها...».

و نیز می‌گوید: «تردیدی در این نیست که در برهه‌ی کوتاهی از زمان ـ در صدر اسلام ـ جمعیت زیادی از الگوهای انسانیت که در تمام ابعاد انسانی سرآمد و برتر بودند ظهور کردند، این پدیده‌ی عجیب نیازمند تجزیه و تحلیل فراگیر و همه جانبه است، برای ظهور این نمونه‌های برتر باید اندیشه

و اعتقاد اسلامی با تمام نیروهای حیات‌بخش و اثرگذارش به عنوان علتی اصلی مد نظر قرار گیرد، چون در این محیطی که این تعداد بیشمار از نمونه‌های بی‌مانند در کل تاریخ بشریت ظهور کرد اندیشه‌ی اسلامی عاملی جدید و نوظهور بود، در این صورت بر پژوهنده‌ی تاریخ این برهه از زمان و بر کسی که زندگی این نمونه‌های فراوان انسانی را مطالعه و بررسی می‌کند لازم است اندیشه‌ای که این ثروت انبوه از موهبت و نبوغ و شایستگی را بوجود آورد و فراهم کرد را بدقت مطالعه و بررسی نماید».

-۱۵-

در پایان این بررسی در مورد برخی از نظرات خاص استاد در این فصول قدری تأمل میکنیم. مرحوم سباعی در ابتدای این فصول از رسول خداﷺ سخن آغاز می‌کند و می‌کوشد به جنبه‌های مطلق کمال در شخصیت حضرتﷺ اشاره نماید، این شیوه در شرح حال بزرگانی که منزلت و عظمت خود را از پیامبر انسانیت و اسوه‌ی کامل و سرمشق والای بشریت اکتساب نموده‌اند، امری رایج است، اما در حقیقت این اشارات و هر آنچه که راجع به سیره‌ی مصطفیﷺ نوشته می‌شود همان است که عقّاد در کتاب «نبوغ محمد» بدان اشاره می‌کند، آنجا که در پایان مقدمه‌ی آن می‌نویسد: «ما را از این کتاب همین بس است که انگشت اشاره‌ای باشد به جنبه‌های بیکران آن عظمت، و البته انگشت به آنچه که اشاره می‌کند اندکی احاطه دارد، مهمتر از ناتوانی انگشت توانائی اشاره کننده است...». و لیکن اشارات استاد سباعی رحمه الله از این جهت که انگشتان مردی دعوتگر است و از قلبی سرشار از محبت و از ورای موقعیت رهبری و مسئولیت در حوزه‌های دعوت و دعوتگران انجام گرفته است متمایز و برتر است. (به بحث او در صلح حدیبیّه نگاه کنید). به همین مناسبت در اینجا اشاره می‌کنیم که استاد سباعی رحمه الله راجع به بُعد نظامی و سیاسی حیات پیامبرﷺ فصل دیگری

نگاشته و آن را تحت عنوان نبوغ سیاسی و نظامی پیامبرﷺ آورده است که در آن به برخی از دلایل نبوغ حضرتﷺ در بعد نظامی و سیاسی پرداخته است. چه بسا برخی از خوانندگان در بعضی از عناوین یا الفاظ و کلماتی که در بحث نبوغ حضرتﷺ آمده است تأمل کنند در حول و حوش آن دچار شک و شبهه شوند، با توجه به اینکه همگان می‌دانند نبوت و نبوغ دو امر متمایز از هم‌اند، استاد سباعی نیز از این مطلب غفلت نکرده و بلکه در کتاب «اینگونه زندگی مرا آموزش داد» به بخشی از این تفاوتها اشاره می‌کند و می‌گوید: «تفاوت بین نبوت و نبوغ این است که در نبوت معیارهای کمال با آنان که آسمانی‌اند سنجیده می‌شود و چقدر اینان کامل‌اند و معیارهای قهرمانی و نبوغ با آنانکه زمینی‌اند سنجیده می‌شود و چقدر اینان نارسا و نا تمام‌اند». و نیز در فراز و تصویری دیگر می‌گوید: «نبوت، آسمانی است و سخن از نور می‌گوید و نبوغ و قهرمانی خاکی است و بر بال غرور اوج می‌گیرد، مگر آن عظمت و نبوغی که برگرفته از نبوت باشد در این صورت نوری زمینی است که به نوری آسمانی می‌پیوندد». مسلماً این فراز ما را از بیان هر توضیحی باز می‌دارد زیرا به این نکته اشاره می‌کند که توصیف پیامبرﷺ به عظمت و نبوغ به این معنی نیست که نبوت از جنس نبوغ و قهرمانی است و نبوغ می‌تواند جایگزین نبوت شود یا از آن بی‌نیاز گردد... بلکه مراد از آن مجموعه‌ای از صفات برجسته و مواهب و استعدادهای الهی است که خداوند پیامبرش را بدان سرشته است. بنابراین نبوغ برای رسول خداﷺ نوری است زمینی قبل از اینکه نور آسمانی نبوت به او ملحق شود: (نورٌ علی نورٍ) لذا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.[1] «خداوند داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد».

---

(۱) سوره‌ی انعام آیه‌ی ۱۲۴.

و مبدأ عصمت و مصون بودن از گناهان کبیره [و صغیره] قبل از نبوت و بعد از آن همین عامل است، به شهادت تاریخ خداوند سبحان هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده مگر اینکه از نظر صفات برجسته و توان روحی و خوش ذوقی و عقل وافر و امانت‌داری در دادوستد و استواری و ثبات قدم روحی و رفتاری... در حد أعلا و دست نیافتنی بوده‌اند ولیکن این بدان معنا نیست که هرکس پاره‌ای از این صفات را دارا بود پیامبر است یا نبوغش از جنس نبوت است!! زیرا نبوت امری گزینشی است نه اکتسابی. مسلماً نبیّ به استقبال آنچه که از عالم غیب به او عطا می‌شود می‌رود ـ امیدوارم با این تشبیه دچار گزافه‌گوئی یا مهمل نشده باشم ـ پس پاکی و صفا و آبرومندی او شرط نبوت است همانطور که آیه‌ی ﴿ٱللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾. به ما می‌آموزد، اما اینگونه نیست هر که این شرایط را دارا بود می‌تواند پیامبر باشد مگر اینکه قرین وحی یا علمی فراگیر و یقینی داشته باشد، از این‌رو ایرادی ندارد که از شمایل انسانی پیامبرﷺ تحت هر عنوانی سخن گوئیم، تا دلیلی باشد بر اینکه محمدﷺ از هر نظر و با هر مقیاسی والامقام و عظیم است و مسلمان و غیر مسلمان در بزرگداشت و احترام و تحسین او و در مقدّم داشتن منزلت او بر همه‌ی بزرگان باید همسو و هم جهت باشند، همین امر موجب شد که عقّاد کتاب معروف خود به نام نبوغ محمدﷺ را تألیف کند، نه اینکه بخواهد نشانه‌های نبوت را تباه سازد یا آنها را انکار نماید... عقّاد خود می‌گوید: «از این‌رو ارزیابی و سنجش محمدﷺ با مقیاسی که مردم معاصر می‌فهمند و در نزد مسلمان و غیرمسلمان معتبر است در این برهه از زمان که مقیاسهای سنجش بغرنج و پیچیده شده سازنده و مفید است. یقیناً این سنجش مفید به حال کسانی است که محمدﷺ را می‌سنجند نه اینکه نفعی به حال محمدﷺ داشته باشد، چون انکار مخالفان به عظمت جاودانه‌ای او

هیچ زیانی نمی‌رساند و بی‌انصافی جاهلان هیچ تأثیری به حال او ندارد، همانطور که بی‌انصافی و جور کافران تأثیری در او نداشت» هم چنین می‌گوید: «البته به نفع مسلمان نیز هست که با مدارک و شواهدی که در نزد غیرمسلمانان هم معتبر است پیامبرﷺ را ارزیابی کند، در این صورت غیر مسلمان را مجال آن نیست که حضرت محمدﷺ را مقایسه نکند و به همان نتیجه‌ای که مسلمان رسیده است نرسد، زیرا قطعاً محمدﷺ را به این نحو مقایسه و ارزیابی خواهد کرد و از دو جهت او را دوست خواهد داشت؛ یکی به حکم دین بی‌مانند او و دیگری به حکم شمایل انسانی که همه‌ی مردم با او در آن مشترک هستند».

این نکته را نیز اضافه کنیم که خداوند سبحان در هیچ مکان و زمانی شمایل حضرت محمدﷺ را در هیچ انسانی به طور کامل قرار نداده است با هر معیار و مقیاسی که در نظر بگیریم، تا دلیلی باشد بر اینکه محمدﷺ پیامبر کامل انسانیت و نمونه‌ی برتر و والای آن و ملجأ و پناهگاه همه‌ی انسانهاست... خداوند از جانب ما و بشریت بهترین پاداش‌ها را بدو ارزانی دارد.

از اصطلاح نبوغ که استاد سباعی به‌کار برده است دلیل دیگری را می‌توان دریافت اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که استاد نبوغ را به طور مطلق و کلی به‌کار نبرده است بلکه آن را در باب سیاست و جنگ مطرح کرده است... تا به اصولی چون اسباب و علل و مشورت و توزیع امور مهم اشاره کرده باشد که از جمله مسائل مهمی هستند که هر رهبر و پیشوائی باید به آنها توجه کند تا به اینگونه از این دین، مَنْهَجی و راهی راست و روشن برای بشریت ارائه دهد نه اینکه تنها مجموعه‌ای از معجزات و اعمال خارق‌العاده را ارائه نماید که متأسفانه این مطلب از همان کودکی و از زمانی

که در کلاس درس نشسته‌ایم در اذهان ما جای گرفته است... همواره به مثابه‌ی یک اصل تربیتی غلط و مطالعه‌ی نادرست تاریخ اسلام به ما فهمانده شده که عامل پیروزی در جنگها همیشه حفظ وحدت اسلامی است و بس! حتی وقتی که در عمل با غیر این مطلب مواجه می‌شویم باز عقل‌های کوچکمان ادامه می‌دهد و به تأویل و توجیه دست می‌یازد!... ایراد واقعی در اینجا پوشیده و نامعلوم نیست بلکه ایراد اصلی در بی‌توجهی و غفلت ناخودآگاه ماست نسبت به اقدام و قبول مسئولیت و فراهم کردن مقدمات مادی و ایجاد آمادگی برای پذیرفتن ناملایمات و فداکاری است، آنچه که با ساده‌ترین اصول قرآن کریم و واقعیت تاریخ اسلام و مسلمین ـ چنانکه بعداً خواهد آمد ـ تعارض دارد[1] ﴿إِنَّ اللهَ لاٰ يُغَيِّر ما بِقَومٍ حتَّى يُغَيِّروا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.[2] «خداوند حال و وضع هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان وضع و حال خود را تغییر دهند.

﴿إِنْ يَمْسَسْكُم قَرْحٌ فَقَد مَسَّ القَومَ قَرْحٌ مِثلُهُ وَ تِلْكَ اْلأيامُ نداوِلُها بَينَ الناس﴾.[3] «اگر به شما جراحتی رسیده است به آن جمعیت نیز جراحتی همانند آن رسیده است، و ما این روزها(ی شکست و پیروزی) را در میان مردم به نوبت می‌گردانیم».

---

(۱) خداوند فرمود: ﴿وَ أَعِدّوا لَهُم ما استطَعْتُم مِن قوةٍ وَ مِن رِباط الخيل ترهبون به عدوّالله و عدوّكم﴾. «برای مبارزه با آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو و از جمله اسبهای ورزیده آماده کنید تا به وسیله‌ی آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» سوره‌ی انفال آیه‌ی ۶۰ ـ اما ما از این اصل آمادگی و تهیه‌ی مقدمات مادی غفلت کردیم ولی دشمنان اسلام با کار و تحقیق و سرمایه‌گذاری به مدرنترین تجهیزات نظامی و... دست یافتند و حال آنانند که ما را می‌ترسانند و مورد تعرض قرار می‌دهند و ما نیز کاری جز فغان و دعای بی پشتوانه نمی‌توانیم انجام دهیم، لاجرم محکوم به شکست و ذلّت خواهیم بود زیرا فرامین و سنن الهی را نادیده گرفته‌ایم و خداوند نیز قوانین و سنن خود را به خاطر سستی و ناآگاهی ما تغییر نمی‌دهد بلکه ما باید تغییر روش دهیم و با سنن عام الهی هماهنگ شویم. مترجم

(۲) سوره‌ی رعد آیه‌ی ۱۱. (۳) سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۱۴۰.

گذشته از سخنرانی‌های معروف استاد در خصوص سیره‌ی حضرت رسولﷺ در برخی دیگر از آراء او مطالبی را می‌یابیم که علت به‌کارگیری نبوغ را بیان می‌کند از این‌رو بیش از این راجع به سیره بحث نمی‌کنیم چراکه استاد آن را به طور جداگانه نگاشته است، در اینجا تنها برخی از فرازها را بازگو می‌کنیم تا در پرتو آن مواردی راکه اشاره کردیم مجدداً مرور نمائیم و تصویر اصلاح‌طلب و رهبری را بررسی کنیم که راز عظمت نبوت و جاودانگی پیامبرﷺ و سایر بزرگ مردان و مصلحان را بخوبی دریافت. مرحوم سباعی گوید: «راز عظمت نبوت در محمدﷺ این است که او بعد از خود جانشینانی را در حوزه‌ی رهبری و دعوت بجا گذاشت که شریعت او را آنچنانکه خود او می‌فهمید می‌فهمیدند و به فضائلی آراسته شدند که در سرشت خود حضرتﷺ بود، از این‌رو دعوتش ادامه یافت و رسالتش تاریخ را در برگرفت».

و نیز می‌گوید: «جاودانگی این نیست که تاریخ از کسانی که نامشان جاودان مانده است سخن گوید! بلکه جاودانگی آن است که روح آن بزرگان در کسانی که بعداً می‌آیند سرایت کند تا با گذشت تاریخ در هر عصر و دوره‌ای کار آن بزرگان را انجام دهند، و این امر برای هیچ بزرگ‌مردی فراهم نشده است آنگونه که برای محمدﷺ فراهم شد».

بی‌گمان این رأی حکیمانه نه تنها بصورتی حقیقی مقیاس ارزیابی عظمت پیامبرﷺ را در بر دارد بلکه به رأی استاد؛ در تعریف مطلق قهرمانی و عظمت نیز اشاره دارد.

نهایتاً استاد می‌گوید: «پدر و مادرم فدایت ای رسول‌اللهﷺ چقدر راه و روش تو زیبا و پر برکت است، واقعاً مدرسه‌ای است الهی برای هر رهبر و پیشوایی، و هر رئیس و فرمانروایی، و برای هر سیاسی و همسر و پدری. تو

ای بزرگوار! نمونه‌ی کامل انسانیّتی برای هرکسی که می‌خواهد به زیباترین وجوه کمال و جنبه‌ها و مظاهر آن دست یابد، پس حمد و ثنا برای خدائی که بموجب تو بر ما و بر همه‌ی بشریت نعمت‌های خود را ارزانی داشت».(۱)

اما فصولی که استاد رحمه الله به سبکی خاص در آنها از خلفای راشدین سخن گفته و سعی کرده است مهم‌ترین جنبه‌های عظمت هر یک را مطرح کند، هم چنانکه سعی کرده فرازهایی از سخنان و خطبه‌های آنان را بازگو کند، که خود استاد آنها را تحت عنوان «در مدرسه‌ی روح» که قبلاً به آن اشاره کردیم، منتشر کرد و برای هر یک شرحی نگاشت و عنوان هر فصلی را با عبارت: همراه با... معین کرد همانطور که از عنوان «در مدرسه‌ی روح با فلان» مشخص است.

قصد نداریم جنبه‌های مختلف عظمتی را که مد نظر استاد بوده یا خواسته است آنها را مشخص‌تر و بارزتر نماید مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم... زیرا این نظر یا انتخاب استاد شامل هدفی تربیتی و نظریه‌ای است از جایگاه دعوت و هدایت، که پیش از این بدان اشاره کردیم. اگر به این نکته اذعان کنیم که جامع‌ترین جنبه‌های عظمت هر یک از آن بزرگان در صفتی نمایان است که استاد آن را در ابتدای بحث بیان کرده و تحت شماره‌ی اول قرار داده است، نکته‌ای کوتاه و خاطره‌ای ارزشمند هست که مایلم آن را برای خوانندگان گرامی بازگو کنم:

وقتی مرحوم سباعی از بارزترین جنبه‌های عظمت علی ابن ابیطالب رضی الله عنه سخن می‌گوید قبل از هر صفتی از علم و دانش امام سخن آغاز می‌کند. چون شجاعت امام زبانزد عام و خاص است و ضرب‌المثل گشته و مجالی برای

---

(۱) گویا اشاره به حدیث «لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ آلافلاک» دارد، یعنی: «ای محمد صلی الله علیه و سلم اگر وجود تو نمی‌بود جهان هستی را خلق نمی‌کردم». معنا و مفهوم آن این است که خداوند جهان را برای کمال و به خاطر انسان کامل که مظهر آن رسول خداست آفریده است. مترجم

شک و تردید در آن وجود ندارد، پس مشخص کردن علم امام ذهن را متوجه صفتی بارز و برجسته در زندگی او می‌کند بنابراین شایسته است بدان توجه کرده و مورد بررسی قرار دهیم، قبل از اینکه سخنان نسنجیده‌ای که پیرامون آن شجاعت بی‌نظیر گفته شده است را تکرار کنیم سخنانی از این قبیل که آیا این شجاعت در موضع و جایگاه خود قرار داشت؟ و آیا کار امام با استناد آن دلیری فایده‌ای جز جنگ و جدال دربر داشت؟!!

درسی که ما از این شجاعت فرا می‌گیریم این است که این دلاوری شجاعتی نمونه و سرمشق است، شجاعتی که دیگر دلاوران به آن تأسی می‌کنند... شجاعتی که در راه دفاع از حق و دین به‌کار رفت، شجاعتی که لایق صاحب آن بود آن کسی که در خانه‌ی خدا به شهادت رسید، لذا باید گفت: ناکام شدن امام در تلاش خود به خاطر تفرقه‌ی مردم در حق و حقوق خود و به سبب اختلاف شرایط و اوضاع و احوال بود، بگذار هر که می‌خواهد همواره چنین گمان کند: شجاعت امام شجاعتی بود که در موضع خود نهاده نشده بود... زیرا این تصورات به حال امام هیچ زیان و تأثیری ندارد و درسی را که از شجاعت او فرا می‌گیریم مخدوش نمی‌سازد! زیرا علی بن ابیطالب رضي الله عنه شهسوار دلیران است... و همین کافی است! اما علم و فقه و قضاوت حضرت علی رضي الله عنه بسیار شایسته است که به آن بپردازیم و نبوغ و عظمتی دیگر را در آن بجوئیم و این حقیقت را درک کنیم که این علم وسیع همتراز آن شجاعت بی‌نظیر بود... و شاید استاد سباعی در مقدّم کردن این صفت از حضرت علی رضي الله عنه ـ اگر این مطلب درست باشد ـ با استاد شیخ محمد ابوزهره رحمه الله هم‌رأی و همراه شده است، چون شیخ ابوزهره نیز چنین نظری داشت، روزی در قاهره در منزل خود در محله‌ی زیتون زمانی که استاد من بود به مناسبت بحث درباره‌ی کتاب «اعجاز

القرآن» ابوبکر باقلانی و برخی نظرات او پیرامون این موضوع مطالبی را بیان کرد، بعد از اندکی مباحثه که قصدم از آن روشن شدن بیشتر موضوع بود، شیخ ابوزهره رحمه الله به من چنین گفت: «بلیغ‌ترین خطبه‌ای که تاکنون در باب مرثیه خوانده‌ام در این کتاب باقلانی است، این خطبه سخنانی که حضرت علی رضی الله عنه در رثاء حضرت ابوبکر رضی الله عنه ایراد کرده است در اینجا به مناسبت مطالبی که استاد سباعی برگزیده است ما نیز بخشی از کلام امام را نقل می‌کنیم.

ابوبکر باقلانی گوید: چون ابوبکر رضی الله عنه درگذشت همانند روزی که رسول خدا ﷺ رحلت فرمود، مدینه از صدای شیون و زاری به خود لرزید، و علی رضی الله عنه در حالی‌که گریه می‌کرد و ﴿انا لله و انا الیه راجعون﴾ ورد زبان داشت به سوی خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه آمد، تا اینکه به جلوی در خانه رسید و در رثای ابوبکر رضی الله عنه چنین سخن آغاز کرد:

(رَحِمَکَ اللهُ ابابکر:	«درود خدا بر تو باد ای ابوبکر؛
کُنْتَ إِلْفَ رَسولِ اللهِ ﷺ:	تو یار و همدم رسول خدا ﷺ؛
وَ أَنِسَهُ وَ ثِقَتَهُ وَ مَوْضِعَ سِرِّه:	دوست و رازدار و امین او بودی؛
کُنْتَ أَوّلَ اَلْقوْمِ إِسلاماً:	تو اولین کسی بودی که اسلام آوردی؛
وَ أَخْلَصَهُمْ ایماناً:	و ایمانت از همه خالص‌تر؛
وَ أَشَدَّهُمْ یَقیناً:	و یقینت از همه بیشتر؛
وَ أَخْوَفَهُمْ لِلّهِ:	و بیش از همه خوف خدا داشتی؛
وَ أَعْظَمَهُمْ غَناءً فی دِینِ اللهِ:	و تو سودمندترین مردم برای اسلام؛
وَ أَحْوَطَهُمْ علیٰ رسولِ‌اللهِ:	و از همه بیشتر مراقب رسول خدا ﷺ بودی؛
وَ أَثْبَتَهُمْ علیٰ اَلإسلام:	تو پایدارتر از همه در دین خدا بودی؛
وَ أَیْمَنَهُمْ علیٰ أَصحابِهِ:	و سودمندترین مردم برای یاران پیامبر ﷺ؛

وَ أَحْسَنَهُمْ صُحْبَةً: و خوش صحبت‌ترین مردم بودی؛
وَ أَكْثَرَهُمْ مناقِبَ: فضائلت بیش از همه؛
وَ أَفْضَلَهُمْ سَوابِقَ: سوابقت برتر از همه؛
وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً: و مقامت از همه والاتر؛
وَ أَقْرَبَهُمْ وسيلةً: و اعمال نیکت از همه بیشتر؛
وَ أَشْبَهَهُمْ بِرَسولِ اللهِ ﷺ: تو شبیه‌تر از همه بودی به رسول خدا ﷺ؛
سُنَناً وَ هَدْياً وَ رَحْمَةً وَ فَضلاً: در رحمت و فضیلت و سیره و راه؛
وَ أَشْرَفَهُمْ مَنزِلَةً وَ أَكْرَمَهُمْ عليه وَ أَوْثَقَهُمْ عِنْدَهُ: و در نزد حضرت ﷺ مقامت از همه رفیع‌تر و از همگان عزیزتر و قابل اعتمادتر بودی؛
فَجَزاكَ اللهُ عَنْ ٱلإِسلامِ وَ عَنْ رَسولِهِ خيراً: بهترین پاداش را خداوند از جانب دین و رسولش به تو ارزانی داد»).

(كُنْتَ لِلدِّينِ يَعْسُوباً: «تو پیشوا و سردار دین بودی؛
اولاً حينَ نَفَرَعَنْهُ الناسُ: چه آنگاه که مردم از آن دوری کردند؛
وَ آخِراً حينَ قَفَلُوا: و چه آنگاه که بدان رجوع کردند؛
وَ كُنْتَ لِلْمُؤْمِنينَ أَباً رَحيماً: تو برای مؤمنان پدری مهربان بودی؛
إِذْ صاروا عليكَ عِيالاً: چون پذیرفتی سرپرستی آنان؛
فَحَمَلْتَ أَثْقالَ ما ضَعَفُوا عَنْهُ: شدی عهده‌دار آنچه از آن ناتوان گشتند؛
وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا: و مواظبت کردی آنچه‌راکه در آن سستی کردند؛
وَ حَفَظْتَ ما أَضاعُوا: و پاس داشتی آنچه راکه از دست دادند؛
وَ شَمَّرْتَ إِذْ خَنَعُوا: چون بدی کردند همت نمودی «و مانع شدی»؛
وَ عَلَوْتَ إِذْ هَلَعُوا: و چون ترسیدند غالب و سرآمد شدی؛
وَ صَبَرْتَ إِذْ جَزَعُوا: و آنگاه که بی‌تابی نمودند شکیبائی کردی؛
وَ أَدْرَكْتَ أَوْتارَ مَا طَلَبُوا: و ریشه‌ی خواسته‌های آنان را خوب فهمیدی؛

وَ رَاجَعُوا رُشْدَهُمْ بِرَأْيِكَ فَظَفَروا: به یاری تو نیک تدبیر کردند و پیروز شدند؛
وَ نالُوا بِكَ ما لَمْ يَحْتَسِبُوا: وآنچه‌راکه گمان نداشتند بدست آوردند»).
(وَ كُنْتَ كَما قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «تو آنی که رسول خداﷺ در حق تو فرمود؛
أَمَنُّ الناسِ عليهِ في صُحْبَتِكَ وَ ذَاتِ يَدِكَ: ذی حق‌ترین مردم بر من چه از نظر رفاقت و چه از نظر مال ابوبکر است؛
وكُنْتَ كَما قَالَ: ضعيفاً في بَدَنِكَ: همانگونه که حضرتﷺ فرمود؛
قويّاً في أَمْرِ اللهِ: از نظر جسمی ضعیف بودی و در امتثال امر خداوند قوی؛
مُتَواضِعاً في نَفْسِكَ: خود راکمترین مردم می‌دانستی؛
عظيماً عِنْدَ اللهِ: در حالی‌که در نزد خداوند بزرگ بودی؛
جَليلاً في أَعْيُنِ الناسِ: و در چشم مردم محترم؛
كبيراً في أَنْفُسِهِم: و در نزد آنان بزرگوار بودی»).
(شَأْنُكَ اَلْحَقُّ وَ الصِّدقُ وَالرِّفْقُ: «کار تو حق و راستی و مهربانی؛
و قَوْلُكَ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ: سخنت فرمانی قطعی؛
وَ أَمْرُكَ حِلمٌ و حَزْمٌ: و دستورت بردباری و دوراندیشی؛
وَ رَأْيُكَ علمٌ و عَزْمٌ: و رأیت عین دانش و پایداری؛
فَأَبْلَغْتَ وَ قَدْ نَهَجَ السبيلُ: پس جهد بسیار کردی تا راه دین طی شد؛
وَ سَهُلَ العَسيرُ: و دشواری‌ها آسان شد؛
وَ أَطْفَأْتَ النيرانَ: و آتش فتنه‌ها را خاموش کردی؛
وَ إِعْتَدَلَ بِكَ الدينُ: و به یاری تو کار دین راست شد؛
وَ قَوِيَ الايمانُ: و ایمان مردم قوی گردید؛
وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللهِ وَ لَوْ كَرِهَ الكافِرُونَ: و امر خدا برخلاف میل کافران آشکار گردید؛
وَ أَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ إتعاباً شديداً: با مرگ خود دیگران را سخت آزرده کردی؛

وَ فُزْتَ بِالْخَیْرِ فَوزاً عظیماً: و خود به خیر و رستگاری بزرگ دست یافتی؛
فَجَلَّلْتَ عَنْ اَلْبُکاءِ: پس برتر از آنی که برایت گریست؛
وَ عَظُمَتْ رزِیَّتُکَ فی السماءِ: غم مرگت در آسمانها بس بزرگ است؛
وَ هَدَتْ مُصیبَتُکَ اَلاَیّامَ: این مصیبت راهنمای روزگار است؛
فَاِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلیهِ راجعونَ: ما ز خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم؛
رَضینا عَنِ اللهِ قَضاءَهُ: پس راضی شدیم به مشیّتش؛
وَ سَلَّمْنا لَهُ أَمْرَهُ: وکار او را به خود او واگذاشتیم؛
فَوَاللهِ لَنْ یُصابَ المسلمونَ بَعْدَ رسولِ‌اللهﷺ بِمِثْلِکَ أَبداً:
به خدا سوگند هرگز مسلمانان بعد از پیامبرﷺ دچار مصیبتی چون غم از دست دادن تو نمی‌شوند؛
فَأَلْحَقَکَ اللهُ بِنَبِّیهِ: خداوند تو را به پیامبرش ملحق گرداند؛
وَ لا أَضلَّنا بَعْدَکَ: و بعد از تو ما راگمراه نسازد»).

باقلانی گوید: مردم سکوت کردند تا سخن حضرت علیؓ به پایان رسید سپس همه با صدای بلند گریستند.

شیخ ابوزهرهؒ می‌گفت: در نزد من حضرت علیؓ در بالاترین درجات علم و ادب قرار دارد اگر از من بخواهند که برای امام جایگاهی که لایق و متناسب با سجیّه و سرشت و کلام اوست برگزینم همانا برترین مناصب علم و ادب را بر می‌گزیدم و به مردم می‌گفتم از این گلدسته و بیرق علم و ادب اطاعت کنید و از نور این امام همام اقتباس کنید و در میان خود او را نشانه‌ی علم و عرفان قرار دهید.

- ۱۷ -

در مقدمه‌ی چاپ چنین کتابی بیش از این مجال توضیح و و نقل مطلب نیست. آنچه راجع به حیات پیامبرﷺ و برخی از صحابه‌ی کرام

«رضی‌الله‌عنهم‌اجمعین» گفتیم کفایت می‌کند... یاد و خاطره‌ی ارزشمندی هم که به آن اشاره کردیم در واقع یادی بود از بزرگ‌مرد دیگری از بزرگان معاصر ما استاد علامه شیخ ابوزهره... بعد از مطالبی که از مرحوم سباعی نقل کردیم عجیب نیست که شیخ ابوزهره رحمه‌الله در حالی‌که دمشق و برخی دیگر از شهرهای سوریه را دیده و با عالمان و مسئولان آنها دیدار کرده است می‌گوید: کسی با همت‌تر و بزرگ منش‌تر، و برای اسلام و مسلمانان دلسوخته‌تر و دلسوزتر از مرحوم سباعی را ندیده است... مرحوم ابوزهره سخنش را اینگونه کامل می‌کند: فرزندم سخن من راجع به فقه مدوّن و علم مکتوب و مسائلی که در لابه‌لای کتابهای مرجع ثبت و نگهداری می‌شود نیست!!

درود و رحمت خداوند نثار روح استاد علامه شیخ محمد ابوزهره و استاد مصطفیٰ سباعی که دو رادمرد از بزرگ مردان تاریخ معاصر ما بودند.

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

دکتر عدنان زرزور

پیشگفتار (مؤلف)

جنبه‌های عظمت و بزرگی در زندگی متفاوت است. برخی از بزرگان عظمتشان در نبوغ علمی است و بعضی در نبوغ سیاسی و عده‌ای در نبوغ رزم و برخی هم نبوغشان در فضایل اخلاقی تجلی می‌کند.

اما در وجود مبارک حضرت محمدﷺ تمام جنبه‌های عظمت جمع شده‌اند، هیچ جنبه‌ای از جوانب مختلف زندگی نیست مگر آنکه حضرتﷺ در آن سرآمد و برجسته است و در علم و حکمت سرور عالمان و حکیمان‌است. پیام وحی که از جانب پروردگار بر او نازل شد؛ حکمت و ادب و قانونی متقن و جاودان را بر بشریت افاضه کرد. حضرتش در اخلاق و ادب و مهار نفس، در لطافت روح و بخشش و پاکی درون، و در پایداری در راه و روش، نمونه‌ی بارز کمال بود و در سیاست و حکومت سرآمد بزرگان، تاریخ هرگز کسی را چون او در سیاست و اداره‌ی امور و حسن رهبری و ایجاد محبت در قلب‌ها و توانائی‌اش در به‌کارگیری امکانات امت در راه و هدفی واحد نشناخته است. در جنگ قهرمانی بود که ترس را نمی‌شناخت، پیشگامی بود که با تردید بیگانه بود، مهربانی بود که سنگدلی را نمی‌شناخت، هر کاری را به جا و به موقع انجام می‌داد، اگر عفو و گذشت برای مردم مفید و موجب خیر می‌بود، از هر بخشنده و تسامح کننده‌ای بزرگتر بود، و اگر مجازات و کیفر مانع بدی و زشتی می‌شد از هر عقوبت کننده و بازدارنده‌ای قوی‌تر بود...

اینگونه رسول خداﷺ الگو و نمونه‌ای است کامل برای هر بزرگ مردی، و سرمشقی عالی است برای هر نابغه‌ای، و پیشوائی موفق است برای هر اصلاح‌طلبی، و این تعجبی ندارد زیرا او پیشوای انبیا و بزرگ پیامبران است، پروردگارش او را تربیت کرد و چه نیکو تربیت کرد و نعمت‌هایش را به او ارزانی داشت و او را اشرف بندگانش ساخت و بعد او را چون رحمتی فراگیر بسوی همه‌ی مردم مبعوث فرمود: ﴿و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ «و ما تو را به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستادیم»[1] ـ ملت ما با برخورداری از مردان بزرگ غنی‌ترین ملتهاست، تاریخ هیچ ملتی این اندازه از مردان بزرگ را سراغ ندارد که با آثار و کارهای نیک خود سراسر تاریخ را پر کرده باشند آنگونه که تاریخ امت ما سراغ دارد، و البته تعجبی هم ندارد، زیرا ما ملتی هستیم که همه‌ی جوانب عظمت و بزرگی را از پیامبرمان فرا می‌گیریم، پیامبری که نمونه و سرمشق کاملی است برای هر هدفی که ما برمی‌گزینیم و هر اخلاق نیکی که به آن آراسته می‌گردیم و هر کاری که در زندگی برای خیر و صلاح انجام می‌دهیم، بی‌تردید کار هیچ یک از ما سامان نمی‌پذیرد و راهمان هموار نمی‌گردد مگر اینکه رسول خداﷺ را پیشوا و سرمشق خود قرار دهیم: ﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.[2] «بیگمان پیامبر برای شما نمونه و الگوئی بسیار عالی است» پس تحت هدایت رسول خداﷺ راه می‌یابیم و بر طریقت او ره می‌سپاریم و از سرچشمه‌ی عظمت او سیراب می‌شویم و پرچم هدایت او را حمل می‌نمائیم و تحت آن پرچم؛ جنگ و جهاد می‌کنیم...

در صفحات بعد چند نمونه از بزرگان تاریخ اسلام که محمدﷺ در طی

(۱) سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۱. (۲) سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۱۰۷.

حیات خود آنان را پرورده نمود و تربیت کرد ارائه می‌شود،[۱] آن بزرگانی که بهترین مردمی بودند که انبیاء توانسته‌اند از نظر اخلاق و کمال و شرافت بوجود آورند. رسول خداﷺ بعد از رحلت نیز با روح و شریعت خود، آنان را تربیت می‌کرد، لذا در هر عصری چراغ فروزان هدایت و در هر نسلی پناهگاه ملت‌ها بودند و در امور دین و دنیا، علم و حکمت، ادب و فضیلت، جنگ و جهاد، بخشش و فداکاری، و هر آنچه که کار مردمان را به صلاح آورد امام و پیشوای مردم بودند. درود و سلام خدا بر پیامبر عظیم‌الشأن ما و رحمت و رضوان الهی بر بزرگان همیشه جاوید ما.

(۱) آنچه را که استاد سباعی در جای دیگری راجع به رسول خداﷺ نوشته و مطالبی که از سخنان دانشمندان غربی در مورد پیامبرﷺ و شریعت او را برگزیده بود در ابتدای این مباحث قرار دادیم.

در مدرسه‌ی روح

الحمدلله رب العالمین والصلاة والسلام علیٰ سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین

در هنگامه و کشاکش مبارزه‌ی جهاد در بین خیر و شر، مصلحان و اصلاح‌طلبان برای پیروزی خوبی و خیر، هر راهی را طی می‌نمایند، و وسایل آن را آموزش و تربیت و موعظه برمی‌شمارند، و همه‌ی این امور البته سازنده و مفید است اگر همچون اسلحه‌ای که بتوان از آن سوء استفاده کرد نمی‌بودند، ولی [متأسفانه] در بیشتر مواقع از آن سوء استفاده می‌شود، لذا توانمندترین مردم در به بازی گرفتن قانون همان کسانی هستند که به اصول و متون آن آگاهترند، و جسورترین مردم در تجاوز به حدود اخلاق؛ آگاهترین آنان به فلسفه و آراء آنند، و بیشترین کسانی‌که در دام گناه می‌افتند همان کسانی هستند که در شرع و حیله‌های فقهاء مسلّط‌تر و آگاهترند، و اکثر مردمی که چون سگان به دنیا چنگ می‌زنند همان کسانی هستند که بیش از دیگران مردم را به پارسائی و بی‌اعتنائی به مال دنیا دعوت می‌کنند... و به اینگونه دارو خود به بیماری و عامل درد مبدل می‌شوند و طبیب خود نیز مریض می‌گردد، و این درد را، چاره‌ای نیست جز اینکه قلب‌ها از ناپاکی هوا و هوس پاک گردد و آلودگی‌های دنیوی از دلها زدوده شود، و جانها تا آنجا اوج گیرند که مؤمن چنین احساس کند که هر لحظه در حضور خدای متعال

است، و هرکس خدا را ناظر بر خود ببیند و از اینکه در حضور او گناه کند شرمنده گردد، و هرکس که به خدا وصل شود دوست دارد همه چیز را جز او، از دست دهد، و هرکه لذت انس با او را بچشد از شهوات دنیا و گناهان مربوط به آن بیزار گردد...

و ما چون مشعلی فروزان نخواهیم شد، جز آنگاه که به خدا وصل شویم و از جلال و شوکت او پروا کنیم، و دنیا در نظر ما حقیر و پست نخواهد شد جز روزی که با جانمان بر فراز آن اوج گیریم و از آسمان روح بر آن چنان بتابیم که آن را لمس کنیم اما آلوده به آن نگردیم و بلکه آن را در اختیار گیریم و در اختیار و تصرف آن درنیائیم... بزرگان همیشه جاوید ما اینگونه بودند...

اینها درسهائی است که از آثار بزرگ‌مردان همیشه جاویدی که روحی بزرگ داشتند آبیاری شده است، و ما آنها را از یکایک آنان گلچین خواهیم کرد و به صورت دسته‌های گوناگونی از گل که بوی خوش آن به اطراف پراکنده می‌شود جمع خواهیم نمود، بنابراین هیچ جانی از آن دلزده و خسته نمی‌گردد. این درسها به این صورت تأثیرشان بیشتر است تا اینکه در ابوابی تنظیم و در چند فصل جمع شوند. هر درسی شامل چند پند و حکمت مختلف است و هر بار که مؤمنی آن را بخواند همواره اثر آن تازه و باطروات باقی خواهد ماند، این راز جاودانگی قرآن کریم است که زیبائی‌اش قلبها را تسخیر می‌کند و خواندن مکرر آن بیش از پیش موجب حلاوت و زیبائی می‌گردد.

از خداوند مسئلت می‌نمایم، این درسها مفید به حال جوانان با ایمان ما باشد، جوانانی که مشتاقند همراه و قرین بزرگ مردان همیشه جاویدان ما باشند... ﴿و مَنْ يُطِعِ اللهَ والرَّسولَ فاؤلئکَ معَ الذينَ اَنْعَمَ‌اللهُ عليهم مِنَ النَّبيينَ والصِّديقين والشهداءِ والصالحينَ و حَسُنَ اولئکَ رفيقاً﴾[1] «و

---

(۱) سوره‌ی نساء آیه‌ی ۶۹.

کسی‌که از خدا و پیغمبر اطاعت کند او (در روز قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که خداوند به ایشان نعمت داده است، (و اینان عبارتند) از پیغمبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و آنان چه نیکو دوستانی هستند».

«شخصیت و سخنان رسول خدا ﷺ»

همانا محمد ﷺ بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست...

اما محمد ﷺ به عنوان فرستاده‌ی خدا: به ذهن هیچ‌کس خطور نمی‌کند که در اشراق و علوّ روحی و ارتباط با جهان غیب همسان یا قرین او گردد، هدایت و وحی الهی و آیات مبین خداوندی بر او نازل می‌شد، احدی به مقام او یا نزدیک به آن دست نیافته است،(۱) زیرا خداوند او را خاتم انبیاء گردانید و شریعتش را ناسخ تمام ادیان...

اما محمد ﷺ به عنوان یک انسان، کسی است که هر مسلمانی در هر کجا که باشد آرزومند است به اخلاق او آراسته گردد و با ارشاد او هدایت یابد، و در بردباری و جهاد، پارسائی و عبادت، فداکاری و ایثار، خوردن و پوشیدن... به حضرتش ﷺ اقتداء نماید، معتقدم که خداوند محمد ﷺ را به

---

(۱) سعدی علیه‌الرحمه در قصیده‌ای در نعت رسول خدا ﷺ مقام و قرب الهی حضرت را اینگونه بیان می‌کند:

شبی برنشست از فلک برگذشت — به تمکین و جاه از ملَک درگذشت
چنان گرم در تَیهِ قربت براند — که بر سِدْرَه، جبرئیل از او بازماند
بدو گفت سالار بیت الحرام — که ای حامل وحی، برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی — عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
بگفتا فراتر مجالم نماند — بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یکسر موی برتر پرم — فروغ تجلّی بسوزد پرم
نماند به عصیان کسی در گرو — که دارد چنین سیّدی پیشرو
چه نعت پسندیده گویم تو را — علیک السلام ای نبی الورا...

عنوان یک انسان به مدحی برتر از این فرموده: ﴿وإِنکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ﴾. مورد تکریم و بزرگداشت قرار نداده است.

بیائید با هم بر حصار زمان گام پیش نهیم تا به آستان مبارک محمدﷺ به عنوان انسانی که فرستاده‌ی خداوند است برسیم، تا روح زندگی را ببینیم، آن روح تابنده‌ای که چون در آن جامعه سرایت کرد با ظهور قهرمانان و جوانمردان رستگار شد، و اگر چنین نبود که او حق است و شکی در آن نیست، و راستگو است و کذبی در او نیست، همانا تاریخش به افسانه و اساطیر نزدیک می‌شد.

«اوصاف طبیعی رسول خداﷺ»

راجع به اوصاف سرشتی پیامبرﷺ روایت کرده‌اند که[1]: حضرتﷺ ظاهری نظیف و چهره‌ای متبسّم و نورانی داشت چنان نوری که او را در بر می‌گرفت. هنگام راه رفتن با قدرت گام برمی‌داشت و اندکی به اطراف متمایل می‌شد گوئی که از کوه بالا می‌رود و چنان گامهای بلندی برمی‌داشت گوئی که از بلندی پایین می‌آید و در عین حال آرام و با وقار راه می‌رفت و به اطراف نگاه نمی‌کرد و نگاهش به جلو بود و بیشتر به زمین می‌نگریست تا به آسمان، و بیشتر اوقات ملاحظه و دقت می‌کرد و از یاران خود جلو نمی‌افتاد، و هر که را که می‌دید آغاز به سلام می‌کرد، بیشتر اوقات محزون و پیوسته در تفکر بود و آرام نداشت، بسیار کم‌حرف بود و بدون نیاز سخن نمی‌گفت، اول و آخر حرفش بسم‌الله بود و هرگاه سخن می‌گفت [در صورت نیاز] سخنش را دو سه بار تکرار می‌کرد تا آن را بفهماند، سخنش

---

(۱) این اوصاف را از کتابهای حدیث صحیح و کتابهای شمایل نبوی و به ویژه کتاب امام ابوعیسی ترمذی رحمه‌الله نقل کرده‌ایم.

فصل‌الخطاب بود نه زائد و نه ناقص بود، توان گفتن سخنان موجز و جامع به او عطا شده بود و اصول حکمت و فرزانگی به او اختصاص داشت. مردی تندخو و بدزبان نبود، نعمت را بزرگ می‌داشت و آن را مذمت نمی‌کرد اگرچه کم می‌بود، هیچگاه غذائی را مدح یا مذمت نمی‌نمود، و دنیا و آنچه وابسته به آن است او را به خشم نمی‌آورد، و اگر حقی پایمال می‌شد هیچ چیز جلودار خشم او نبود تا آنکه احقاق حق می‌کرد، هرگز به خاطر نفس خود خشمگین نمی‌شد و برای آن تلاش نمی‌کرد، و اگر خشمگین می‌شد منصرف می‌شد و خودداری می‌کرد، و هرگاه که شاد می‌شد چشمانش را برهم می‌نهاد. بیشترین خنده‌اش تبسم بود و هرگاه سخن می‌گفت چهره‌ای شاداب داشت و چون سکوت می‌کرد متین و باوقار بود، کسی از او زیباتر و خوش‌اندام‌تر و سخی‌تر نبود، ذاتاً سخاوتمند بود همچون کسی می‌بخشید که از فقر نمی‌ترسد، هرگز پیش نیامد که چیزی از او خواسته شود و او جواب رد دهد،[1] هرگاه در انجام دوکار مختار می‌شد همیشه کار آسانتر را برمی‌گزید مادام که حرام نمی‌بود.

ام‌المؤمنین عایشه «رضی‌الله‌عنها» راجع به خُلق و خوی حضرت می‌گوید: «خُلق و خوی پیامبرﷺ عین قرآن بود».

حضرت علیؓ نیز در وصف شخصیت رسول خداﷺ می‌گوید: «هرکسی که اولین بار او را می‌دید هول می‌کرد و چون با او معاشرت می‌کرد و او را می‌شناخت دوستش می‌داشت».

---

(۱) یکی از صحابه‌ی کرام به نام جابرؓ می‌گوید: هرگز از رسول خداﷺ چیزی خواسته نشد که حضرت جواب رد بدهد بلکه اگر می‌داشت به او می‌بخشید و در غیر این صورت برای وقت دیگری به او وعده می‌داد. نگاه کنید به التاج الاصول جلد۳ ص ۲۴۰ - مترجم.

«رفتار رسول خداﷺ با نَفْس خود»

پیامبرﷺ خود را به لباس و غذائی خاص ملزم نمی‌کرد، هر آنچه که دست می‌داد می‌پوشید و اکثر اوقات لباسش همان بود که مردم می‌پوشیدند اما به مناسبت اعیاد و پذیرفتن نمایندگان اعزامی لباس خوب و نیکو می‌پوشید. غذائی که دست می‌داد می‌خورد، اگر گوشت یا شیرینی یافت می‌شد میل می‌کرد و اگر جز نان و روغن و سرکه چیزی نبود و به همان قناعت می‌کرد و اگر چیزی برای خوردن نمی‌یافت شب را گرسنه بسر می‌برد[(۱)] بسیاری از اوقات از فرط گرسنگی سنگ بر ناف می‌بست و بر بستری از پوست زائد درخت خرما می‌خوابید و بر حصیر می‌نشست و بیشتر اوقات بر آن نیز می‌خوابید.

«رفتار رسول خداﷺ در خانه»

با همسرانش بسیار خوش رفتار بود، و بیشتر شبها با آنان در قصه‌های شبانه هم سخن می‌شد، و خلق و خوی آنان را تحمل می‌کرد مخصوصاً حسادتی که به هم می‌ورزیدند، می‌فرمود: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ». «بهترین شما کسی است که با خانواده‌اش بهتر است».[(۲)] همسران حضرتﷺ نیز کمبود و سختی معیشت او را تحمل می‌کردند و این امر پیامبرﷺ را خشنود می‌کرد، یک بار که از حضرتﷺ خواستند در غذا و زیورآلات آنان گشایشی حاصل شود چنان بر او گران آمد که تا یک ماه با آنان سخن نگفت

(۱) علت این کمبود بخشش و ایثار بیش از حد حضرتﷺ بود و چون پیامبرﷺ در مقام تشریع و وضع احکام بود و سیری نیز امری مکروه است لذا بر خود سخت می‌گرفت و گرنه از نظر مالی امکان آن را داشت که خورد و خوراک بهتری را فراهم سازد. [نگاه کنید به: التاج الاصول فی احادیث الرسول جلد۵ ص۱۷۵] مترجم.

(۲) ترمذی و ابن‌ماجه آن را روایت کرده‌اند.

تا اینکه آیات ۲۸ و ۲۹ سوره‌ی احزاب که زنان حضرتﷺ را در ادامه‌ی زندگی با پیامبرﷺ مخیّر می‌کند؛ نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الحَيٰوةَ الدنيا وَ زِيْنَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جميلاً ﴿۲۸﴾ وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رسولَهُ وَالدارَ الاخرةَ فَإِنَّ اللهَ أَعَدَّ للمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظيماً﴾.

«ای پیامبر به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم. و اگر شما خدا و پیغمبر و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است».

چو این آیات نازل شد از عایشه رضی‌الله‌عنها آغاز نمود و به او فرمود: «عایشه قبل ازهر تصمیمی مایلم از پدر و مادرت اجازه بگیری» بعد آیات مذکور را تلاوت کرد، آیاتی که آنان را در انتخاب همسری حضرتﷺ با پذیرفتن کمبود و سختی معیشت زندگی‌اش و یا جدا شدن از وی با گرفتن مالی باارزش مخیّر می‌کند. ام‌المؤمنین عایشه بلافاصله گفت: آیا راجع به شما از پدر و مادرم اجازه بگیرم؟ خیر، من خدا و رسول خدا و آخرت را برمی گزینم! به همین گونه با یکایک همسرانش صحبت کرد و همه‌ی آنان همان جواب عایشه رضی‌الله‌عنها را دادند در حالی‌که هیچکدام از جواب دیگری خبر نداشت.(۱) و تا زمانی‌که رحلت فرمود از نظر سختی و کمبود معیشت به همین سان با آنان بسر برد. حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «پیش نیامد که خانواده‌ی محمدﷺ دو روز از نان گندم سیر شوند گاهی یکی دو ماه طول می‌کشید و در منزل ما اجاقی روشن نمی‌شد و غذائی گرم درست نمی‌شد و غذایمان چیزی جز خرما و آب نبود، روزی که

---

(۱) تفسیر طبری: ۹۹/۲۱.

پیامبرﷺ رحلت کرد در منزل چیزی برای خوردن نبود جز تکّه نان جوینی که در اتاق من بود».(۱)

انس بن مالک گوید: رسول خداﷺ زره خود را برای تهیه‌ی غذای اهل خانه در مقابل مقداری جو گرو گذاشته بود.(۲)

«کارکردن پیامبرﷺ در منزل»

از ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله عنها پرسیدند: پیامبرﷺ چه کارهائی را در منزل انجام می‌داد؟ گفت او نیز چون دیگران بود، کفش خود را پینه می‌زد و پیراهنش را وصله می‌کرد و گوسفند را می‌دوشید، خلاصه هر آنچه را که مرد در خانه انجام می‌دهد او نیز انجام می‌داد و هرگاه وقت نماز می‌شد بیرون می‌رفت.(۳)

«رفتار رسول خداﷺ با یاران خود»

۱ـ انس بن مالک خادم رسول خداﷺ می‌گوید: ده سال در خدمت پیامبر اسلامﷺ بودم. هرگز به من أُفّ (آه) نگفت، و اگر کاری انجام می‌دادم نمی‌فرمود چرا چنین کردی و چنانچه کاری را انجام نمی‌دادم نمی‌فرمود چرا چنان نکردی؟ ایشان نسبت به پرداخت مُزد احدی ذره‌ای ستم روا نمی‌داشت.(۴)

---

(۱) صحیح بخاری. (۲) صحیح بخاری.

(۳) مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند [پیغمبر اسلام با این که زن داشت تمام کارهای خانه را به انجام می‌رسانید، خانه را خود جارو می‌زد و روزهائی که می‌توانستند غذائی طبخ کنند آتش می‌افروخت... پیغمبر اسلامﷺ جامه‌ی خویش را خود می‌دوخت و کفش را هم با دست خود می‌ساخت و چون خیلی نظیف بود گاهی جامه‌های خویش می‌شست و هر روز دندانها را مسواک می‌زد و می‌فرمود نظافت نیمی از ایمان است. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. اثر: کونستان ویرژیل گیورگیو ـ ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصوری ص ۲۲۱ ـ مترجم].

(۴) بخاری آن در ادب المفرد روایت کرده است.

عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: رسول خداﷺ هرگز کسی یا چیزی را نمی‌زد، نه زن را و نه خدمتکار را...[۱]

۳ـ ابوهریرهؓ گوید: روزی با رسول خداﷺ برای خرید شلوار به بازار رفتیم، فروشنده خواست دست حضرتﷺ را ببوسد، پیامبرﷺ دستش را عقب کشید و مانع او شد سپس فرمود: مردم غیر عرب با پادشاهان خود چنین می‌کنند، من پادشاه نیستم بلکه فقط شخصی چون شما هستم، بعد شلوار را تحویل گرفت، خواستم که آن را برای ایشان نگه دارم اما حضرتﷺ نپذیرفت و فرمود [**صاحبُ الشيئ أَحَقُّ بأَنْ يَحْمِلَهُ**] «سزاوارتر آناست‌که هرکس خود مال خویش‌را حمل‌کند».

۴ـ یک بار رسول خداﷺ با چند نفر به سفر رفت. چون وقت خوردن غذا فرا رسید تصمیم گرفتند گوسفندی را برای نهار آماده کنند.

ـ یکی گفت: ذبح آن با من.

ـ دیگری گفت: کندن پوست آن با من.

ـ سومی گفت: پختن آن نیز با من.

ـ رسول خداﷺ هم فرمود: جمع کردن هیزم با من.

ـ عرض کردند: ای رسول خداﷺ ما به عوض شما این کار را می‌کنیم.

ـ حضرتﷺ فرمود: می‌دانم که این کار را انجام می‌دهید، اما من خوش ندارم از شما متمایز باشم، زیرا خداوند سبحان دوست ندارد کسی خود را از یارانش متمایز کند.[۲]

۵ـ مردی انصاری بنام ابوشعیب غلامی داشت که قصاب بود، به او گفت غذائی برای پنج نفر آماده کن، می‌خواهم یکی از آنان رسول خداﷺ باشد زیرا از چهره‌اش دریافتم که گرسنه است، ابوشعیب آنان را دعوت کرد،

---

(۱) شرح المواهب ـ زرقانی: ۲۸۷/۴. (۲) شرح المواهب ـ زرقانی ـ ۲۶۵/۴

مردی بدون دعوت با پیامبرﷺ همراه شد، حضرتﷺ به میزبان گفت این مرد با ما آمده است، اگر اجازه می‌دهی تا بماند و گرنه برمی‌گردد، مرد انصاری گفت: خیر مایلم بماند.(۱)

۶ـ از جمله عادات پیامبرﷺ با یارانش این بود که عذر کسی را که اشتباه می‌کرد می‌پذیرفت و کسی نمی‌توانست او را نسبت به آنچه که از آن ناخرسند است مُجاب کند، و هرگاه باخبر می‌شد که کسی کاری ناخوشایند انجام داده اینگونه او را متوجه خطایش می‌کرد: «چرا عده‌ای چنین و چنان می‌کنند.؟» بدون اینکه نام او را ذکر کند.

۷ـ حضرتﷺ دوست نداشت کسی به خاطر او از جا بلند شود، و در جمع در جائی می‌نشست که مجلس به او ختم می‌شد، در بازار و در جمع مردم حاضر می‌شد و آنان را به امانت‌داری راهنمائی و توصیه می‌فرمود و از خدعه و نیرنگ در معاملات نهی می‌کرد.

۸ـ از جمله عاداتﷺ حضرتﷺ این بود که با همه با روی باز و بشاش مجالست می‌کرد به طوریکه هرکس گمان می‌نمود که او محبوب‌ترین یار پیامبرﷺ است.

۹ـ پیشگامان در اسلام و جهاد در نزد حضرتﷺ گرامی‌تر بودند اگرچه از توده‌ی مردم بودند.

۱۰ـ در امور دنیوی و از جمله در مسائل سیاسی و نظامی با صاحب نظران مشورت می‌کرد و رأی آنان را می‌پذیرفت اگرچه مخالف با رأی او می‌بود همانگونه که در جنگ بدر و... چنین مواردی پیش آمد.

---

(۱) آن را بخاری روایت کرده است.

«عبادت و خوف پیامبرﷺ از خداوند»

رسول خداﷺ همواره خدا را ناظر بر خود می‌دید و بسیار از خدای سبحان خوف داشت و بسیار عبادت می‌کرد و در نماز شب آنقدر به رکوع و سجود می‌رفت که پاهای مبارکش ورم می‌کرد، از خوف خداوند اشک از چشمانش سرازیر می‌شد و صدای گریه‌اش چون غلغل دیگ آب جوش شنیده می‌شد، حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها از او پرسید: ای رسول خداﷺ چرا با خود چنین می‌کنی در حالی‌که خداوند همه‌ی خطاهای شما را بخشیده است؟ حضرتﷺ فرمود: آیا بنده‌ای شاکر نباشم؟![1] رسول خداﷺ بسیار بسم‌الله می‌گفت، هنگام غذا خوردن، نوشیدن، ایستادن، نشستن و کار کردن و در آغازِ انجام هر کاری که بدان دستور می‌داد، و در پایان هر کاری نیز می‌فرمود: الحمدلله رب العالمین.

پیامبرﷺ نسبت به دعا به درگاه احدیت سستی نمی‌کرد، دعاهای زیر از جمله دعاهای ایشان است: [اللهمَّ إنّي اَعُوذُ بِکَ مِنْ عِلْمٍ لا يَنْفَعُ، وَ عَمَلٍ لا يُرْفَعُ وَ دُعاءٍ لا يُسْمَعُ][2] «بار پروردگارا! از علمی که مفید نیست و کاری که مقبول تو نیست و دعائی که بی‌اثر است به تو پناه می‌برم».

[اَللَّهُمَّ إنّي اَسْأَلُکَ مِنَ ٱلْخَيْرِ كُلِّهِ، ما عَلِمْتُ مِنْهُ وَ ما لَمْ اَعْلَمْ وَ اَعُوذُ بِکَ مِنَ الشَّرِّ كلِّهِ ما عَلِمْتُ مِنْهُ وَ ما لَمْ اَعْلَمْ][3]. «پروردگارا! تمام جوانب خیر را

---

(۱) گاهی که در آیات یا احادیث نسبت به پیامبرﷺ از گناه یا استغفار از آن بحث می‌شود مراد گناه صغیره یا کبیره نیست بلکه مواردی است که نسبت به مقام شامخ حضرتﷺ برای او روا نبوده است مانند رو ترش کردن حضرتﷺ از عبدالله بن مکتوم نابینا که با داد و فریاد به خدمت پیامبرﷺ آمد که اسلام آورد در حالی‌که پیامبرﷺ در جمع سران قریش بود و در صدد مسلمان کردن آنها... و یا اشتیاق حضرت برای فتح زودرس مکه و نیز مانند اینکه حضرت برای خشنود کردن برخی از زنانش غذائی را بر خود حرام کرد. اما خداوند به مصداق حَسَناتُ الأبرار سَيِّئاتُ المقربين، رسول خدا را توبیخ یا منع فرمود.

(۲) امام احمد و حاکم آن را روایت کرده‌اند.

(۳) ابوداوود و طبرانی آن را روایت کرده‌اند.

از تو درخواست می‌کنم آنچه را که می‌شناسم و آنچه را که بدان علم ندارم و از هر آنچه که شر است به تو پناه می‌برم، آنچه را که می‌دانم و آنچه را که نمی‌دانم».

[اَللّٰهُمَّ إِنّي اَعُوذُ بِکَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِکَ وَ تَحَوُّلِ عافِيَتِکَ وَ فُجْأَةِ نِعْمَتِکَ وَ جميع سَخَطِکَ][(۱)] «خداوندا! از زوال نعمت و تغییر تندرستی که عطا کرده‌ای و از انتقام ناگهانی‌ات و هر آنچه که تو را ناخشنود می‌کند به تو پناه می‌برم».

[اللهمَّ إنّي اَعُوذُ بِکَ مِنْ مُنْكَراتِ ٱلْاخلاقِ وَٱلْاَعْمالِ وَٱلْاَهواءِ وَٱلْاَدْواءِ][(۲)] «خدایا از اخلاق زشت و اعمال بد و هوا و هوس و انواع بیماری به تو پناه می‌برم».

و آنگاه که قبیله‌ی ثقیف در طائف حضرتﷺ را تکذیب کردند و او را آزار دادند و سفیهان خود را واداشتند که آن بزرگوار را با سنگ برانند و پای مبارکش خون‌آلود شد، با دعای تکان دهنده‌ی زیر رو به درگاه خدا کرد و گفت: [اَللّٰهُمَّ إلَيْکَ أشْکُو ضَعْفَ قُوَّتی، وَ قِلَّةَ حيلَتی وَ هَوانی علی الناسِ، يا اَرْحَمَ الرّاحمينَ. انت رَبُّ الْمُسْتَضْعَفينَ، وَ انت رَبّی الیٰ مَنْ تَكِلُنی؟ اِلی بَعيدٍ يَتَجَهَّمُنی؟ أمْ انّی عَدُوٌّ مَلَّکْتَهُ اَمْري؟ إنْ لَمْ يَكُنْ بِکَ عَلیٰ غَضَبٌ فَلاٰ اُبالی، وَ لٰكِنْ عافيَتُکَ هی اَوْسَعُ لی! اَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِکَ الّذی اَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُماتُ وَ صَلُحَ عَلَيْهِ اَمْرُ الدُّنيا وَٱلْاَخِرَةِ، مِنْ أَنْ يَنْزِلُ بی غَضَبُکَ اَوْ يَحِلَّ عَلی سَخَطِکَ، لَکَ ٱلْعُتْبیٰ حَتّیٰ تَرْضیٰ، وَ لا حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ إلاَّ بِکَ] «خداوندا، به تو شکایت می‌برم از کم شدن تاب و توانم، و بسته شدن راه چاره در برابرم، و خفت خواریم نزد مردمان، ای مهربان‌ترین مهربانان. تو خدای مستضعفانی، و خدای منی، مرا به که می‌سپاری؟ به بیگانه‌ای که با من

(۱) امام مسلم و ابوداوود و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.
(۲) ترمذی و طبرانی و حاکم آن را روایت کرده‌اند.

پرخاش کند؟ یا به دشمنی که زمام کار را در دست او قرار داده‌ای؟! اگر بر من خشم نگرفته باشی، باکی ندارم، اما، آسایش و آرامشی که تو بدهی برای من گواراتر و سازگارتر است! پناه می‌برم به نور جمال تو که هر تاریکی و ظلمتی از برابر آن رخت بر می‌بندد و همه کار دنیا و آخرت را اصلاح می‌کند، از اینکه خشم تو بر من فرود آید، یا ناخشنودی تو شامل حال من گردد. هرچه خواهی مرا عتاب کن تا سرانجام از من خشنود گردی! هیچکس را جز تو توان و نیروی نیست، مگر از جانب تو».

«ورزش کردن و پاکیزگی رسول خدا ﷺ»

با وجود این نوع عبادت و آن گونه تضرع به درگاه حق، خوش خلق و علاقمند به زندگی بود، با عایشه رضی‌الله‌عنها مسابقه‌ی دَو می‌داد،[1] و با رکانه زورآزمائی می‌کرد. اعیاد و پایکوبی حبشی‌ها را نظاره می‌فرمود[2] و به لباس و نظافت خود اهتمام می‌ورزید و بسیار غسل می‌کرد و از مواد خوش‌بو کننده بسیار استفاده می‌کرد تا آنجا که چون از جائی گذر می‌نمود مردم از بوی خوشش متوجه او می‌شدند و هرکس که با او مصافحه می‌کرد و دست می‌داد تا سه روز دستش بوی خوش می‌داد، همیشه در سفر و حَضَر، شانه و قیچی و آینه و سرمه‌دان به همراه داشت. به اینگونه در اسلام معنی دین و تعبّد بسیار متفاوت با سایر ادیان است، زیرا در برخی از ادیان از جمله کارهای پسندیده‌ی قدیسان عدم شستوشوی بدن در طی زندگی است،[3] و همینطور متفاوت با عادات اروپائیان زمان ماست، زیرا از نظر

---

(۱) نگاه: کیمیای سعادت ـ امام محمد غزالی ـ به کوشش حسین خدیوجم ـ جلد اول ص۳۱۵ ـ مترجم.
(۲) مرجع سابق، مترجم.
(۳) مهاویرا بنیانگذار مذهب جینیزم (مذهب ریاضت) که در هندوستان پیروان فراوان دارد ☜

آنان پسندیده نیست که مرد بوی خوش استعمال کند و از وی بوی خوش به مشام برسد.(۱) و در آفرینش خداوند چه شگفتها که نیست!

«مزاح و شوخ‌طبعی رسول خداﷺ»

از جمله شوخ طبعی پیامبرﷺ این بود که مزاح و شوخی مؤدبانه را با یاران و کسانی که با ایشان رفت و آمد می‌کردند دوست می‌داشت، و از بذله گوئی شاد می‌شد و با نکته‌های لطیف با یاران خود مزاح می‌فرمود:

۱ـ پیرزنی خدمت رسول خداﷺ آمد و از ایشان خواست که برای او دعا کند که از جمله‌ی بهشتیان باشد. پیامبرﷺ به شوخی به او گفت: «أَوَ ما عَلِمْتِ أَنَّ الجَنَّةَ لاَ تَدْخُلُهَا عَجُوزٌ» «آیا نمی‌دانی که پیر وارد بهشت نمی‌شود» پیرزن بگریست و برگشت، حضرتﷺ فرمود او را برگردانید، سپس فرمود: آیا این آیه را نخوانده‌ای: ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً ﴿٣٦﴾ عُرُباً أَتْرَاباً﴾ «ما حوریان را به گونه‌ای خاص آفریده‌ایم، آنان را

☜

هیچگاه دارو به‌کار نمی‌برد و تن خود را در آب فرو نمی‌کرد و بدن را با روغن چرب نمی‌نمود. موی سر را نمی‌آراست و شستن دهان و دندان نزد او لازم نبود [نگاه تاریخ جامع ادیان ـ جان ناس ـ ترجمه‌ی علی اصغر حکمت ـ ص ۱۱۰ و ۱۱۴ ـ مترجم] [یکی از مظاهر قضیه‌ی انتقال روح و تناسخ که در نزد هندوان در سراسر آن کشور اهمیتی تمام یافته و در زندگی دینی ایشان مؤثر افتاده حرمتی است که نسبت به گاو دارند... حتی در این اواخر «مهاتما گاندی» در حفظ و حمایت این حیوان تأکید و آن را نقطه‌ی مرکزی دایره‌ی هندوئیزم لقب داد و احترام گاو را ستایش بسیار کرد... از ازمنه‌ی بسیار قدیم هندوان این حیوان را می‌پرستیدند و هر عضو بدن او را مهبط و منزل یکی از آلهه می‌دانسته‌اند حتی فضولات و مدفوعات او نیز تقدیس یافته به طوریکه آن را نباید بدور افکند بلکه باید از آن تیمن و تبرک طلبید، و از بوْل و سرگین آن بدن را ملوّث می‌سازند. مرجع سابق ـ ص۱۷۹ مترجم.]

(۱) این امر از بقایای تعالیم رهبانیت در مسیحیّت بوده که تا اواسط قرن بیستم در اروپا پایدار مانده سپس با شروع زندگی‌مدرن به‌دست فراموشی سپرده شد.مترجم.

دوشیزگانی ساخته‌ایم که شیفته‌ی همسران خود هستند و با آنان هم سن و سال‌اند».

۲ـزنی از انصار در حالی‌که از شوهرش شکوه داشت خدمت پیامبرﷺ رسید حضرتﷺ فرمود: آیا شوهر تو همان است که در چشمش سفیدی هست؟ زن نگران شد چون گمان می‌کرد که در چشم شوهرش عیبی است که او متوجه نشده است، لذا رسول خداﷺ او را متوجه کرد که پیرامون مردمک چشم هر انسانی سفید است.

۳ـ مردی اعرابی خدمت پیامبرﷺ رسید و از ایشان خواست که شتری به او ببخشد تا به سفر برود.

حضرتﷺ فرمود: تو را سوار بچه شتری خواهم کرد.

مرد گفت: چگونه مرا بر بچه شتر سوار می‌کنی ای رسول خداﷺ ؟

پیامبرﷺ فرمود: آیا هر شتری بچه شتر نیست؟

«فروتنی وگذشت رسول خداﷺ»

در ارتباط با رفتار رسول خداﷺ با یارانش ملاحظه کردید که این نوع برخورد، رفتار پیامبری بزرگوار و رهبری فروتن و محبوب، و انسانی بزرگوار است که بزرگی و عظمت او ناشی از مقام و نفوذ او نیست بلکه برگرفته از ویژگیهای ذاتی ایشان است. از جمله ویژگیهای شگفت‌انگیز حضرتﷺ این است که همیشه در تمام مراحل دعوت و تبلیغ بسان پیامبران بزرگ انسانی متواضع بود، چه آنگاه که مظلوم و و مقهور بود و چه آن موقع که پیروز گشت، چه آن هنگام که یکّه و تنها بود و چه آن زمان که سرور و بزرگ مطلق شبه‌جزیره شد، آری در سختی و مشقت و در اوج عزت فروتن بود... به طوریکه در سرگذشت مشاهیر جهان چنین موردی را

سراغ نداریم. البته محمدﷺ تنها یک بزرگ مرد نیست بلکه او رسول و فرستاده‌ی خداوند نیز هست. آن روز که خداوند مکه را برای او فتح کرد و در برابر لشکر عظیمش قریش گردنکش و ستمگری که حدود بیست سال خصمانه با او مبارزه کرد از پا درآمد، حضرتﷺ سوار بر شتر در حالی‌که به نشانه‌ی خضوع و شکرگزاری به درگاه حق تعالی سر را به زیر افکنده بود وارد مکه شد. اهل مکه ترسان و وحشت‌زده به خدمت وی رسیدند، در میان آنان مردی بود که از ترس تمام بدنش می‌لرزید، رسول رحمتﷺ به او گفت: «آرام باش ای مرد، من فرزندی از قریشم که گوشت خشک و نمک‌زده می‌خورد».

حضرتﷺ همواره به سخن بردگان و پیرزنان و بیوه زنان و درماندگان گوش فرا می‌داد، و در طی راه برای هرکسی که خواهان صحبت با او بود می‌ایستاد و با هرکه با او دیدار می‌کرد مصافحه می‌نمود و دست را کنار نمی‌کشید تا طرف مقابل دستش را کنار کشد، از یارانش تفقّد و دلجوئی می‌کرد و از بیمارانشان عیادت، و در تشییع جنازه‌ی نزدیکانش شرکت می‌فرمود و به مشکلات آنان گوش می‌داد و شریک غم و شادی آنان بود.

«مهر و شفقت رسول خداﷺ»

محمدﷺ باکودکان و زنان و ناتوانان بسیار مهربان بود، یک روز در حین نماز صدای کودکی را شنید که مادرش به حضرتﷺ اقتدا کرده بود، به خاطر اینکه آن زن بی‌قرار نگردد نماز راکوتاه کرد.

پس از اتمام جنگی به جسد زنی که کشته شده بود برخورد، سخت برآشفت و فرمود «أَلَمْ أَنْهَكُمْ عَنْ قَتْلِ النساءِ؟ ما كانَتْ هٰذهِ لِتُقاتِلَ!»

«آیا شما را از کشتن زنان منع نکردم؟ این زن که نمی‌جنگید».

در حق حیوانات نیز بسیار با رحم و شفقت بود تا آنجا که ظرف آب را پیش روی گربه می‌نهاد تا سیراب شود.

روزی شتری نزار و نحیف دید؛ فرمود: «پروا کنید از خداوند نسبت به این حیوانات، آنها را علوفه دهید و در سوار شدن رعایت حالشان را بکنید».

رفتارش با بردگان و سفارش به خوش رفتاری در حق آنان تا به حدی است که تاریخ کسی همچون او را سراغ ندارد.(۱)

---

(۱) همانطور که قرآن در طی ۲۳ سال نازل شد به همین سان بسیاری از اخلاق و رفتارهای زشت و نادرست با توجه به شرایط اجتماعی و فکری و فرهنگی به تدریج لغو یا حرام گردید از جمله خوردن شراب در سه مرحله منع شد و ربا خواری در آخرین سال عمر حضرتﷺ حرام گردید. طبیعتاً برده‌داری که سابقه‌ای دیرینه داشت و در سراسر جهان نهادینه شده بود از این قاعده مستثنی نبود. اینک به بخشی از سفارشات و احکام اسلام در این مورد توجه کنید تا معلوم شود که اسلام طرفدار برده‌داری نیست.

۱ـ ابوهریرهؓ گوید رسول خداﷺ فرمود«أيُّما رَجُلٍ أعْتَقَ أِمْرِءً مسلماً اِسْتَنْقَذَاللهُ بِكُلِّ عُضْوٍ منه عضواً منه من النار» «هرکس برده‌ای را آزاد کند خداوند در مقابل هر عضوی از آن برده، عضوی از آزاد کننده‌ی برده را از آتش دوزخ دور می‌دارد» [احادیث مشترک صحیح بخاری و مسلم جلد۲ ـ ص ۲۲۹ ترجمه‌ی ابوبکر حسن زاده]

۲ـ ماریه‌ی قبطیه کنیزی که از طرف پادشاه مصر مُقَوْقَش به پیامبرﷺ هدیه شد به مقام همسری حضرتﷺ نائل شد و ابراهیم از اوست.

۳ـ اسامة بن زید که پدر و مادرش برده بودند و هر دو را پیامبرﷺ آزاد کرد، حضرتﷺ او را فرمانده‌ی کل سپاه اسلام کرد.

۴ـ حضرت عمرؓ عمار یاسر را که یکی از بردگان بود فرماندار کوفه کرد.

۵ـ قرآن کریم کفاره‌ی شکستن سوگند را آزاد کردن برده تعیین فرمود.

۶ـ کفاره‌ی نزدیکی با همسر در حالت روزه در ماه رمضان آزاد کردن یک برده است.

۷ـ برده‌ی مَسْتَوْلَده یعنی صاحب بچه از ارباب، با مردن اربابش آزاد می‌شود.

۸ـ قرآن کریم $\frac{1}{8}$ زکات را برای آزاد کردن برده‌ای که در برابر مال با او قرارداد آزادی بسته شده است را تعیین کرده است.

۹ـ به حکم قرآن هر مردی که با همسرش ظهار کند یعنی به او بگوید: تو مانند مادر یا خواهر من هستی، باید یک برده آزاد کند.

۱۰ـ قاتل، چه در قتل عمدی یا غیر عمد، باید یک برده را آزاد نماید.

همه‌ی این موارد دلیل آن است که روح پاک و بزرگ حضرتﷺ لبریز از شفقت و مهربانی بود.

«مشارکت پیامبرﷺ در مشکلات مردم»

حضرت فاطمه رضی‌الله‌عنها یک وقتی از سختی و مشقت کار منزل در نزد پدر بزرگوارش شکوه کرد و از ایشان خواست که خدمتکاری به او بدهد، رسول خداﷺ درخواست او را رد کرد و فرمود: «در حالی‌که اهل صُفّه از فرط گرسنگی به خود می‌پیچند نمی‌توانم درخواست تو را برآورده کنم».(۱)

اُمّ‌الحَکَم دختر زبیر و خواهر فاطمه، به خاطر انجام کارهائی از نوع کارهای منزل، از رسول خداﷺ درخواست کمک مالی کردند. حضرتﷺ فرمود «یتیمان بدر بر شما مقدم‌اند».(۲)

روزی پیامبرﷺ به منزل فاطمه رضی‌الله‌عنها رفت اما منصرف شد و داخل خانه نشد، فاطمه رضی‌الله‌عنها علیرضی‌الله‌عنه را فرستاد تا علت انصراف رسول خداﷺ را جویا شود، حضرتﷺ فرمود: «پرده‌ای گلدوزی شده بر اتاق فاطمه دیدم» حضرت علیرضی‌الله‌عنه برگشت و موضوع را به فاطمه

☜

حال این احکام آزادی‌بخش را به انضمام رفتار انسانی مسلمانان با بردگان را مقایسه کنید با عملکرد سایر ملتها و به ویژه دولتهای اروپائی تا اوایل قرن نوزدهم. من باب مثال دولت انگلیس در اواخر قرن هجدهم میلادی. هر سال (۲۰۰۰۰۰) برده را خرید و فروش می‌کرد و هر سال یکصد هزار نفر را از آفریقا اسیر و به صورت برده به آمریکا می‌برد. [نگاه: راه دین - جلد۴ ص ۱۳ - ۱۶ حاج مسعود قادرمرزی] با تلخیص و اندکی تصرف - مترجم.

(۱) امام احمد آن را روایت کرده است. صفّه: اتاقک و سکوی سایبان‌دار را گویند. اهل صفّه: مهاجران فقیری بودند که در مدینه جائی برای سکونت نداشتند لذا در سکوی مسجد پیامبر بسر می‌بردند.

(۲) ابوداوود آن را روایت کرده است.

رضی‌الله‌عنها خبر داد، فاطمه رضی‌الله‌عنها گفت: پس پدرم باید بفرمایند با آن چه کنم، رسول خداﷺ فرمود: آن را برای منزل فلانی بفرستد که به آن نیازمند است.(١)

روزی دیگر پیامبرﷺ به دیدن فاطمه رضی‌الله‌عنها رفت اما داخل منزل نشد، فاطمه رضی‌الله‌عنها کسی را فرستاد که از علت آن جویا شود. حضرتﷺ فرمود: «دو تا النگوی نقره در دست فاطمه دیدم». چون خبر به فاطمه رسید النگوها را برای پدر فرستاد، رسول خداﷺ نیز آنها را به دو درهم و نیم فروخت و بهای آن را به مستمندان بخشید».

ادیب بزرگ عرب مرحوم مصطفی صادق رافعی به مناسبت این حادثه مطلبی بیان کرده است که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم:

(ای دخت پیامبر عظیم‌الشأن! ای کسی‌که تو خود نیز بزرگی! پدر زیوری را که دو درهم و نیم می‌ارزد، برای تو روا نمی‌داند چون در بین مسلمانان مستمندانی هستند که نمی‌توانند مشابه آن را داشته باشند.

کدام ملی گرائی در سراسر زمین چون محمدﷺ است که برای امتّش چون پدر باشد و در همه حال یقینی خلل‌ناپذیر داشته باشد و دارای ذاتی کامل که به موجب آن هر حقّی حقانیت یابد؟!

ای دخت عظیم الشأن! زیوری که دو درهم و نیم بیارزد و بشود آن را صدقه داد واقعاً زینت نیست، مسلماً این کار پیام دیگری دارد! این پیام را که حق فرد مقدم بر جامعه است، و گرایش به منفعت فردی غالب بر اعتقاد به خیر است، و در آن این معنا نهفته است که توجه به آنچه ضروری نیست در واقع ستمی است بر امور ضروری و عامل باز ماندن از کمال، اگر چه به حساب حلال و حرام درست است اما به حساب پاداش و رحمت الهی نادرست.

---

(١) امام بخاری آن را روایت کرده است.

ای سوسیالیست‌ها بیائید و پیامبر بزرگ خود را بشناسید! همانا مسلک شما به گونه‌ای است که فضائل و قوانین اسلام آن را احیاء نمی‌کند، مذهب شما چون درختی است پژمرده که با نخ میوه‌ها را بدان آویخته‌اید و هر روز [با تحلیل و توجیه] آن را تزئین و محکم می‌کنید اما در واقع بی‌ثمر است).(۱)

و ما نیز می‌پرسیم: از کدام یک از رهبران حکومتهای سوسیالیست و کمونیست دوران ما چنین حادثه یا امثال آن بازگو شده است؟!

«پارسائی و زهد رسول‌الله ﷺ»

عمر بن خطّاب رضی الله عنه روزی به خدمت پیامبر ﷺ رسید حضرت ﷺ را بر حصیری دید که بر پهلوی مبارکش اثر کرده بود، عمر رضی الله عنه سر را بلند کرد در اتاق جز یک کیسه‌ی چرمی که آویخته شده بود و اندکی جو و یک حصیر کهنه و پوسیده چیز دیگری ندید، لذا بگریست، رسول خدا ﷺ فرمود: ابن خطاب چرا گریه می‌کنی؟

عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا چرا گریه نکنم در حالی‌که حصیر بر پهلوی شما اثر گذارده و همه‌ی ثروت شما همین است که می‌بینم، اما کسری و قیصر در باغها و در کنار نهرها بسر می‌برند در حالی‌که شما برگزیده و رسول خدا هستید؟

پیامبر ﷺ فرمود: آیا شک و شبهه‌ای داری؟ آنان قومی هستند که خوشی هایشان در این دنیا است».(۲)

ابن مسعود رضی الله عنه نیز یک وقتی در همان حال بر حضرت ﷺ وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ چرا نفرمودید تا بر حصیر چیزی فرش کنیم؟

---

(۱) وحی القلم ۲/۶۹ - ۷۰

(۲) امام بخاری و امام احمد و ابن ماجه با الفاظ نزدیک به هم روایت کرده‌اند.

حضرتﷺ فرمود: «مرا با دنیا چکار؟ مَثَل من و دنیا چون مَثَل سواری است که در زیر سایه‌ی درختی دمی می‌آساید و بعد آن را رها می‌سازد».(۱)

«احسان و صدقات رسول خداﷺ»

محمدﷺ بسیار خیرات و مبرّات می‌کرد، به هیچ وجه مالی را پس‌انداز و اسباب و اثاثیه‌ای را اندوخته نمی‌کرد، بسیار پیش می‌آمد که قرض می‌کرد تا به نیازمندان بخشد، همان گونه که پیش از این گفتیم چنان مال را می‌بخشید گوئی که از فقر نمی‌هراسید، و چون رحلت فرمود درهم و دیناری بجا نگذاشت، هر قطعه زمینی که از غنائم به او می‌رسید وقف امور خیریه می‌کرد، در این مورد حضرتﷺ حدیثی مشهور دارد که راز شگفت‌انگیز آن و دلالتش بر صدق و اخلاص رسول خداﷺ بر بسیاری از مردم پوشیده مانده است، فرمود: «**نَحْنُ مَعاشِرُ ٱلْأَنبیاءِ لاٰ نُورَثُ، ما تَرَکناهُ صدقةٌ**» «از انبیا کسی ارث نمی‌برد، آنچه از ما بجا می‌ماند صرف امور خیریه می‌شود».(۲) یک وقتی مالی فراوان به حضرتﷺ رسید همه را بخشید جز چند درهم که باقی ماند زیرا نیازمندی را نیافت، آن شب از غم آن چند درهم خواب به چشمان مبارکش نرفت، همین که صبح شد بلافاصله آنها را بخشید. این گونه بود که یاران حضرتﷺ راجع به ایشان گفته‌اند: «**کانَ أَجْوَدُ... الریح الْمُرسَلَةِ**» «سرعت بخشش و احسان پیامبرﷺ از سرعت باد هم بیشتر بود».(۳)

---

(۱) امام احمد و ابن‌ماجه و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

(۲) حافظ ابن‌حجر در أمالی خود گوید: این حدیث صحیح و متواتر است.

(۳) صحیح بخاری - جلد۴ ص۱۲۹ [متن کامل حدیث به این شرح است «حدیثُ ابنِ عباسٍ، قالَ: کانَ رسولُ اللهﷺ أَجْوَدُ الناسِ، وَ کانَ أَجْوَدُ ما یکونُ فی رمضانَ حینَ یَلْقاهُ ☜

«عدالت و صلابت رسول‌اللهﷺ در حق»

محمدﷺ در پای‌بندی به حق نه دوست را می‌شناخت نه فامیل را، همه در نزد او یکسان بودند و همه به خاطر کارهای خود در نزد خدا و شریعت مسئول بودند. زنی را از قبیله‌ی بنی‌مخزوم که زیور یا متاعی را ربوده بود به حضور پیامبرﷺ آوردند زن به سرقت خود اعتراف کرد، بنی‌مخزوم از بیم آنکه رسول خداﷺ مجازات سرقت را در حق او اجرا کند و آبرویشان برود، به نزد اسامة بن زید که معروف بود پیامبرﷺ او و پدرش را دوست دارد آمدند و از او خواستند از رسول خداﷺ بخواهد که حد سرقت را جاری نکند، اسامه در این باره با حضرتﷺ سخن گفت، پیامبرﷺ برآشفت و به او گفت: «آیا نسبت به حدّی که خدا تعیین کرده است شفاعت می‌کنی؟» سپس دستور داد مردم جمع شوند، خطبه‌ای خواند و در آن خطبه چنین فرمود: «ای مردم! کسانی‌که پیش از شما بودند به این سبب هلاک شدند که چون شخصی از بزرگان آنها دزدی می‌کرد او را رها می‌ساختند و چون ناتوانی چنین می‌کرد حد سرقت را بر او جاری می‌کردند، به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند محمد دست او را قطع می‌کند».(۱)

☞

جبريلُ وَ كانَ يَلْقاهُ فى كلِّ ليلةٍ منْ رمضانَ فَيُدارِسُهُ القرآنَ فَلَرَسولُ‌اللهِﷺ أجْوَدُ بالخيرِ من الريح آلمُرْسَلَةِ» «ابن‌عباس گوید: پیغمبر از تمام مردم سخی‌تر بود، مخصوصاً در ماه رمضان هنگامی‌که جبرئیل را ملاقات می‌کرد از هر وقت دیگری جود و سخاوتش بیشتر می‌شد، جبرئیل در تمام شبهای رمضان با پیغمبر ملاقات می‌کرد و قرآن را برای حضرت می‌خواند، به حقیقت سرعت سخاوت پیامبرﷺ در خیر و احسان از باد بیشتر بود». نگاه: احادیث مشترک صحیح بخاری و مسلم ـ ترجمه‌ی ابوبکر حسن‌زاده ـ جلد۳ ص۱۴۸ ـ مترجم.

(۱) بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

«شجاعت رسول خداﷺ در جنگ»

مکمل این تصویرِ شگفت‌انگیزِ پیامبرﷺ شجاعت او در جنگها است، حضرتﷺ فرماندهی سپاه را خود به عهده می‌گرفت و تا قلب دشمن نفوذ می‌کرد، مشتاق نبرد در راه رسالتی بود که عهده‌دار آن بود و بدان ایمان داشت، پیش نیامد که از جنگی عقب‌نشینی یا فرار کند، در جنگ احد در حالی‌که بیشتر مسلمانان متواری شده بودند حضرتﷺ همچنان استوار و پردل در حالی‌که در معرض تیرهای دشمن قرار داشت مبارزه می‌کرد و می‌جنگید و در جنگ حُنَیْن که بیشتر مردم گریختند بر پشت استر خویش ایستاد و بانگ برآورد:

أَنَا ٱلنَّبِيُّ لاَ كَـــذِبْ   أَنَا ٱبْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ(۱)

---

(۱) سه روز پس از فتح مکه پیامبر به خالد بن ولیدرضی الله عنه امر کرد به (نخله) برود و در آنجا بت‌ها را بشکند، بت معروف (عُزّی) در نخله قرار داشت، وقتی‌که طایفه هوازن دیدند که مسلمانان بت‌های آنان را شکسته‌اند با جمع‌آوری بیست هزار مرد جنگی آماده جنگ شدند. محمدﷺ برای جنگ با قبایل هوازن با یک قشون دوازده هزار نفری به راه افتاد، قشون اسلام در سال ۶۳۱ میلادی در وادی حُنَین که یک منطقه‌ی کوهستانی بین مکه و شهر طائف بود اطراق کرد. مالک بن عوف فرمانده‌ی سپاه هوازن طوری سپاه خود را در دو طرف تنگه، پشت کوه‌ها پنهان نمود که طلایه‌ی سپاه اسلام متوجه نشد که خصم در کمین است. محمدﷺ آن روز عقب قسمت اصلی سپاه حرکت می‌کرد و سوار بر قاطری سفید بود بنام (شهبا). وقتی همه‌ی مسلمانان وارد تنگه شدند سربازان هوازن از پناهگاه‌های خود خارج شدند و بر سر مسلمین تیر و سنگ باراندند. مسلمین در آن موقع در حال راهپیمائی بودند و آرایش جنگی نداشتند طوری از آن حمله‌ی ناگهانی بیمناک شدند که گریختند. وقتی محمدﷺ دید قشون اسلام می‌گریزد بر تخته سنگی رفت و فریاد زد: کجا می‌روید آیا مرا نمی‌بینید؟ من رسول خدا هستم من فرزند عبدالمطلب می‌باشم. ای جماعت مهاجر... ای جماعت انصار... ای کسانی‌که در (حُدَیبیه) اطراف من بودید فرار نکنید و برگردید... خونسردی و استقامت محمدﷺ سبب شد آنهائی که می‌گریختند توقف کردند و اطراف پیغمبر اسلام جمع شدند و بالاخره جنگ با موفقیت کامل مسلمانان خاتمه یافت. [نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ـ کونستان ویرژیل گیورگیو ـ ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصوری ـ ص ۴۰ ـ ۴۰۴ با تلخیص ـ مترجم.]

راجع به شجاعت پیغمبرﷺ حضرت علیؓ که خود پهلوانی دلاور و بی‌باک بود گوید: «در هنگامی‌که چشمان ما قرمز می‌شد [از سختی کارزار] و تنور جنگ گرم می‌شد و شدت می‌یافت به رسول خداﷺ پناه می‌بردیم، هیچ‌کس بیش از او به دشمن نزدیک نبود».

«اشتیاق رسول‌اللهﷺ در انجام رسالت»

پیامبرﷺ برای تبلیغ رسالت خویش هر وسیله‌ی ممکنی را به‌کار می‌بست و دشمنانش نیز برای بازداشتن او از دعوتش هر وسیله‌ای را به‌کار بردند، اما حضرتﷺ علی‌رغم تطمیع و تهدید به قتل و ترور... همچنان ثابت و استوار ماند و به عمویش ابوطالب آن سخن مشهور را گفت: عمو جان به خدا سوگند! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا از رسالتم دست بکشم، هرگز چنین نخواهم کرد تا اینکه خداوند این دین را پیروز گرداند یا مرا در مقابل آنچه که ترک نموده‌ام هلاک سازد.(۱)

هنگامی‌که در جنگ احد چهره‌ی مبارکش زخم برداشت و دندان رباعی‌اش بشکست(۲) به او گفتند: چرا آنان را نفرین نکردی؟... فرمود: «من برای این مبعوث نشده‌ام که مردم را نفرین کنم بلکه به عنوان رحمت و مبلّغ دین خدا مبعوث گشته‌ام، سپس فرمود: بارخدایا! قوم مرا بیامرز زیرا ناآگاهند».

«رسول‌اللهﷺ شخصیّتی کامل»

آنچه گذشت بخشی از فضائل و اخلاق رسول خداﷺ بود که می‌توان در پرتو آن، حقیقت شخصیت ایشان را شناخت، البته ما در صدد آن نیستیم

---

(۱) هیثمی‌در المجمع: ۱۵/۶ گوید: آن‌را ابویعلی روایت‌کرده و راویان‌آن موثق‌اند.
(۲) صحیح بخاری: ۱۳۰/۵ ـ رُباعیّه: دندان مجاور نیش.

که به تفصیل در سایر خلق و خویﷺ حضرت از امانت، حیاء و اخلاص، صداقت و پاکدامنی، حُسن سیاست، رعایت حق همسایگی، فصاحت کلام و دیگر مواردی که کتابهای سیره و تاریخ مملو از آن است غور کنیم، بلکه همانطور که اشاره کردیم فقط بدون اینکه جستجوئی نموده باشیم نمونه هائی را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم، لذا این بحث را با اشاره به پاره‌ای از وصایا و راهنمائی‌هایی حضرتﷺ به پایان می‌بریم که در توجیه و واداشتن مردم به سوی خیر و حقیقت و کرامت و سعادت مؤثر است.

«رسول خداﷺ معلمی کامل»

زندگانی محمدﷺ سراسر ارشاد و هدایت و آموزش است، مخصوصاً آن بخش از سخنانی که حضرتﷺ به قصد تشریع و هدایت بیان فرموده است، لذا ویژگی‌ها و صفاتی که پیش از این بدان اشاره کردیم در حقیقت مدرسه‌ای است که یارانش در آن با روشی جدید از زندگی و مقیاسی نو از مفاهیم آشنا شدند که در تشکیلات حکومت و جامعه‌ی اسلامی و رشد و بالندگی مسلمانان در محیطی مساوی و برابر بیشترین اثر را داشت، و ما نیز در کتاب «برابری و برادری اسلامی» نشانه‌های آن را آورده‌ایم.

در اینجا نمونه‌هائی از تعالیم حضرتﷺ به یارانش را بیان می‌کنیم، تعالیمی که از خلال آنها می‌توان دریافت که چگونه آن جامعه‌ی تازه مسلمان نزدیک به عهد جاهلیت را بسوی یک زندگی برابر و مشترک، سازنده و پارسا، مددکار یکدیگر، و نیکوکار و کامل رهنمون ساخت:

۱ـ مردی خدمت رسول‌اللهﷺ آمد و گفت قصد جهاد دارد، حضرتﷺ فرمود: آیا پدر و مادرت در قید حیات‌اند؟ عرض کرد: آری، فرمود: در خدمت‌گذاری آن دو جهاد کن.(۱)

---

(۱) بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

۲ـ یک وقتی رسول خداﷺ امام حسن رضی الله عنه را بوسید، مردی بنام أَقْرع پسر حابس تمیمی هم نشسته بود، عرض کرد: ای رسول‌اللهﷺ من ده پسر دارم ولی تا به حال هیچ‌یک را نبوسیده‌ام، رسول خداﷺ نگاهی به او کرد و بعد فرمود: «مَنْ لاٰ یَرْحَمُ لاٰ یُرْحَمُ» «کسی که بی‌رحم باشد مورد رحم و شفقت واقع نمی‌شود».(۱)

۳ـ زنی به خدمت پیامبرﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا ما زنان نمی‌توانیم در مجلس شما حضور یابیم، زمانی را تعیین کنید تا در خدمت شما باشیم [و از نصایح شما استفاده کنیم] حضرتﷺ فرمود: وعده‌گاه شما خانه‌ی فلان... زنها سر موعد به آن خانه رفتند، و حضرتﷺ مطالبی را بیان کرد و از جمله فرمود: «ما مِنْکنَّ إمْرَأَةٌ یَمُوتُ لَهٰا ثلاثٌ من اَلوَلَدِ فَتَحْتَسِبُهُم إلاّ دَخَلَتِ الجَنَّةَ» «هر زنی که سه فرزندش فوت کنند و به خاطر خدا صبر نماید داخل بهشت می‌شود». زنی گفت ای رسول خداﷺ دو فرزندش را از دست دهد چطور؟ فرمود: او نیز داخل بهشت می‌شود.(۲)

۴ـ روزی رسول خداﷺ همراه با یارانش بود به آنان فرمود:

«أَیُّکُمْ مالُ وارِثِهِ أَحَبُّ إلیه مِنْ مٰالِهِ؟

کدام یک از شما مال وارثش را بیشتر از مال خود دوست دارد؟

قالوا: یا رسولَ‌اللهِ! مٰا مِنّٰا أحَدٌ إلاّ مالُهُ أحَبُّ إلیه مِنْ مالِ وارِثِهِ

گفتند ای رسول خداﷺ هیچکدام از ما مال وارثش را از مال خود بیشتر دوست ندارد.

فقالﷺ مٰالُکَ ما قَدَّمْتَ وَ مالُ وارِثِکَ مٰا أخَّرْتَ

حضرتﷺ فرمود: مال تو آنست که پیش فرستاده‌ای [با زکات و احسان] و مال وارثانت آن است که بجا می‌گذاری».(۳)

---

(۱) روایت از بخاری و مسلم. (۲) روایت از بخاری و مسلم.

(۳) بخاری در ادب المفرد روایت کرده است.

۵ـ ابومسعود گوید: روزی غلامم را می‌زدم، صدائی از پشت سر شنیدم: ای ابومسعود! «بدان که خداوند از تو قدرتش بیشتر است» برگشتم دیدم که پیامبرﷺ است. گفتم: ای رسول خداﷺ او را در راه خدا آزاد کردم!

حضرتﷺ فرمود: «بدان اگر این کار را نمی‌کردی آتش دوزخ تو را در بَر می‌گرفت یا تو را می‌سوزاند».(۱)

۶ـ پیامبرﷺ چهارپایی را دید که صورتش را داغ نهاده بودند، و از بینی حیوان بخار بیرون می‌زد، حضرتﷺ فرمود: «**لَعَنَ اللهُ مَنْ فَعَلَ هٰذا، لا یَسِمَنَّ أَحَدُ ٱلْوَجْهَ وَ لا یَضْرِبَنَّهُ**». «خدا لعنت کند کسی را که چنین کرده، هرگز صورت حیوان را داغ ننهید و بر آن نزنید».(۲)

۷ـ رسول خداﷺ فرمود: «**إِذا جاءَ أَحَدَکُمْ خادِمُهُ بِطعامِهِ فَلْیَجْلِسْهُ مَعَهُ فَإِنْ لَمْ یَقْبَلْ فَلْیُناوِلْهُ منه**»(۳)

«هرگاه خدمتکار غذایتان را آورد، او را کنار خود بنشانید و اگر نپذیرفت از غذای خود به او بخورانید».

۸ـ همچنین فرمود: هیچ یک از شما به دیگری نگوید: ای بنده و عبد من، چرا که همه بنده و عبد خدا هستید، بلکه به جای آن غلام، کنیز یا خدمتکار را به‌کار ببرید.(۴)

۹ـ از رسول خداﷺ سؤال شد که بهترین کارها چیست؟ فرمود: «ایمان به خدا و جهاد در راه او» سؤال شد: آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟ فرمود: گرانترین و باارزشترین آنان در نزد مالکانشان.

سؤال کننده گفت: اگر نتوانستم چنین برده‌ای را آزاد کنم، چه؟

حضرتﷺ فرمود: کمک کن به آزاد شدن برده‌ای که صنعتکار است [و سربار دیگران نیست] و یا برده‌ای را که مهارتی ندارد آزاد کن.

---

(۱) روایت از بخاری و مسلم.
(۲) بخاری در ادب المفرد روایت کرده است.
(۳) روایت از بخاری و مسلم.
(۴) مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.

سؤال کننده پرسید: اگر از این هم ناتوان بودم، چه؟

حضرتﷺ فرمود: به مردم شر مرسان، به اینگونه در حق خود نیکی کرده‌ای»[۱].

۱۰ـ حَرْمَله پسر عبدالله گوید: خدمت پیامبر رسیدم عرض کردم: چه عملی انجام دهم [که رستگار شوم]. حضرتﷺ فرمود: «إئتِ ٱلْمَعْروفَ وَٱجْتَنِبِ ٱلْمُنْکَرَ، وَٱنْظُرْ الذی تُکْرِهُهُ أَنْ یَقولَ لَکَ الْقَومُ إِذا قُمْتَ مِنْ عِنْدَهُمْ فَاجْتَنِبْهُ». «کار نیک و معروف انجام بده و از کار زشت پرهیز کن، و ببین از چه ناخرسندی که چون از مجلس دوستان برخاستی آن را در غیابت بیان کنند، از آن پرهیز کن». حرمله گوید: چون برگشتم و خوب فکر کردم دیدم که انجام معروف و پرهیز از مُنکر، همه چیز را شامل می‌شود و چیزی را فروگذار نمی‌کند[۲].

۱۱ـ روزی رسول خداﷺ برای صحابه خطبه‌ای خواند و فرمود: «ایّها الناسُ! إتَّقوا الظلمَ فَإِنَّ الظُلمَ ظُلُماتٌ یَوْمَ القیامَه وَٱتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَکَ مَنْ قَبْلَکُمْ وَ حَمَلَهُمْ علیٰ أَنْ سَفَکُوا دِماءَهُمْ وَٱسْتَحِلُّوا مَحَارِمَهُمْ». «ای مردم! از ستم بپرهیزید همانا ستم ظلمت روز قیامت است و از بخل و حرص بپرهیزید همانا مردمان پیش از شما را حرص هلاک کرد و آنان را واداشت که خون هم را بریزند و مَحارم یکدیگر را حلال بدانند». در روایت دیگری این نکته نیز اضافه شده است: «وَ ایّاکُمْ وَٱلْفَحْشَ فَإِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ الفاحِشَ ٱلْمُتَفَحِّشَ». «از دشنام بپرهیزید همانا خداوند دشنام دهنده و یاوه‌گو را دوست نمی‌دارد»[۳].

---

(۱) بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

(۲) بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

(۳) مُتَفحّش: یعنی کسی که ذاتاً بدزبان و فحاش نیست ولی خود را تکلفاً و تصنعاً وادار به بدزبانی می‌کند. نگاه: مختصر صحیح بخاری ـ دکتر دیب البغا ـ ص۴۷۴ ـ مترجم

۱۲ـ عایشه دختر سعد می‌گوید: پدرم گفت: که در مکه به شدت بیمار شدم، پیامبرﷺ به عیادتم آمد.

عرض کردم: ای رسول خداﷺ پس از مرگ ثروتی از من بجا می‌ماند اما فقط یک دختر دارم آیا $\frac{2}{3}$ مالم را برای احسان و صدقه وصیت کنم و $\frac{1}{3}$ آن را برای دخترم؟

حضرتﷺ فرمود: خیر

عرض کردم: آیا برای نصف آن وصیت کنم و نصف آن را برای دخترم؟

حضرتﷺ فرمود: خیر

عرض کردم آیا برای $\frac{1}{3}$ آن وصیت کنم و $\frac{2}{3}$ آن را برای دخترم بگذارم؟

حضرتﷺ فرمود: برای $\frac{1}{3}$ مالت وصیت کن البته $\frac{1}{3}$ نیز زیاد است، زیرا اگر وارثت را بی‌نیاز کنی بهتر از آن است که دست نیاز بسوی مردم دراز کند.»[1]

۱۳ـ به ابوذرؓ فرمود: «إفْراغُک مِنْ دَلْوِکَ في دَلْوِ أَخيکَ صَدَقَةٌ، وَ أَمْرُکَ بِاَلْمعروفِ وَ نَهْیُکَ عَنْ اَلْمُنكرِ صَدَقَةٌ وَ تَبَسُّمُکَ في وَجْهِ أَخيکَ صَدَقَةٌ وَ إماطَتُکَ اَلحَجَرَ وَالشَّوْکَ وَاَلْعَظْمَ عَنْ طريق الناسِ لَکَ صَدَقَةٌ وَ هِدايَتُکَ الرَّجُلَ فی ارضِ الضّالَّةِ صَدَقَةٌ» [احسان و کار خیر بسیار است] «خالی کردن دَلْو و ظرف آب در دَلْوِ دیگری، امر به معروف و نهی از منکر، خوشروئی با دیگران، برداشتن سنگ و خار و استخوان از سر راه مردم، راهنمائی کسی‌که راهش را گم کرده است همه احسان و صدقه است».[2]

۱۴ـ مردی بر پیامبرﷺ و عده‌ای از یاران حضرتﷺ گذر کرد. صحابهؓ از چابکی و نشاط او به شگفت آمدند و عرض کردند: ای رسول خداﷺ چه خوب بود که این نیرو و نشاط در راه خدا به‌کار می‌رفت!

(۱) بخاری و مسلم و سایر کتب حدیث آن را روایت کرده‌اند.

(۲) بخاری و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

حضرتﷺ فرمود: «إنْ كانَ خَرَجَ يَسْعىٰ علىٰ وَلَدِهِ صِغاراً فَهُوَ فى سَبيلِ‌الله وَ إنْ كانَ خَرَجَ يَسْعىٰ علىٰ أَبَوَينِ شَيْخَيْن كبيرَينِ فَهُوَ فى سَبيلِ‌الله وَ إنْ كانَ خَرَجَ يَسْعىٰ علىٰ نفسِهِ يَعِفُّها فَهُوَ فى سَبيلِ‌الله وَ إنْ كانَ خَرَجَ يَسْعىٰ رِياءً مُفاخَرَةً فَهُوَ فى سبيل الشيطان» «اگر این مرد تلاش می‌کند تا مخارج کودکان یا پدر و مادر پیرش را فراهم کند او در مسیر خدا گام برمی‌دارد، و اگر کار می‌کند تا آبروی خود را حفظ کند باز در راه خدا قدم برمی‌دارد و اما اگر قصدش از کار و درآمد، ریاکاری و فخر فروشی به دیگران است او در مسیر شیطان گام برمی‌دارد».(۱)

۱۵- مردی خدمت رسول خداﷺ آمد و از حضرتﷺ درخواست کمک و صدقه کرد در حالی‌که قوی و تندرست بود، پیامبرﷺ فرمود: آیا در منزل چیزی داری؟ عرض کرد: آری! گلیمی داریم که قسمتی از آن را فرش می‌کنیم و قسمتی دیگر را بر خود می‌گسترانیم و کاسه‌ای که در آن آب می‌نوشیم.

حضرتﷺ فرمود: آنها را برایم بیاور، مرد آنها را آورد، رسول خداﷺ آنها را بدست گرفت و به مردم گفت: چه کسی اینها را می‌خرد؟ مردی گفت من آن را به یک درهم می‌خرم، پیامبرﷺ دو سه بار فرمود: چه کسی بیشتر می‌خرد؟ دیگری گفت: من آن را به دو درهم می‌خرم، پیامبرﷺ آنها را به او فروخت و دو درهم را به مرد انصاری داد و به او گفت: با یک درهم مقداری غذا برای خانواده‌ات خریداری کن، و با درهم دیگر تبری بخر و نزد من بیاور، مرد تبر را خرید و خدمت حضرتﷺ آورد، پیامبرﷺ چوبی را در آن محکم بست و به مرد فرمود: برو هیزم جمع کن و بعد از پانزده روز دیگر نزد من بیا، مرد چنین کرد و سر موعد خدمت رسول خداﷺ آمد در

(۱) طبرانی آن را روایت کرده است.

حالی‌که ده درهم داشت، با بعضی از آن لباس و مقداری غذا خرید. پیامبر ﷺ به او فرمود: این کار برایت بهتر است از اینکه روز قیامت لکّه‌ی ننگ دریوزگی بر چهره‌ات نمایان باشد، صدقه فقط برای سه کس رواست: فقیری که به خاک ذلت نشسته، و بدهکاری که موقع پرداخت بدهی‌اش سررسیده و توان پرداخت ندارد و آنکه باید خون بهائی را بپردازد و مالی در بساط ندارد». (۱)

۱۶ـ مردی از رسول خدا ﷺ پرسید کدام یک از اعمال اسلامی ثوابش بیشتر است؟

حضرت ﷺ فرمود: «**تُطْعِمُ الطعامَ وَ تَقْرَأُ السلامَ علیٰ مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ**» «مستمندان را غذا دهید و به هرکس که برخوردی سلام کنی». (۲)

۱۷ـ یک وقتی رسول خدا ﷺ در مجلسی سخن می‌گفت: مردی صحراگرد آمد و پرسید:

ای پیامبر ﷺ قیامت کی آغاز می‌شود؟

حضرت ﷺ فرمود: «**اِذا ضُیِّعَتْ اْلأَمانةُ فَاْنْتَظِرْ السّاعَةَ**» «هرگاه که امانت ضایع شد منتظر قیامت باشید».

مرد گفت: ضایع شدن امانت چگونه است؟

حضرت ﷺ فرمود: «**إذا وُسِّدَ اْلاَمْرُ الی غیرِ أهْلِهِ فاْنْتَظِرْ الساعةَ**» «هرگاه کار به غیر کاردان سپرده شد منتظر قیامت باشید». (۳)

۱۸ـ مردی خدمت پیامبر ﷺ رسید و پرسید: ای رسول خدا ﷺ جهاد در راه خدا چگونه است؟ زیرا برخی از روی خشم و بنا به نخوت و غیرت می‌جنگند. حضرت ﷺ فرمود: «**مَنْ قاتَلَ لِتَکُونَ کلمةُاللهِ هی اْلعُلْیا فَهُوَ فی**

---

(۱) ابوداوود و بیهقی ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

(۲) بخاری آن را روایت کرده است. (۳) بخاری آن را روایت کرده است.

سبیلِ‌الله عَزَّوَجَلَّ» «هرکه به این قصد بجنگد که کلمه‌ی الله برتر و والاتر باشد او در راه خدای عَزَّوجَل است».(۱)

۱۹ـ أسماء دختر یزید می‌گوید: من و خاله‌ام خدمت رسول خداﷺ رسیدیم در حالی‌که چند النگوی طلا داشتیم، حضرتﷺ فرمود: آیا زکات آن را پرداخت کرده‌اید؟

گفتیم: خیر

فرمود: آیا بیم آن ندارید که خداوند با النگوئی از آتش، شما را احاطه و عذاب کند؟ پس زکات آن را پرداخت کنید».(۲)

۲۰ـ مردی به مسجد پیامبرﷺ آمد چون از شتر پیاده شد از رسول خداﷺ پرسید: آیا شترم را آزاد گذارم و توکل نمایم؟

حضرتﷺ فرمود: «إعْقِلْهَا و تَوَكَّلْ» «آن را ببند و بعد توکل کن».(۳)

---

(۱) بخاری و مسلم و بقیه‌ی صحاح سته آن را روایت کرده‌اند.

(۲) امام احمد آن را روایت کرده است [پرداخت زکات زینت‌آلات رأی سفیان ثوری و امام ابوحنیفه است اما جمهور فقهاء از جمله امام مالک و امام شافعی زکات زینت‌آلات را واجب نمی‌دانند. و راجع به حدیث مذکور و امثال آن گفته‌اند: این احادیث قبل از حلال شدن طلا برای زنان بوده است یا از باب ترغیب به عدم اهتمام به زینت‌آلات بوده است. نگاه: التاج جلد۲ ص۲۲ مترجم.]

(۳) ترمذی و ابن‌حبان و طبرانی آن را روایت کرده‌اند. [شاید جایگاه توکل برای برخی تبیین نشده باشد. از نظر جهان‌بینی اسلامی قوانینی که بر جهان حاکم است دو نوع‌اند: ۱ـ قوانین عام: که همان قوانین مادی است و هر انسانی با هر نوع اعتقادی می‌تواند با شناخت آن از آثارش بهرمند شود. ۲ـ قوانین خاص یا معنوی: از قبیل دعا، صدقه، توکل... که هر مؤمن صالحی می‌تواند از آثار آنها برخوردار شود. بنابراین تفاوت اهل ایمان با کافران در این است که کافران فقط به قوانین مادی اعتقاد دارند اما اهل ایمان ضمن اینکه از قوانین مادی استفاده می‌نمایند از آثار قوانین معنوی نیز خود را محروم نمی‌کنند، اما باید متوجه بود که هر نوع از این قوانین جایگاه خاص خود را دارد نباید به بهانه‌ی قوانین معنوی از قوانین مادی و طبیعی چشم‌پوشی کرد، از این‌رو کسانی‌که ناآگاهانه در برخورد با مسائل زندگی اسباب و
تلا

۲۱ـ ابوبِشْر قَبیصَة بن مُخارِق می‌گوید: برای رفع اختلاف دو طایفه دیه‌ی شخصی را به عهده گرفتم [و چون قادر به پرداخت آن نبودم] به خدمت رسول خداﷺ رفتم و از ایشان درخواست کمک کردم. حضرتﷺ فرمود: برخیز تا صدقه جمع کنیم و آن را به تو دهم. سپس فرمود: ای قبیصه صدقه فقط برای سه کس رواست: برای کسی‌که پرداخت دیه‌ای را به عهده گرفته است تا اندازه‌ای که بتواند آن را پرداخت نماید، و برای کسی‌که آفت؛ کشت و زرع یا گله‌ی او را از بین برده است به اندازه‌ای که بتواند گذران زندگی کند، و برای کسی‌که بعد از تمکن مالی گرفتار فقر شدید شده و سه نفر نیز به این امر شهادت دهند به اندازه‌ای که بتواند هزینه‌ی زندگی‌اش را تأمین کند، ای قبیصه گرفتن صدقه در غیر این موارد حرام است و گیرنده‌ی آن مال حرام را صرف می‌کند».(۱)

آنچه گذشت تصویری خیره‌کننده از شخصیت رسول خداﷺ و اخلاق و روش آموزش او به یارانش بود که البته تصویری کامل نیست، اما من مواردی را برگزیدم که برکل این تصویر و حقیقت آن دلالت کند، این تصویر کامل همانطور که از کتب سیره مشهود است این است که پیامبرﷺ در آن واحد برترین نشانه‌های ارتباط با خداوند و زیباترین راه و روشی که هر رهبر مردمی دارد و کامل‌ترین علاقه‌ای که یک مصلح به کل جهان بشریت دارد را در خود جمع کرده است. اما ارتباط او با خداوند، از عبادت و دعا و اشتیاقش به کسب خشنودی خدا و امیدش به پاداش الهی هویداست. و اما

☜

مقدمات مادی را فراهم نمی‌کنند و فقط با دعا و توکل و صدقه... می‌خواهند بر مشکلات فایق آیند آب در هاون می‌کوبند و بر خلاف قانون خدا و دستور رسول خداﷺ عمل کرده و عاقبتی جز شکست و خذلان ندارند. مترجم.]

(۱) ابوداوود و مسلم و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

سنت و روش او در حق امت همچون کسی است که دوستدار نیکوئی و خیر برای امتش می‌باشد، و نصایح و اندرزهایش را به آن هدیه می‌کند و بسوی یک زندگی تازه‌ی معنوی رهنمون می‌سازد و آنها را بر خود و خانواده‌اش ترجیح می‌دهد و برای خود مالی پس‌انداز و اسباب و اثاثیه‌ای جمع نمی‌کند، بلکه همه را به مردمش می‌بخشد و خود و خانواده‌اش را محروم می‌سازد و در حالی‌که خانه‌ی درماندگان امتش را مملو از خیر و برکت می‌کند خانه‌های همسرانش از کمبود و سختی معیشت می‌سوزد، این سیره‌ی کسی است که پیروان خود را چنان به ترک دنیا وانمی‌داشت که چون گوسفندانی متفرق در میان گله‌های گرگ بسر ببرند! و نیز آنان را چنان به دنیا علاقمند نمی‌ساخت که همچون سگان هار اگر گوشتی برای گاز گرفتن نیافتند لباس مردم را پاره کنند! در آنان عشق به زندگی را با برافروختن شعله‌های ایمان قرین ساخت و روح شورش علیه باطل و تمرد از ظلم ظالم و پرهیز از رذائل را نشر و گسترش داد، و در همان حال که می‌جنگید لطیف‌ترین و عالی‌ترین صفات انسانی که در زمان صلح ممکن است را در آنان پرورش داد، در هنگام جنگ نیز از همه‌ی رهبران دولت‌هائی که دوستدار صلح‌اند و سیاست و روششان رعایت حقوق ملتهاست، نسبت به اسیران و ناتوانان شکیباتر، مهربانتر و نیکوکارتر بود.

و اما برای اصلاح جهان بشریت، این نظامی که جهان را گرفتار بلای مادیت و عدم معنویت کرده است کافی است، و قوانین برادری و برابری اسلامی که روشی منحصر به فرد را ارائه کرد و از معایب مکاتب کمونیستی مبرّا و از محاسن آنان برخوردار است کفایت می‌کند. همین اندازه برای اصلاح جهان بسنده است که پیامبرﷺ اولین جامعه و دولت را در طول تاریخ بر پایه‌ی برادری و برابری انسانی تأسیس کرد و اولین نسل برادر و

برابر در عمل را پی‌ریزی نمود که برجسته‌ترین تمدن را بنا نهاد، همانا او محمد، رسول‌اللهﷺ بانی اولین جامعه و دولت تساوی و برابری است... او مربی اولین نسلی است در تاریخ نظام برادری و برابری عمل و انسانی، این نظام همانا نظام مساوات و برابری اسلام است...(۱)

«نظر غربی‌ها راجع به رسول‌اللهﷺ و شریعت او»

خاور شناس مسلمان فرانسوی «ناصرالدین رینه» می‌گوید: پیامبرﷺ خیلی به ظاهر خود توجه می‌کرد تا حدی که معروف بود در عین سادگی و

---

(۱) از کتاب: مساوات و برابری در اسلام ـ چاپ دوم [دکتر تقی ارانی از کمونیست‌های معروف ایران که در سال ۱۳۱۷ در زندان درگذشت، در کتاب پسیکولوژی ص۲۷۸ می‌نویسد: «می‌دانیم که دوران خلفای راشدین دوره تساوی و برادری است»] [جرجی زیدان مسیحی در تاریخ تمدن اسلام ص۲۱۹ ترجمه علی جواهر کلام، می‌نویسد: عصر خلفای راشدین از ۱۱ ـ ۴۱ هجری دوره‌ی طلایی اسلام است، چه که تنها عدل و تقوی و دینداری در این دوره حکومت می‌کرد، کسی به دنیا توجه نداشت و هرکس هر عملی انجام می‌داد از روی حقیقت بود.»] و نیز جان ناس می‌نویسد: [در سده‌ی اول تاریخ اسلام و حتی بعد از آن تا مدتی فاتحان عرب روش زور و اعمال شمشیر را برای نشر دین خود به‌کار نمی‌بردند زیرا قرآن شریف بر اهل کتاب یعنی مللی که دارای کتاب مقدس باشند به مدارا و مسالمت امر فرموده و درباره‌ی آنها زور و جور به‌کار نمی‌رفت، ظاهراً زردشتیان نیز در ممالک مفتوحه‌ی اسلامی در ردیف اهل کتاب یعنی نصاری و یهود قرار گرفتند. در حقیقت بعد از آن تاریخ است که دوره‌ی ظلم و فشار بر آن جماعت از طرف حکمرانان اسلامی آغاز گردید که فاتحان اعراب را مسئول آن نمی‌توانست دانست. نگاه: تاریخ جامع ادیان ـ ترجمه علی اصغر حکمت ـ ص۳۲۰] و کورت فریشلر نویسنده‌ی آلمانی می‌نویسد: [عَمْرو گفت: من در قدیم اسلحه‌دار عمر بن خطاب خلیفه‌ی دوم مسلمین بودم و کارم این بود که شمشیر و نیزه و سپر و زره و مغفر (کلاه خود) او را حمل کنم. او مولیٰ بود و من نوکر، ولی لباس او با من فرق نداشت و هر غذائی را که خود می‌خورد به من می‌خورانید و اگر ما دو نفر کنار یکدیگر می‌ایستادیم کسی نمی‌توانست از وضع لباس ما تشخیص بدهد که کدام یک مولیٰ است و کدام یک نوکر است. نگاه: عایشه بعد از پیغمبر ـ ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصوری ـ ص۱۳۵ ـ مترجم.]

در نهایت ذوق و زیبائی یک نوع وسواس و دقت دارد، و در تمام این موارد هدفش از زیبائی ظاهری خشنودی خداوند متعال بود.

با این وجود پوشیدن لباس گران‌قیمت و مخصوصاً ابریشم را [برای مردان] به شدت حرام کرد تا فرصتی برای مباهات و برتری‌طلبی ثروتمندان بر تهیدستان فراهم نگردد...

گوستاولوبون [خاور شناس فرانسوی] بعد از اینکه اوصاف رسول خداﷺ را از منابع اسلامی نقل می‌کند می‌نویسد: «اضافه بر اوصافی که گذشت و دیگر تاریخ نگاران عرب نقل کرده‌اند، محمدﷺ بر نفس خویش بسیار مسلط و بسیار اهل تفکر بود، کم حرف می‌زد و دوراندیش و پاک‌دل بود، حتی بعد از اینکه توانگر شد کارهای خود را شخصاً انجام می‌داد و به ظاهر خود خیلی توجه می‌نمود.

محمدﷺ بردبار، پرتحمل، ثابت‌قدم، باهمت، نرم‌خو و امین بود، یکی از خادمانش می‌گوید مدت هجده سال در خدمت وی بود، اما در این مدت محمدﷺ حتی یک بار او را نیازرد.

محمدﷺ جنگجوی ماهری بود، در برابر هیچ خطری نمی‌گریخت و خود را نیز بدست خویش در خطر نمی‌انداخت، و آنچه که در توان داشت برای رشد شجاعت و عمل به وظیفه در قومش انجام می‌داد.

گفته‌اند که محمدﷺ به بیماری صرع مبتلا بوده اما من در تاریخ عرب دلیلی بر درستی این مطلب نیافتم، کل آنچه معاصران محمدﷺ و همسرش عایشه «رضی‌الله‌عنها» نقل کرده‌اند این است که به هنگام نزول وحی رخسارش قرمز و ملتهب می‌گردید و [گاهی] خواب‌آلود به نظر می‌رسد و یا اینکه دچار بیهوشی می‌شد. چنانچه بخواهیم حماسه‌ی محمدﷺ را برشماریم او را دوراندیشی خردمند خواهیم یافت، هیچ سخن

فریبکارانه‌ای در برابر قدرت نقد محمد ﷺ تاب مقاومت نمی‌آورد، او در حماسه‌ی خود چیزی را می‌یافت که وی را وامی‌داشت تا به هر مانعی یورش برد، لذا هرکسی که می‌خواهد ایمان خود را به دیگران بقبولاند باید قبل از هر چیز به خود ایمان داشته باشد، محمد ﷺ معتقد بود که خدا یاور اوست. همین اعتقاد چنان نیروئی به او می‌داد که در برابر هیچ مانعی برنمی‌گشت، او عربها را قبل از رحلت متحد کرد و از آنان امتی واحد ساخت که تابع یک دین و مطیع یک رهبر باشند و این کار نشانه‌ی بزرگ نبوت اوست.

به هر حال هرچه باشد، تردیدی در این نیست که محمد ﷺ در سرزمین اعراب نتایجی را بدست آورد که سایر ادیان قبل از اسلام چون یهود و مسیحیت به چنین نتایجی دست نیافتند، از این‌رو فضل و نیکی محمد ﷺ بر عرب بسیار است، و این فضل بزرگ در پاسخ سفیران عمر بن خطاب رضی الله عنه که به نزد کسری [پادشاه ساسانی] گسیل داشت تجلی می‌یابد، وقتی که کسریٰ از کار و رفتار پیامبر ﷺ از آنان سؤال می‌کند به او گفتند: (اما آنچه که راجع به وضع و حال بد ما گفتی، در حقیقت وضع و حال هیچ‌کس بدتر از ما نبود و گرسنگی ما را همانندی نبود، غذای ما سوسک و سرگین غلتان و عقرب و مار بود، و منازلمان سطح زمین و لباسمان از پشم شتر و گوسفند و موی بز بود و دین و راه و رسم ما کشتن و غارت همدیگر بود، و بعضی از ما دخترش را به خاطر اینکه از غذای او نَخُورد زنده به گور می‌کرد، آری وضع و حال ما قبل از امروز اینگونه بود که برایت گفتم، تا اینکه خداوند مردی را بسوی ما فرستاد که او را و نسبش را و محل و زمان تولدش را می‌شناسیم، مکان او بهترین مکان ما، و نسبش بهترین نسب ما و خانه‌اش بزرگترین خانه‌ی ما و قبیله‌اش بهترین قبیله‌ی ماست، خداوند تصدیق و پیروی از او را

در دلهای ما جای داد، او هرچه می‌گوید از جانب خداوند می‌گوید و هر فرمانی که می‌دهد فرمان خداوند است، محمدﷺ به ما گفت که خداوند می‌فرماید: من خدای واحد بی‌شریک هستم، هیچ چیزی وجود نداشت و من وجود داشتم، هرچیزی فناپذیر است جز ذات من، هرچه هست من آفریده‌ام و بازگشت همه چیز بسوی من است، همانا رحمتم شامل حال شما شد و محمدﷺ را بسوی شما مبعوث کردم تا به راهی رهنمون کند که بعد از مرگ از عذابم در امان باشید و بهشت و دارالسلام مرا نصیب شما گرداند، ما نیز شهادت می‌دهیم که او حق را از جانب خداوند آورده است)».(۱)

اگر ارزش انسان به خاطر کارهای برجسته و نیک او باشد مسلماً محمدﷺ از بزرگترین کسانی است که تاریخ به خود دیده و شناخته است. با وجود تعصب دینی که چشم تاریخ نگاران غربی را از اعتراف به فضایل پیامبرﷺ کور کرده است برخی از دانشمندان آنها منصفانه درباره‌ی محمدﷺ قضاوت کرده‌اند. پرفسور بارتلمی سنت هیلر می‌گوید: «محمدﷺ از همه‌ی مردم زمان خود باهوش‌تر، و بیشتر از همه دیندارتر، و از همه مهربانتر بود، او به فضل برتری خود به قدرتی بزرگ دست یافت، ما دینی راکه او تبلیغ کرد بزرگترین نعمت می‌دانیم برای تمام ملت‌هائی که آن را پذیرفتند».

کارلیل می‌گوید: «بزرگترین ننگ بر هر متمدن امروزی این است که به این شایعه که اسلام دینی دروغین است و محمدﷺ فریبکار و دروغگوست گوش دهد، زمان آن رسیده است که با اینگونه شایعات و سخنان پست و شرم‌آور مبارزه کرد، همانا رسالتی که آن فرستاده‌ی خدا به انجام رسانید هنوز پس از دوازده قرن چون چراغی نورافشان برای حدود

(۱) تمدن عرب ـ ترجمه‌ی عادل زعیتر [از فرانسه به عربی] ص۱۴۱ ـ ۱۴۷

دویست میلیون انسان همانند ماست؛ که خداوند آنان‌را نیز چون ما آفریده است، آیا احدی از آنان گمان می‌کند که این رسالتی که با آن زیسته است و میلیونها میلیون انسان با اعتقاد به آن فوت کرده‌اند دروغ و نیرنگی بیش نبوده است؟! من که ابداً نمی‌توانم چنین نظری‌را بپذیرم، چنانچه دروغ و نیرنگ تا به این حد در بین مردم رواج یابد و با استقبال و تصدیق نیز واقع شود حقیقتاً مردم ابله و دیوانه‌اند، و زندگی چیزی جز بیهودگی و گمراهی نیست و سزاوارِ آن است که اصلاً بوجود نمی‌آمد».

گمان نمی‌کنم که بزرگترین محب و دوستدار پیامبرﷺ سخنی منطقی‌تر و زیباتر از این درباره‌ی حضرتﷺ و دعوتش بیان کند.

تولستوی فیلسوف روسی می‌گوید:

«از جمله‌ی اموری که تردیدی در آن نیست این است که محمد پیامبر اسلام از زمره‌ی مصلحان بزرگی است که به جامعه‌ی بشریت خدمتی شایان کرده است، او را همین افتخار بس است که تمامی یک ملت را به سوی نورانیت و حق هدایت کرد و آنان را چنان تربیت نمود که برای امنیت و صلح احساس کامیابی کنند و زندگی زاهدانه‌ای برگزینند، وی آنان را از خونریزی و قربانی کردن انسان منع کرد و راه ترقی و مدنیت را بر ایشان گشود، و این کاری است بس بزرگ که جز شخصی که توان خاصی به او عطا شده باشد کسی را یارای آن نیست، مسلماً چنین مردی شایسته‌ی احترام و تکریم است».

ولیم مویر[۱] در کتاب «سیره‌ی محمد» می‌نویسد: وجه مشخصه محمدﷺ وضوح کلام و آسانی دین اوست، اموری را که او به انجام رساند عقل را محیر می‌کند، تاریخ، هیچ مصلحی را سراغ ندارد که در زمانی کوتاه

---

(۱) ولیم مویر خاور شناس اسکاتلندی (۱۸۱۹ ـ ۱۹۰۵) ـ المنجد فی الاعلام ـ مترجم.

مانند محمدﷺ توانسته باشد مردم را بیدار و اخلاق را احیاء نموده و فضیلت را منزلت بخشد».

لین بول نیز در بخشی از سخنان خود می‌گوید: «همانا محمدﷺ به بسیاری از صفات پسندیده از قبیل مهربانی، شجاعت، مکارم اخلاق متصف بود، تا حدی که انسان نمی‌تواند درباره‌ی او قضاوت کند بدون اینکه تحت تأثیر این صفات قرار نگیرد، بی‌آنکه این قضاوت غیر ارادی و یا تحت تأثیر هویٰ و هوس باشد، و چگونه محمد این چنین نباشد در حالی‌که سالها دشمنی خویشان و قبیله‌اش را تحمل کرد اما عزم و اراده‌اش سست نگردید و ناتوانی بر او غالب نشد، نجابت او بدان حد بود که در طول زندگی با هرکسی که مصافحه می‌کرد دستش را کنار نمی‌کشید تا طرف مقابل دستش‌را عقب می‌کشید حتی‌اگر دست‌دهنده بچه می‌بود، پیش نیامد بر جماعتی گذر کند خواه بچه یا بزرگسال به آنها سلام نکند، همواره بر لب تبسّمی شیرین داشت و در کلامش نغمه‌ای زیبا، که به تنهائی کافی بود شنونده را متحیر و قلب‌ها را مجذوب خود کند». و نیز می‌گوید: «بسیاری از شرح حال نویسان اروپائی که به سیره‌ی محمدﷺ پرداخته‌اند از اینکه با افتراء و تهمت و ادعا، سیره‌ی او را مخدوش سازند اجتناب ننموده‌اند، من باب مثال او را به سنگدلی و ارتکاب اعمال زشت و غرق شدن در شهوات متهم کرده‌اند، یا او را مردی دروغگو و لاف‌زن و گردنکش و خونریز معرفی نموده‌اند».

«مونتیه» تعرض برخی از غربی‌ها نسبت به پیامبرﷺ را چنین توجیه و تعلیل کرده است: «بسیاری از آراء و نظراتی که راجع به محمدﷺ ارائه شده آرائی زشت و ظالمانه است و دلیل آن جز این نیست که محمدﷺ در بین مصلحانی که حیاتشان کاملاً شناخته شده است بی‌نظیر است، اقداماتی که

در مورد اصلاح اخلاق و جامعه انجام داد او را از بزرگترین مصلحان و خدمتگذاران به انسانیت قرار داده است». و می‌گوید: «در اخلاص پیامبر ﷺ و حماسه‌ی او جای هیچ شک و تردیدی نیست».

ژان ژاک روسو در قرن هیجدهم میلادی گوید: «کسانی‌که عربی را به طور کامل نمی‌دانند وقتی که قرآن را مطالعه می‌کنند بدان می‌خندند، اما اگر این کلام را از محمد ﷺ که با آن زبان فصیح و لطیف تلاوت می‌کرد و با آن صوت اقناع کننده و دلپذیر که در تار و پود قلب‌ها اثر می‌کرد می‌شنیدند، و می‌دیدند که با سحرِ بیان احکامش را تأیید و تأکید می‌کند به سجده می‌افتادند و به او می‌گفتند: ای پیامبر! ای رسول خدا ﷺ ما را به سوی شرف و افتخار دستگیری فرما، و از مهلکه و ضرر و زیان حفظ فرما، همانا ما به خاطر تو مرگ و پیروزی را دوست داریم».

توماس کارلایل(۱) می‌گوید: «شگفتی بیش از حد مسلمانان از قرآن و اعتقاد به اینکه این کتاب معجزه است بزرگترین دلیل بر تباین سلیقه و ذوق ملت‌های مختلف است، و ترجمه نیز بسیاری از زیبائیهای سبک و فنون ادبی آن را از بین می‌برد».

کلود فایر، در قرن بیستم اعلام می‌کند: «آیات قرآن زیبا و تلاوت آن دلپذیر و دارای رایحه‌ای دلنواز و عجیب است، زیرا در آن به شجاعت و راستی و امانت، و به حمایت از ناتوان و عبادت خدای واحد امر شده است».

لورا فیشیا علیری، استاد زبان عربی و تاریخ تمدن اسلامی در دانشگاه ناپولی در ایتالیا می‌گوید: «قوی‌ترین دشمنان اسلام که حقد و کینه کورشان کرده، کوشیده‌اند پیامبر خدا را به اتهاماتی ناروا متهم کنند، فراموش کرده‌اند که محمد قبل از اینکه رسالتش را آغاز کند به سبب امانت و پاکی در بین

---

(۱) توماس کارلایل (۱۷۹۵ ـ ۱۸۸۱) مورخ و ناقد انگلیسی ـ المنجد فی الاعلام ـ مترجم.

هموطنانش محترم و شریف بود، و عجیب‌تر اینکه اینگونه کسان نخواسته‌اند زحمت این پرسش را به خود بدهند که چگونه محمدﷺ توانست در برخی از آیات گزنده‌ی قرآن با دادن وعده‌های عذاب ابدی دوزخ بر دروغگویان و ریاکاران سخت گیرد؟ و چنانچه او قبلاً مردی دروغگو بوده چگونه علی‌رغم اهانت‌های هم‌وطنانش جرأت یافت بهشت را به نیکوکاران مژده دهد؟! اگر انگیزه‌ای نیرومند او را پیوسته تشویق و وادار نمی‌کرد چگونه در حالی‌که مردی بود با فطرتی ساده توانست مبارزه‌ای را آغاز کند که از همان ابتدا منجر به ناامیدی می‌شد؟ و اگر محمدﷺ عمیقاً به درستی رسالت خود ایمان نمی‌داشت چگونه موفق شد مدت ده سال در مکه با موفقیت بسیار اندک و با رنج و غمی بیش از حد این مبارزه را ادامه دهد؟! و اگر در سخنانش شور و حرارت و صداقت را حس نمی‌کردند چگونه ممکن بود تعداد زیادی از افراد اصیل و باهوش به او ایمان آورند و او را همراهی کنند و دین جدیدش را بپذیرند و به جمعی ملحق شوند که بیشترین آنها را بردگان و ضعیفان و نیازمندان تهیدست تشکیل می‌داد؟!»

بیش از این نیازی به ذکر آراء خاور شناسان نیست، حتی غربیها نیز اتفاق نظر دارند که صدق محمدﷺ عمیق و پایدار بود.

«همراه با رسول خداﷺ»

در سالگشت میلاد [با سعادت حضرتﷺ] نگاهها متوجه مربی بزرگی است که با روحی بزرگ تمام دردها و امیدهای بشریت را دربرگرفته است. محمدﷺ برای نخستین بار در جهان، با تربیت و اخلاق و معنویت خود زمین را مالامال از نور عدل و حقیقت کرد، در این فرصت کوتاه که از ادب

رسول خداﷺ با پروردگار و رفتارش با اصحابﷺ سخن می‌گوئیم و پاره‌ای از سخنانش را نقل می‌نمائیم در واقع نمونه‌هائی از تعالیم مدرسه‌ی بزرگ معنویتی را بازگو می‌کنیم که آسمانها و زمین را نورافشان و منور کرده است.

«عبادت رسول خداﷺ»

حضرتﷺ اوج آرامش و میدان لذّت و خوشی را در عبادت می‌یافت، نماز روشنائی چشم او بود، می‌فرمود: «**الصَّلوٰةُ قُرَّةُ عینی**» هرگاه که آماده‌ی نماز می‌شد به بلال می‌فرمود: «**أَرِحْنَا بها یا بلالُ**»(۱) «ای بلال ما را با نماز آسوده و خوش کن». گاهی آنقدر سجده‌اش را طولانی می‌کرد که عایشه رضی‌الله‌عنها گمان می‌کرد که در همان حال جان به جان آفرین تسلیم کرده است، از شدت خضوع و خشوع برای خداوند متعال قطرات اشکش سرازیر می‌شد به طوریکه هنگام گریه صدای سینه‌اش چون غلغل دیگ شنیده می‌شد.(۲)

نماز شب بسیار می‌خواند تا آنجا که عایشه رضی‌الله‌عنها از وی پرسید که چرا اینقدر نماز می‌خواند در حالی‌که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی او را آمرزیده است؟ حضرتﷺ فرمود: «**أفلاٰ أکُونُ عَبْداً شکوراً**»(۳) «آیا بنده‌ای شاکر نباشم».

---

(۱) ابوداوود از سالم ابن ابی‌الجعد روایت کرده است. کشف الخفاء ـ علجونی: ۱۰۸/۱.

(۲) ترمذی در شمایل ص ۱۶۵ روایت کرده و ابوداوود از معروف بن عبدالله بن الشخیر و او هم از پدرش.

(۳) بخاری و مسلم و نسائی و ابن‌ماجه آن‌را روایت کرده‌اند. سنن‌ترمذی ۱۳۷/۲.

«رفتار پیامبرﷺ با خانواده‌اش»

رسول خداﷺ با این نوع عبادت و اینگونه تضرع و زاری به درگاه حق؛ با خانواده‌اش به خوبی رفتار می‌کرد، با همسرانش ملاعبه و شوخی می‌کرد و مزاح آنان و حسادتشان را نسبت به هم تحمل می‌نمود، عایشه رضی‌الله‌عنها را بیش از دیگر همسرانش دوست داشت و به [اقتضای سنش] دختران انصار را می‌فرستاد تابا او همبازی شوند و هرگاه چیزی را دوست داشت و تهیه‌ی آن ممکن بود حضرتﷺ آن را برایش برآورده می‌کرد، هرگاه عایشه رضی‌الله‌عنها از ظرفی آب می‌نوشید رسول خداﷺ نیز از همان ظرف و همان موضع آب میل می‌کرد.

«داد و ستد پیامبرﷺ»

رسول خداﷺ از همگان خوش معامله‌تر، و از همه در قول و قرارش صادق‌تر و از همه‌ی مردم در وفای به عهد نیکوتر بود. هرگاه ازکسی چیزی را به قرض می‌خرید بدهی خود را شخصاً به او می‌پرداخت و برای او دعای خیر می‌کرد و می‌فرمود: «**بارَکَ‌اللهُ لَکَ فی اَهْلِکَ وَ مالِکَ**»[1] «خداوند به مال و خانواده‌ات برکت دهد».

روزی شخصی طلبش را از رسول خداﷺ خواست و در این مورد بر حضرتﷺ سخت گرفت، عُمرﷺ خواست که با او برخورد کند، پیامبرﷺ فرمود: «مَهْ[2] **یا عُمَرُ! کُنْتُ اَحْوَجَ الیٰ أنْ تَأمُرَنی بالوفاءِ و کانَ أحْوَجَ الیٰ أنْ تأمُرَهُ بالصَّبْرِ**» «آرام باش عُمر! مرا به وفای به عهد سفارش کن که بیشتر به آن نیازمندم و او را به داشتن صبر توصیه کن که بدان نیازمند است».

---

(۱) ابن‌ماجه از عبدالله بن ربیعه آن را روایت کرده است. الترغیب‌والترهیب ـ منذری: ۲/۵۶۶.
(۲) مَهْ: اسم فعل است به معنی صرف نظر کن، ساکت باش.

«معاشرت رسول خداﷺ با مردم»

همانطور که علیؓ روایت می‌کند[۱] پیامبرﷺ از همه‌ی مردم سعه‌ی صدرش بیشتر و از همگان صریح‌اللهجه‌تر و خوش اخلاق‌تر، و در معاشرت از همه بهتر بود، و با رفتار خود دلهایشان را به هم نزدیک می‌کرد و بزرگانشان را گرامی می‌داشت و در کارهایشان آنان را مورد تفقد قرار می‌داد، و هیچ‌کس از احترام و تکریم حضرتﷺ بی‌نصیب نمی‌ماند به گونه‌ای که هرکس به دیدن حضرتﷺ می‌آمد گمان می‌کرد گرامی‌ترین شخص در نزد پیامبرﷺ است. هرکس به دیدن پیامبرﷺ می‌آمد و یا نیازی داشت و خدمت ایشان می‌رسید حضرتﷺ او را تحمل می‌کرد تا اینکه خود او برخیزد و برود، و هرکه از رسول خداﷺ چیزی درخواست می‌کرد، یا آن را به او می‌بخشید یا وقتی را برای او تعیین می‌کرد. از شادمانی و خوش خلقی حضرتﷺ همه برخوردار می‌شدند لذا چون پدری برای آنان بود، همه‌ی مردم نسبت به حق در نزد او یکسان بودند، دائماً [در حضور مردم] مسرور بود و آسانگیر و مهربان، تندخو و خشن نبود، نه فریاد می‌زد و نه دشنام می‌داد، نه عیب جوئی می‌کرد و نه در مدح کسی مبالغه می‌نمود، از آنچه که دوست نمی‌داشت چشم پوشی می‌کرد و هیچ‌کس را به آنچه که از آنان اکراه داشت مواجه نمی‌ساخت. اما در احقاق حق و رعایت محرمات الهی و پرهیز از تحقیر احکام شریعت از همه جدی‌تر و سخت‌گیرتر بود، با بینوایان می‌نشست و به سخنان بردگان و بیوه زنان و مسکینان گوش فرا می‌داد، در مجالس کم حرف بود و بدون نیاز سخن نمی‌گفت، از کسی‌که خوب و زیبا سخن نمی‌گفت رویگردان بود، بیشترین خنده‌اش تبسّم بود،

---

(۱) بیهقی در دلائل النبوة با عبارتی به همین مضمون از علی و هند بن ابی‌هاله روایت کرده است. و ابن‌سلیمان فاسی در مجمع الفوائد: ۴۴۹/۲ ـ ۴۵ به روایت طبرانی در معجم الکبیر از هند ابن ابی‌هاله که پزشک بوده آن را روایت کرده است.

سخنش به اندازه بود و کامل، مجلس او مجلس بردباری و حیا و خیر و امانت بود، کسی با صدای بلند سخن نمی‌گفت، ابن‌ابی‌هاله گوید: «سکوت پیامبرﷺ در چهار چیز بود: در بردباری، احتیاط، قضا و قدر، تفکر».(۱)

«نمونه‌هائی از تعالیم مدرسه‌ی معنویت»

۱ـ رسول خداﷺ فرمود: سه چیز است که انسان مؤمن بدان خیانت نمی‌کند: «اخلاصُ العمل لله، والمناصَحَةُ لِأئمَّةِ المسلمین و لُزومُ جماعتِهِمْ، فإنَّ دُعاءَهم بِحِيْطٍ مِنْ وَرائِهِمْ»(۲).

«داشتن اخلاص برای خداوند، نصیحت و خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان و حضور در جمع مسلمین، همانا دعای این مؤمنان آنان را محافظت می‌کند».

۲ـ «إنَّ اللهَ تَعَالَى لاَ يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إلاَّ مَا كانَ لَهُ خَالِصاً وَٱبْتَغي بِهِ وَجْهَهُ»(۳). «همانا خداوند هیچ کاری را نمی‌پذیرد مگر آنکه به خاطر او و خالص برای او باشد».

۳ـ «إِنَّما ٱلأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ إِنَّمَا لِكُلِّ ٱمْرِىءٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.»(۴)

---

(۱) دلائل النبوة: ۲۴۵.

(۲) بزار و ابن‌حبان آن را روایت کرده‌اند. و ترمذی در سُنن خود: ۳۰۷/۷ با الفاظی به همین مضمون.

(۳) ابوداود آن را روایت کرده. و نسایی از ابوأمامه، و حاکم آن را صحیح دانسته است. منذری و ابن‌حجر گفته‌اند إسناد آن جیّد و نیکوست. عراقی گوید إسناد آن حَسَن است. المناوی در فیض القدیر: ۲۷۵/۲.

(۴) بخاری و مسلم و ترمذی و نسایی از عمر بن خطاب‌﷛ روایت کرده‌اند الترغیب و التذهیب: ۵۶/۱ ـ ۵۷.

«همانا عمل هر کسی بسته به نیتی است که دارد، و هرکس همان بهره‌ای را دارد که قصد کرده است، هرکس به قصد خدا و پیامبرش هجرت کند هجرتش خدایی است، و هرکس به قصد متاع دنیا یا نکاح زنی هجرت کند بهره‌اش همان است که بدان دست می‌یابد».

۴ـ «**اَتَّقِ اللهَ حَيْثُما كُنْتَ، وَأتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا، وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ**»[۱]. «هر کجا که هستی از خدا پروا کن و بعد از هر خطا و گناهی نیکی کن آن را محو می‌کند، و با مردم با خلق نیکو رفتار کن».

۵ـ ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی سوار بر مرکب در پشت رسول خدا ﷺ بودم حضرت ﷺ فرمود: ای پسر چند مطلب را به تو می‌آموزم: «**إحْفَظِ اللهَ يَحْفَظْكَ إحْفَظِ اللهَ تَجِدْهُ تُجاهَكَ، إذا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللهَ، وَ إِذَا إِسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللهِ، وَ اعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ علىٰ أنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إلاَّ بِشَيءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللهُ لَكَ، وَ إنْ إجْتَمَعُوا علىٰ أنْ يَضُرُّوكَ بِشَيءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إلاَّ بِشَيءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللهُ عليكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلامُ وَ جَفَّتِ الصُّحُفُ**».

«اوامر و نواهی خداوند را رعایت کن تا خداوند تو را محفوظ دارد، دستورات خداوند را مراعات کن تا خداوند را در همه حال یاور خویش یابی، و هرگاه نیازی داشتی از خدا درخواست کن، و هرگاه محتاج به کمک بودی از خدا طلب یاری کن[۲]، بدان اگر تمام مردم جمع شوند که به تو

---

(۱) امام احمد و ترمذی و حاکم و بیهقی در شعب‌الایمان روایت کرده‌اند سیوطی در جامع‌الصغیر: ۱۹/۱.

(۲) اگر نیاز شخص مربوط به اموری است که از قدرت بشر خارج است مانند طلب هدایت، فهم قرآن، رفع بلا، شفای مریض و... باید از خداوند استمداد جست، اما اگر مربوط به اموری است که بنا به قوانین طبیعی انجام می‌گیرد مانند صنایع و مشاغل و کمک خواستن غریق از مردم و... استمداد از دیگران بلامانع است زیرا این گونه امور بر سلسله‌ی علت و معلول مادی تعلق گرفته است، روایت شده که رسول خدا ﷺ از حضرت علی رضی الله عنه
←

نفعی یا ضرری برسانند نخواهند توانست مگر آنچه را که خداوند برایت مقدّر کرده است، و ثبت امور هستی به قلم الهی خاتمه یافته است [زیرا همه چیز در علم الهی از آغاز مقدّر و معین گشته است] ترمذی آن را در سُنن خود روایت کرده و می‌گوید حدیثی حَسَن و صحیح است.

در روایت دیگری چنین آمده است: «إحْفَظِ اللهَ تَجِدْهُ أمامَکَ تَعرَّفْ إلَی اللهِ فی الرَّخَاءِ یَعْرِفْکَ فِی الشِّدَّةِ، واعْلَمْ أَنَّ مَا أخْطَأَکَ لَمْ یَکُنْ لِیُصِیبَکَ، وَمَا أَصَابکَ لَمْ یَکُنْ لِیُخْطِئَکَ، وَأَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْکَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ العُسْرِ یُسْراً». «اوامر و نواهی خداوند را رعایت کن تا او را در همه حال یاور خود یابی، خدا را در خوشی و آسایش به یادآور تا در تنگنا و سختی تو را بیاد آورد، بدان آنچه که برای دیگری مقدّر شده به تو نخواهد رسید و آنچه که برای تو مقدر گشته لاجرم به تو خواهد رسید، آگاه باش که پیروزی بر اثر صبر است و گشایش و راحتی همراه با رنج و سختی، و مشقت و سختی همراه با راحتی و آسانی است [نگاه: التاج الجامع ۱/۳۹]».

«مزاح و شوخ طبعی رسول خداﷺ»

مزاح سنت است:

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول خداﷺ از همه بذله‌گوتر بود.(۱)

و نیز می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: «رَوِّحُوا القلوبَ ساعَةً بَعْدَ

شنید که چنین دعا می‌کرد: «اللهُمَّ أَغْنِنا عَن خَلْقِکَ». «بار خدایا ما را از بندگانت بی‌نیاز فرما». پیامبرﷺ فرمود: چنین نگو چون مردم به همدیگر نیاز دارند بلکه چنین دعا کن که: «اللهُمَّ أَغْنِنا عن شِرارِ خَلْقِکَ». «خداوندا ما را از بندگان شرور بی‌نیاز فرما». شرح اربعین النوویه ـ به کوشش عبدالله بن ابراهیم انصاری ـ با اندکی تصرف ـ ص ۹۱ ـ ۹۲ / مترجم.

(۱) حسن بن سفیان در مُسْنَد خود از حدیث انس بن مالک، و طبرانی در الصغیر و الاوسط، و بزار آن را روایت کرده‌اند ـ المغنی عن حمل الاسفار ـ العراقی: ۲/۴۰.

ساعَةٍ»(۱). «دلها را ساعت به ساعت شاداب و سرزنده سازید».

از سفیان ثوری پرسیدند: آیا مزاح عیب است؟ گفت: خیر، بلکه سنت است. زیرا رسول خداﷺ فرمود:«إنّی لَأَمْزَحُ وَ لا أقُولُ إلاّ الحقَّ». «همانا من شوخی می‌کنم اما جز حق سخنی نمی‌گویم». طبرانی آن را روایت کرده است، و ابوهریره‌رضی الله عنه گوید: عده‌ای گفتند: ای رسول خداﷺ شما با ما مزاح می‌کنید! حضرتﷺ فرمود: «إنّی لا أَقُولُ إلاّ حقاً». «من جز حق چیزی نمی‌گویم»(۲).

«شوخی پیامبرﷺ با پیرزن انصاری»

پیرزنی انصاری خدمت رسول خداﷺ رسید و گفت: ای رسول خداﷺ دعا کن که خداوند مرا بیامرزد و بهشت را نصیبم کند، حضرتﷺ فرمود: آیا نمی‌دانی که پیر داخل بهشت نمی‌شود؟ پیرزن گریست، حضرتﷺ تبسم کرد و فرمود: تو آن روز پیر نخواهی بود. آیا این آیه را نخوانده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْشَأْنٰهُنَّ إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنٰهُنَّ أَبْكاراً ﴿٣٦﴾ عُرُباً أَتْراباً﴾.(۳)

«ما حوریان را بگونه‌ای خاص آفریدیم، آنان را دوشیزگانی ساخته‌ایم که شیفته‌ی همسران خود هستند و با آنان همسن و سال‌اند».(۴)

---

(۱) ابوداود در مراسیل خود از انس بن مالک روایت کرده است ـ فیض القدیر: ۴۱/۳ ـ ترمذی در شمایل: ۱۶۵.

(۲) بخاری در ادب المفرد و امام احمد و ترمذی در الشمائل و السنن از ابوهریره آن را روایت کرده‌اند. نبهانی در الفتح الکبیر:۴۶۰/۱.

(۳) سوره‌ی الواقعه.

(۴) ترمذی در شمایل بصورت مُرْسَل از حسن بصری آن را روایت کرده است.

«بازی با حسن و حسین «رضی‌الله‌عنهما»»

جابر بن عبدالله گوید: روزی خدمت رسول خداﷺ رسیدم در حالی‌که حسن و حسین «رضی‌الله عنهما» بر پشت ایشان نشسته بودند و حضرتﷺ چهار دست و پا راه می‌رفت و می‌فرمود: «نِعْمَ ٱلْجَمَلُ جَمَلُكُما». «چه خوب شتری است این شتر شما» و «نِعْمَ ٱلْعِدْلانِ أنتما». «و چه خوب باری هستید شما دوتا». ابن‌عبدی و ابن‌عساکر آن را روایت کرده‌اند.(۱)

«رفتار رسول خداﷺ با همسرانش»

روزی پیامبرﷺ در اتاق عایشه رضی‌الله‌عنها بود، یکی از همسرانش ظرفی غذا برای حضرتﷺ فرستاد، عایشه رضی‌الله‌عنها نپذیرفت و آن را دور انداخت، ظرف شکست، پیامبرﷺ در حالی‌که غذای ریخته شده را جمع می‌کرد، فرمود: «غارَتْ أُمُّكُمْ». «مادرتان غیرتی شد». وقتی که ظرف عایشه رضی‌الله‌عنها آورده شد، حضرتﷺ آن را به صاحب ظرف شکسته شده داد و ظرف شکسته را به عایشه رضی‌الله‌عنها داد.(۲)

«شوخی صحابه‌ﷺ با رسول خداﷺ»

یکی از یاران رسول خداﷺ بنام نُعیمان بسیار خوش سخن و بذله‌گو بود و با پیامبرﷺ نیز شوخی می‌کرد. از جمله شوخی‌های او این بود که هرگاه چیز کمیابی وارد مدینه می‌شد آن را می‌خرید و برای حضرتﷺ می‌آورد و می‌گفت: ای رسول خداﷺ این را به شما هدیه می‌کنم، وقتی صاحب مال برای گرفتن بهای آن می‌آمد نعیمان او را خدمت حضرتﷺ می‌آورد و

---

(۱) طبرانی از جابر روایت کرده است ـ مجمع الزوائد ـ هیثمی: ۱۸۲/۹.
(۲) ابوالشیخ الأصفهانی ـ اخلاق النبی و آدابه: ۷۲.

می‌گفت: ای رسول خداﷺ پول جنس این مرد را پرداخت کن، پیامبرﷺ می‌فرمود: مگر تو آن را به من هدیه نکردی؟ نعیمان می‌گفت: ای رسول خداﷺ به خدا قسم پول آن را نداشتم اما دوست داشتم که شما از آن میل کنید، حضرتﷺ نیز می‌خندید و پول شخص را می‌پرداخت.(۱)

از دیگر شوخی‌های نعیمان این است که سالی ابوبکرؓ قبل از رحلت رسول خداﷺ برای تجارت به بُصري [شهری در سوریه‌ی قدیم] رفت، نعیمان و سوییط بن حرمله نیز همراه او بودند. سوییط مسئول خواروبار و آذوقه بود، نعیمان به او گفت: کمی غذا به من بده، سوییط گفت: تا ابوبکرؓ نیاید چیزی به تو نخواهم داد، نعیمان گفت: حالت را خواهم گرفت. جماعتی به آنان رسیدند نعیمان به آنان گفت: برده‌ای دارم آیا آن را می‌خرید؟ گفتند: آری. نعیمان گفت: این برده عادتی خاص دارد، می‌گوید برده نیست و پسر عموی من است، اگر به شما چنین گفت او را نخرید و رهایش کنید و ضرری به او نرسانید. گفتند: خیر، بلکه او را می‌خریم و به حرفش توجهی نمی‌کنیم، پس او را در برابر ده شتر جوان ماده خریدند، وقتی‌که خواستند او را با خود ببرند سوییط از رفتن با آنان خودداری کرد، آنها هم عمامه‌ای به گردن او انداختند و او را کشان کشان بردند، سوییط گفت: نعیمان با شما شوخی کرده است من برده نیستم، اما به حرف او گوش ندادند و گفتند اینها را قبلاً شنیده‌ایم پس به زور او را همراه خود بردند، ابوبکرؓ بازگشت چون مطلع شد به دنبال آن جماعت رفت و گفت نعیمان با آنان شوخی کرده است و شترها را پس داد، وقتی به خدمت رسول خداﷺ رسیدند موضوع را به ایشان بازگفتند، حضرتﷺ و یارانش تا یک

---

(۱) زبیر بن بکار، در فکاهه روایت کرده و از طریق او، عبدالبرّ از روایت محمد بن عمرو بن حَزم به طور مُرسل آن را روایت کرده است ـ المغنی عن حمل الأسفار ـ العراقی: ۱۱۳/۳.

سال به آن می‌خندیدند.[۱]

«نبوغ سیاسی و جنگی رسول خداﷺ»

زندگی پیامبرﷺ و سیره‌ی او همان نمونه‌ی عالی است که هر مسلمانی از آن پیروی می‌کند این راه و روش اگرچه دیرینه و مربوط به گذشته است اما در هر عصر و زمانی جدید و نو است.[۲] و با احکام خود هر گروه و جمعیتی را بسوی خیر و میادین جاودانگی رهنمون می‌سازد، و چون میلاد پیامبر عظیم‌الشأن اسلامﷺ در نزد هر مسلمانی گرامی است مسلماً گرامی‌ترین موضوع در نزد هر دعوتگر مسلمانی نیز هست، زیرا به بهانه‌ی این سالگرد ارتباط خود را با رهبر بزرگوار و عظیم خود تجدید می‌کند و عملکردش را با وی تطبیق می‌نماید و با امعان نظر در اهداف و طرحهای دعوت در مراحل اولیه که رسول خداﷺ آن را پی‌ریزی کرد و سکان آن را

---

(۱) امام احمد و ابوداوود طیالسی آن را روایت کرده‌اند هم چنین زبیر بن بکار در کتاب الفکاهه و ابن‌عبدالبر در کتاب الاستیعاب از ام‌سلمه آن را روایت کرده است.حیاة الصحابه: ۵۶۴/۲.

(۲) زیرا دین و به تبع آن سیره‌ی حضرت رسولﷺ برای اصلاح و رشد دو بعد معنوی و مادی انسان است. در یک تقسیم‌بندی کلی احکامی که مربوط به معنویت است از قبیل: فضایل اخلاق و دیگر صفات عالیه‌ی بشری چون فطری‌اند غیر قابل تغییراند یعنی زمانی نخواهد رسید که شجاعت، انصاف، همدردی، عدالت، آزادگی، شرافت و پاکدامنی و... بی‌ارزش شوند. و احکام و دستوراتی که مربوط به مسائل مادی و زندگی روزمره است نیز در یک تقسم کلی دو نوع است: یک نوع آن واجب است و این نوع بصورت احکامی کلی است لذا در همه‌ی زمانها و مکانها قابل اجرا است از قبیل: حرام بودن ضرر رساندن به خود و دیگران و یا واجب بودن اصل اختیار در معاملات و... و نوع دوم احکامی هستند غیرواجب که بیشتر جنبه‌ی ارشادی و اصلاحی دارند که همواره با گذشت زمان برتری خود را به اثبات می‌رسانند مانند: تغذیه کودک با شیر مادر در دو سال. از این‌رو دین که مجموعه‌ی دستورات خداوند و راه و روش رسول خداﷺ است همواره تا قیام قیامت نو بوده و برتری خود را حفظ می‌کند. مترجم.

بر مبنای وحی و نبوغی که راههای حق و پیروزی را تعیین نمود؛ رهبری کرده، موجبات رشد و تکامل خود را فراهم می‌نماید.

بحث ما اختصاص به بخشی از عظمت حضرتﷺ دارد که برای همه‌ی دعوتگران خواه به عنوان رهبر یا سرباز مفید است، و شایسته است که به عنوان درسی بدان توجه کنیم زیرا پیروزی دعوت در بسیاری از مواقع دشوار تا حد زیادی مبنی بر درک این ویژگی است.

پیامبرﷺ سعی می‌کرد در یک زمان با تمام دشمنانش درگیر و مواجه نشود، و هرگاه دشمنانش برای جنگ با او متحد می‌شدند می‌کوشید تا به هر وسیله‌ای که شده میانشان جدائی افکند، و هرگاه فرصتی می‌یافت ابتدا به آنان که قویتر بودند حمله می‌برد؛ سپس به سایرین تا اینکه بر همه‌ی آنان پیروز می‌گشت، حضرتﷺ هرگاه کاری را اراده می‌کرد و مانعی پیش می‌آمد همچون مبارزی مغرور که در صدد پیروزی است نبود بلکه شرایط و اوضاع و احوال موجود را ارزیابی می‌کرد و بین آنچه که می‌خواست و امکاناتی که داشت مقایسه می‌نمود و چنانچه موقعیت را مناسب نمی‌دید خواسته‌ی خود را به وقتی دیگر موکول می‌نمود، به اینگونه در طی حیات شریفش رسالت از بسیاری از مصائب و مشکلات رهائی یافت، و نیز مانع از آن می‌شد که دشمنانش بتوانند همه با هم به او حمله کنند جز در جنگ احزاب که نتوانست مانع از آن شود، بر دشمنان رسالت یکی پس از دیگری ضربات متوالی و پی‌درپی را وارد می‌کرد، و در مواقع بحرانی برای دفع ضرر یا کسب موقعیتی برای پیروزی از برخی از مظاهر قدرت چشم پوشی می‌کرد، اینک به نمونه هائی چند در این مورد توجه کنید:

«رفتار رسول خداﷺ با یهودیان مدینه»

وقتی‌که پیامبرﷺ پس از هجرت در مدینه مستقر شد لازم بود برای جنگ و مقابله با قریش آماده شود، زیرا قریش نمی‌توانست بپذیرد که حضرتﷺ در مدینه صاحب قدرت و عزت شده است، دشمنی که سیزده سال در برابر دعوت پیامبرﷺ مقاومت خصمانه کرده است چگونه می‌تواند راضی شود که محمدﷺ از چنگ او بگریزد و در مدینه پیشوای بزرگ و محبوب آن گردد؟ لذا از نظر رسول خداﷺ پس از هجرت جنگ با قریش امری طبیعی و مسلّم بود. در مدینه در کنار دو قبیله‌ی اَوْس و خَزْرَج تعداد زیادی از یهودیان در زمین‌های اطراف مدینه و مناطق مسلط بر آن سکونت داشتند، پیامبرﷺ از یهودیان انتظار نداشت که دعوتش را بپذیرند و به انتشار آن راضی باشند، چون آنان بر مقدرات مردم مدینه مسلط بودند و برای استمرار سیطره‌ی سیاسی و مالی خود همواره بین دو قبیله‌ی اَوْس و خَزرَج دشمنی ایجاد می‌کردند، بنابراین چگونه راضی می‌شدند که بین همسایگانشان وحدت بوجود آید و جنگ و فتنه‌های داخلی خاتمه یابد؟ این از یک سو، از جهت دیگر تاریخ یهود مالامال از مخالفت با انبیاء الهی و کشتن آنان و ایجاد فتنه و آشوب در جوامعی بوده که می‌زیسته‌اند،(۱) به اینگونه پیامبرﷺ که در مکه دشمنش تنها قریش و هم‌پیمانان آن بود، در مدینه با جبهه‌ی دیگری که مخالف و سدّ راه او بود مواجه شد، در اینجاست که دوراندیشی خردمندانه‌ی حضرتﷺ هویدا می‌شود، برای

---

(۱) افراد طایفه‌ی بنی‌قُریظه گفتند که ما محمدﷺ را پیغمبر نمی‌دانیم تا دین وی را بپذیریم. زیرا محمد یک عرب است و عرب نمی‌تواند پیغمبر شود، فقط کسی لیاقت پیغمبری دارد که از قوم بنی‌اسرائیل باشد زیرا خداوند فقط با افراد قوم بنی‌اسرائیل صحبت می‌کند و آنها را به پیغمبری بر می‌گزیند. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ـ گیورگیو ـ ص۳۲۸ ـ مترجم.

اینکه از شر یهود در امان باشد با آنان پیمان همکاری بست و آنها را از پشتیبانی از قریش در جنگ‌های آتی باز داشت، پیمان بسته شد و یهود از جمله ساکنان مدینه شمرده شد و به موجب این پیمان می‌بایستی در برابر کسانی‌که به مدینه حمله می‌کردند دفاع کنند و به اینگونه در مواقع دشوار و سختی با مسلمانان متحد باشند، به این شیوه پیامبرﷺ توانست برای رویاروئی با دشمنی‌های قریش آسوده خاطر شد و با آنان در بَدر و اُحُد و... وارد جنگ شد در حالی‌که از وضعیت داخل مدینه مطمئن گردید که از شر یهود در امان است چون یهودیان در زمین‌ها و تپه‌های اطراف مدینه سکونت داشتند و در آزار رساندن به پیامبرﷺ قوی‌تر از قریش بودند.

رفتار رسول خداﷺ با یهودیان قَیْنُقاع(۱)

اما سرشت یهود که با غدر و خیانت عجین بود همینکه رسول خداﷺ در جنگ بدر بر قریش پیروز شد، موجبات کینه و دشمنی در آنان برانگیخته شد و شروع کردند به اذیت و آزار مسلمانان، از جمله به بعضی از زنان انصار خیانت نمودند و آنان را هتک حرمت کردند رسول خداﷺ در حالی‌که می‌دانست یهودیان مدینه نیز مرتکب همان اعمال بی‌قینقاع خواهند شد اما مصلحت ندید که یک‌دفعه با همه‌ی آنان وارد جنگ شود،

---

(۱) و (۳) بنی‌قینقاع نام طائفه‌ای از یهود است که در بیرون شهر مدینه در قلعه‌ای منزل داشتند و به کار زرگری و آهنگری می‌پرداختند و بازاری به نام آنان در مدینه بود، روزی زنی عرب کالای خود را در بازار بنی‌قینقاع فروخت و بر در دکان زرگری نشست. یکی از یهودیان دامن جامه‌ی او را به پشت وی گره زد، چون زن از جا برخاست جامه‌اش به یک سو رفت و یهودیان به او خندیدند زن فریاد برآورد و مسلمانان را به یاری خواند، ستیزه برخاست. مسلمانی به یاری زن، مرد یهودی را کشت، یهود برآشفته و مرد مسلمان را کشتند و فتنه بالا گرفت.

تاریخ تحلیلی اسلام ـ دکتر سید جعفر شهیدی ص۶۲ ـ مترجم.

لذا تنها با قبیله‌ی قینقاع جنگید و آنان را تبعید کرد و با سایر یهودیان بر پیمان خود باقی ماند زیرا اینان ظاهراً نقض پیمان نکرده بودند و جنگ با قریش نیز با پیروزی در بدر خاتمه یافته تلقی نمی‌شد.

رفتار پیامبرﷺ با یهودیان بنی‌نضیر

بنی‌نضیر که در نزدیک مدینه می‌زیسته‌اند قبل از اسلام از هم‌پیمانان قبیله‌ی خَزرَج بودند بعد از تبعید یهودیان قینقاع دست به تحرکاتی زدند و با رسول خداﷺ دشمنی آغاز کردند و بر قتل وی و همراهش همداستان شدند[(١)] لذا پیامبرﷺ بعد از این خیانت به آنان اخطار کرد که از مکان خود کوچ کنند، اما نپذیرفتند و در قلعه‌های خود سنگر گرفتند، مسلمانان با آنان وارد جنگ شدند و پیروز گشتند، پس بناچار از آن سرزمین کوچ کردند، پیامبرﷺ از سر لطف اجازه داد غیر از ادوات جنگی اموال منقولی که قابل حمل بر شتر است با خود ببرند.

---

(١) کشته شدن دو تن از قبیله‌ی بنی‌عامر بدست عَمرو بن اُمیة ضَمْری (تنها کسی که از حادثه بئر مَعُونه جان بدر برد) مشکل تازه‌ای پدید آورد بنی‌عامر طبق پیمانی که با پیغمبرﷺ داشتند خون‌بهای این دو تن را طلبیدند و چون یهودیان بنی‌نضیر با بنی‌عامر نیز هم‌پیمان بودند محمدﷺ خواست تا از آنان برای پرداخت این خون‌بها کمک بگیرد... چون نزد آنان رفت و خواست خویش را با ایشان در میان نهاد، گفتند تو را یاری می‌کنیم اما در نهان با یکدیگر مشورت کردند که فرصتی مناسبتر از این بدست نخواهد آمد. پیغمبرﷺ در کنار دیواری ایستاده بود و آنان کسی را فرستادند تا سنگی را از فراز بام بر سر او بیندازند، پیغمبرﷺ از نیت آنان آگاه شد و به مدینه برگشت و تصمیم به اخراج این قبیله گرفت و آنها را به اَذْرُعات در شام تبعید کرد.
نگاه تاریخ تحلیلی اسلام ـ دکتر جعفر شهیدی ـ ص ٧٠ مترجم.

رفتار رسول خداﷺ با یهودیان بنی‌قُرَیظه

رسول خداﷺ با سایر یهودیانی که پیمان شکنی نکرده بودند همچنان بر میثاق خود پابرجا ماند، اگرچه دلائل فراوانی حاکی از آن بود که همه‌ی آنان از توسعه‌ی اسلام ناخشنودند و برای خیانت به پیامبرﷺ و یارانش در انتظار فرصت‌اند، و این بدان خاطر بود که حضرتﷺ بنا به طرح خردمندانه‌ی خود نمی‌خواست در دو جبهه بجنگد و از جبهه‌ای که خطرش بیشتر بود پرهیز می‌کرد و به جبهه‌ای که امکان پیروزی در آن بیشتر بود رو می‌آورد، اما همواره جنگ با قریش جنگی اساسی و اصلی بود از این‌رو باید تمام توجهش بدان سو می‌بود، و تا آنجاکه می‌توانست می‌بایست از دشمنی با یهود بکاهد تا بالاخره در جنگ نهائی با قریش پیروز شود، اما یهود مردمی نبودند که به صلح و زندگی آرام و با عزّت راضی شوند، همینکه بزرگان بنی‌نضیر به سبب خیانتشان تبعید شدند، دست به تحریک و شوراندن قریش و دیگر قبائل عرب بر ضد رسول خداﷺ و یارانش زدند، و نتیجه‌ی آن جنگ احزاب شد که از قبائل قریش و غطفان و مُرّه و أشجع و بنی‌سلیم و بنی‌اسد تشکیل شده بود و با ده هزار مرد جنگی به مدینه یورش بردند. در این اثنا بنی‌قریظه که یهودیان ساکن مدینه بودند پیمان خود را با مسلمانان نقض کردند و با رسول خداﷺ دشمنی آغاز نمودند به این گمان که این جنگ به کار مسلمانان در مدینه خاتمه می‌دهد از این‌رو اعلام جنگ دادند و با احزاب متحد شدند و اینگونه کار بر مسلمانان سخت شد، مردم مدینه نسبت به جان بچه‌ها و زنان خود نگران شدند چون با اعلام جنگ بنی‌قریظه مسلمانان در داخل مدینه نیز امنیت نداشتند، رسول خداﷺ در صدد ایجاد تفرقه در بین احزاب برآمد، به اینگونه که به قبیله‌ی غَطَفان قول داد در برابر عقب‌نشینی آنان از معرکه $\frac{1}{3}$ محصول مدینه را به آنان بدهد،

مسلمانان از این کار ناخشنود بودند، تا اینکه خداوند پیامبرﷺ و یارانش را مورد عنایت خود قرار داد، به اینگونه که نُعَیم بن مسعود از قبیله‌ی غَطَفان که دوست قریش و یهودیان بود مسلمان شد و به دستور حضرتﷺ در بین قریش و یهود تفرقه انداخت و در هرکدام بذر تردید و احتیاط را کاشت در نتیجه احزاب دچار تفرقه شدند[۱] و خداوند در شبی سخت تاریک بادی سرد و شدید به یاری مسلمانان فرستاد، قریش و هم‌پیمانانش گریختند بدون اینکه چیزی را با خود به همراه ببرند،[۲] صبح معلوم شد که قبائل عرب در تاریکی شب فرار کرده‌اند، مسلمانان با بنی‌قریظه که در ساعت‌های دشواری و سختی خیانت کرده بودند رو در رو شدند و کارشان با حکمیّت هم‌پیمانشان سعد بن معاذ خاتمه یافت به اینگونه که مردانشان کشته شوند و زنان و بچه‌هایشان به اسارت درآیند.[۳]

---

(۱) برای آگاهی از نحوه‌ی ایجاد تفرقه توسط نعیم به کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص۳۲۱ رجوع کنید.

(۲) یک طوفان ناگهانی مزید بر گرسنگی و سرما شد و روحیه‌ی سربازان قشون مکه را به کلی متزلزل کرد، یک شب بادی سخت وزید و چادرها را پاره کرد و آتش را خاموش نمود و بعد از چند دقیقه رگبار شروع شد. طوری رگبار شدید بود که در اندک مدت سیل جاری گردید و ابوسفیان چون می‌ترسید در آن موقع مسلمین مبادرت به حمله نمایند فرمان حرکت صادر کرد. در تذکره‌ها نوشته‌اند خود ابوسفیان طوری شتاب داشت که بگریزد که وقتی سوار شتر شد متوجه نبود که شتر بسته است، شتر را تازیانه می‌زد که از جا برخیزد و آن حیوان نمی‌توانست بلند شود. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ـ ص۳۲۵ مترجم.

(۳) یهودیان بنی‌قریظه چون می‌دانستند که برخلاف قانون اساسی مدینه و پیمانی که بسته‌اند رفتار کردند پس از خاتمه‌ی جنگ خندق (احزاب) در منازل خویش سنگری شدند... علی ابن ابیطالبرضی الله عنه به فرمان محمدﷺ بعد از محاصره‌ی محلّه‌ی سکونت بنی‌قریظه به یهودیها پیشنهاد کرد که مسلمان شوند اما آنان گفتند ما محمدﷺ را پیغمبر نمی‌دانیم تا دین وی را بپذیریم... پس از چهار هفته و به روایتی شش هفته که طایفه‌ی
ادامه

رفتار رسول خداﷺ با سایر یهودیان

پیامبرﷺ منتظر شد تا صلح حدیبیه به انجام رسید و از شر قریش در امان ماند سپس در صدد برآمد تاکار سایر یهودیانی که در مدینه باقی مانده بودند یکسره کند. پس به یهودیان فَدَک [روستائی در نزدیک مدینه] اعلام کرد اگر مایلند بمانند و یا از آنجا بروند سپس به یهودیان وادی‌القریٰ و خیبر نیز چنین پیشنهادی کرد، همه پذیرفتند که صلح کنند و به مسلمانان مالیات (جزیه) بدهند، به اینگونه پیامبرﷺ بر آنان پیروز شد و آنها را از قدرت نظامی خلع ید نمود و جنگ با یهود را خاتمه داد بدون اینکه یکجا با همه‌ی آنان بجنگد و یا با آنان و با قریش در یک زمان وارد جنگ شود.

این درس و پندی است از تاریخ سیاسی و نظامی رسول خداﷺ که ما را بر ذکاوت و مهارت او در رسیدن به پیروزی رهنمون می‌سازد، بدون اینکه دشمنان را یک‌جا علیه خود بشوراند تا جائی که می‌توانست مانع اتحاد آنان می‌شد همانطور که در جنگ خندق انجام داد و یا اینکه یکی‌یکی آنها را مورد حمله قرار می‌داد همانطوری که در یکسره کردن کار یهود در عربستان چنین عمل نمود.

☜ بنی‌قریظه تحت محاصره بودند حاضر شدند رفع اختلاف خود را با مسلمانان به حکمیّت واگذار کنند، آنان سعد بن معاذ رئیس طایفه‌ی اَوْس راکه با یهودیها و مسلمین هردو دوستی داشت به عنوان حَکم خود انتخاب کردند... جلسه‌ی حکمیّت چند روز طول کشید و سعد بن معاذ پس از اینکه اظهارات نمایندگان طرفین و شهود آنها را شنید همه‌ی یهودیان را مستوجب اعدام دانست. این فتوی را مسلمین صادر نکردند بلکه شخصی صادر کرد که یهودیها وی را دوست خود می‌دانستند و خودشان او را به سمت حَکم انتخاب نمودند. پس از اینکه فتوای حکم صادر شد علی ابن‌ابیطالبؓ گفت که زنها و کودکان و پسران و دخترانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند و پیرمردان و پیرزنان از مجازات معاف خواهند شد، عده‌ای از یهودیان بین قریظه مسلمان شدند... نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ـ ص۳۲۹ ـ ۳۳۰ ـ با تلخیص مترجم.

عملکرد پیامبرﷺ در صلح حُدَیبیّه

الگوی دیگری پیش روی ماست که بر انعطاف پذیری رسول خداﷺ و مهارت و ذکاوت او دلالت دارد، حضرتﷺ مصلحت بلند مدت را بر مصلحت موقتی که با احساسات می‌توان بدان دست یافت اما بسیاری از دستاوردهای سیاسی را از بین می‌بَرد؛ مقدم می‌داشت. در صلح حدیبیه [در سال هفتم هجری] رسول خداﷺ قصد جنگ با قریش را نداشت بلکه می‌خواست کعبه را طواف کند و حج عمره بجا و آورد. چون قریشیان بر منع حضرتﷺ اصرار ورزیدند [عثمان بن عفانرضی الله عنه پیک صلح پیامبرﷺ را که در ضمن داماد او نیز بود به گروگان گرفتند و شایع شد که او را به قتل رسانده‌اند] تصمیم گرفت با آنان بجنگد، همه‌ی مسلمانان را آماده‌ی فداکاری یافت و همه با حضرتﷺ بیعت کردند تا دم مرگ به او وفادار باشند، این بیعت به بیعت رضوان مشهور است، تا اینکه قریش با شرایطی که معروف است خواستار صلح گردید، شرایطی که در ابتدای امر مورد رضایت مسلمانان نبود چرا که آن را مایه‌ی ضعف و خواری خود می‌دانستند.(۱)

---

(۱) بعد از اینکه نمایندگان با محمدﷺ مذاکره کردند، روزی فرا رسید که می‌باید بین طرفین پیمان متارکه‌ی جنگ و عدم تهاجم منعقد شود.
محمدﷺ داماد خود علی ابن ابیطالبرضی الله عنه را احضار کرد و به او گفت که پیمان را با نام خداوند آغاز کند، علیرضی الله عنه قلم بدست گرفت و چنین نوشت: «بسم الله الرحمٰن الرحیم» سُهیل بن عَمرو (نماینده‌ی قریش) گفت من رحمٰن و رحیم را نمی‌شناسم و علیرضی الله عنه باید بنویسد «باسمک اللهم» زیرا تمام پیمانهای عرب در گذشته با این نام شروع شده است. علیرضی الله عنه از پیغمبر اسلامﷺ پرسید یا رسول‌الله چه کنم؟ محمدﷺ گفت یا علی بنویس «بآسمک اللهم».
علیرضی الله عنه اطاعت کرد و آنچه گفته بود نوشت. بعد داماد پیغمبر طبق املای محمدﷺ چنین نوشت:

اما رسول رهبرﷺ به اهدافی نظر داشت که سربازان مؤمنش بدان توجهی نداشتند، پیامبرﷺ بر پذیرفتن شرایط اصرار ورزید، لذا مسلمانان چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشتند، بعداً معلوم شد این شرایط از جمله عواملی بود که پایانی که در انتظار بت‌پرستی جزیرةالعرب بود را به جلو انداخت، در واقع صلح حدیبیه اولین گام برای فتح مکه و تسلیم شدن بت‌پرستی عربستان بود بگونه‌ای که دیگر قد علم نکند و هیچگاه سر بر نیاورد.

در رابطه با این بحث آنچه دعوتگران باید بدانند این است که رهبر باید دعوت و رسالت خود را با کمترین قربانی از دشواریها رهائی بخشد و نیز با آمادگی کامل و حسن استفاده در برابر اوضاع و احوال پیش آمده انعطاف‌پذیر باشد همانگونه که پیامبرﷺ در صلح حدیبیه انجام داد،

☜

«این پیمانی است که بین محمد رسول‌الله و سهیل بن عمرو منعقد می‌شود»
سهیل اعتراض کرد و گفت این طور ننویس برای اینکه ما تو را پیغمبر نمی‌دانیم، بنویس این پیمانی است که بین محمد پسر عبدالله و سهیل بن عمرو منعقد می‌شود.
محمدﷺ به علیؓ گفت همانطور بنویسد تا رضایت خاطر سهیل حاصل شود. بالاخره پیمان مزبور را علیؓ بدین شرح نوشت:
«باسمک اللهم. این پیمانی است که بین محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو منعقد می‌شود و به موجب این پیمان طرفین موافقت می‌نمایند که مدت ده سال بین مسلمین و سکنه‌ی مکه جنگ متارکه شود و در این مدت هیچ‌کس از طرفین نباید مزاحم مال و جان افراد طرف دیگر شود. در این مدت ده سال اگر کسانی از قبایل قریش بدون اجازه‌ی رؤسای خود نزد مسلمین بروند بر مسلمانها واجب است که آنها را نزد قریش برگردانند ولی اگر کسانی از مسلمین بدون اجازه نزد قریش بروند، جماعت قریش ملزم بـه بـازگردانـدن آنـها نـیستند. مسلمین امسال مجاز نیستند برای زیارت کعبه وارد مکه شوند ولی در سال آینده می‌توانند برای زیارت کعبه بیایند مشروط بر اینکه بیش از سه روز در مکه نمانند و غیر از شمشیر سلاح دیگری نداشته باشند. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ـ ص۳۴۸ و ۳۴۹ / مترجم.

وقتی‌که قریش اصرار داشت که مسلمانان در آن سال وارد مکه نشوند با وجود اینکه ورودشان به مکه قریب‌الوقوع بود از تصمیم خود منصرف شدند در حالی‌که می‌توانستند با قدرت و اقتدار خواسته‌ی خود را عملی سازند اما جنگ در آن روز قربانیان زیادی را از مسلمانان می‌گرفت [زیرا جز شمشیر که وسیله‌ای عادی و همگانی بود ساز و برگ دیگری به همراه نداشت] لکن آنچه که از طریق صلح از نظر سیاسی و دینی نصیب مسلمانان می‌شد بسیار بیشتر از آنچه بود که در آن روز از طریق جنگ بدست می‌آمد.(۱)

این دستاورد بزرگ فقط بعد از گذشت دو سال حاصل شد و رسول خداﷺ فاتحانه وارد مکه شد و قریش تسلیم او گشت و متعاقب آن مردم گروه گروه به اسلام گرویدند.

[نکته‌ی قابل ذکر دیگر این است که] رهبر نباید ذره‌ای از حماسه و غیرت سربازان و نیروهای خود بکاهد همانطور که رسول خداﷺ سخت‌گیری حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه و مخالفت او را با شرایط صلح حدیبیه تحمل کرد.

---

(۱) اگر محمدﷺ نظریه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌پذیرفت و به طرف مکه می‌رفت خونریزی می‌شد و بدست اشراف مکه بهانه می‌افتاد که محمدﷺ در حَرَم و در ماه حرام خونریزی کرده است. ولی محمدﷺ بی‌آنکه یک قطره خون بر زمین بچکد (قریش) را وادار کرد که روش خود را نسبت به او تغییر دهند و داوطلب شوند که نزد او نماینده بفرستند تا بتوانند با او مذاکره نمایند... انسان اگر اهل سیاست هم نباشد می‌فهمد که محمدﷺ با سیاست خود در حدیبیه حریف را مجبور کرد که مطیع سیاست او شود. محمدﷺ به وسیله‌ی عقد آن پیمان، مدینه را که گرفتار محاصره‌ی اقتصادی شده بود از محاصره نجات داد و از آن پس کاروان‌های مدینه می‌توانستند با آزادی از مکه عبور نمایند. آن پیمان مدت ده سال مسلمین را آزاد می‌گذاشت که با هرکس که میل دارند پیمان ببندند و با وی متحد شوند.

نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت - ص۳۴۲ و ۳۵۰ - ناگفته نماند که کونستان ویرژیل گیورگیو مؤلف کتاب مذکور از کارمندان وزارت امور خارجه‌ی رومانی بوده که بعدها به مقام وزارت رسید. مترجم.

و نیز بر نیروها و سربازان واجب است که هرگاه رهبر بر فرمان خود مصمم بود از نافرمانی و سرکشی بپرهیزند. و این درسی بزرگ از جمله درسهای سیره‌ی حضرتﷺ است که شایان آن است امروز همه‌ی ما از رهبر و سرباز آن را بیاد آوریم، چراکه دعوت در پر خطرترین مراحل خود در تکاپو و حرکت است و شباهت‌های زیادی بین شرایط زمان حاضر با شرایط روز صلح حدیبیه وجود دارد، درود و رحمت بی‌کران خداوند بر پیشوای عظیم‌الشأن ماکه خداوند متعال در حق او فرمود: ﴿وَ لَقَدْ كانَ لَكُمْ فی رسولِ‌اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوااللهَ وَاليومَ الآخِرَ﴾.[1] «در رفتار و گفتار پیامبر خدا سرمشق و الگوی بسیار نیکی برای شماست، برای آنانکه به خداوند امید دارند و خواهان قیامت‌اند.»

(۱) سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۱.

جانشینان رسول خدا

(خلفای راشدین)

حضرت ابوبکر رضی الله عنه ـ حضرت عمر رضی الله عنه
حضرت عثمان رضی الله عنه ـ حضرت علی رضی الله عنه

و

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه ـ ابوالدرداء رضی الله عنه
حمزه سیدالشهداء رضی الله عنه ـ خالد بن ولید رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه

شرح حال او در چند سطر:

۱ـ دو سال و چند ماه از پیامبر ﷺ کوچکتر بود.

۲ـ از بین مردان اولین کسی بود که به پیامبر ﷺ ایمان آورد.[(۱)]

۳ـ ابوبکر رضی الله عنه تنها دوست حضرت رسول ﷺ در هنگام هجرت به مدینه و رفیق او در غار بود.

۴ـ وی پدرزن رسول خدا ﷺ و پدر ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها است.

۵ـ او اولین جانشین رسول خدا ﷺ است.

۶ـ سال دهم هجری به خلافت رسید و دو سال و سه ماه خلافت کرد.

۷ـ هنگامی‌که درگذشت همچون پیامبر ﷺ شصت و سه سال داشت.

۸ـ درکنار مرقد مطهر پیامبر ﷺ در حجره‌ی عایشه رضی‌الله‌عنها به خاک سپرده شد.

۹ـ از بزرگترین فضایل جاویدان او در تاریخ اسلام این است که قرآن را که به صورت نوشته‌هایی پراکنده بود و یا در سینه‌ی حافظان جای داشت در یک مجلّد جمع‌آوری کرد.

---

(۱) به روایت شیعه و سنّی، حضرت علی رضی الله عنه در آن موقع ده یا سیزده سال داشته است. بنابراین وی اولین نوجوانی است که به پیامبر ﷺ ایمان آورده است. مترجم.

۱۰- در دوران جاهلیت دو همسر بنام قَتْلَة و اُمّرومان [مادر حضرت عایشه] داشت و در دوران اسلام با أسماء و حبیبه نیز ازدواج کرد، هنگامی‌که فوت نمود حبیبه از او باردار بود.

۱۱-ابوبکرﷺ شش فرزند داشت: سه پسر بنام عبدالله، عبدالرحمٰن و محمد و سه دختر بنام أسماء و عایشه ام‌المؤمنین و أم‌کلثوم.

اسم ابوبکرﷺ:

نام او عبدالله بن عثمان ابوقحافه و ملقب به عتیق و صدیق است. عتیق یعنی زیبا و بسیار بخشنده و خیّر، و صدّیق یعنی کسی که مردم او را تکذیب نمی‌کنند و تصدیق می‌نمایند. و نیز به معنی کسی است که هرچه را که پیامبرﷺ می‌فرمود از جانب خداوند است زودتر از همه حضرتﷺ تصدیق و تأئید می‌نمود.

دوران جاهلیت و خصوصیات او:

در دوره‌ی جاهلیت در نسب‌شناسی مردم قریش و محاسن و معایب تیره‌های آن از همه آگاهتر بود، تاجری بود موفق و خوش خلق و بافضیلت، در میان قومش محبوب بود زیرا هرگز لب به شراب نزد و بر بتی سجده نکرد و کاری از او سر نزد که شرافتش را لکه‌دار کند یا از جوانمردی‌اش بکاهد.

از نظر جسمی نحیف بود و پوستی سفید داشت، چهره‌اش کم‌گوشت و چشمانش فرو رفته بود، پیشانی‌اش برجسته و موی سرش زیاد و قامتش اندکی خمیده بود.

مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه

ابوبکر رضی الله عنه قبل از بعثت دوست پیامبر ﷺ بود، وقتی‌که خداوند حضرت ﷺ را با مقام نبوت گرامی داشت، اولین مردی بود که دعوت رسول خدا ﷺ را لبیک گفت بدون آنکه تردید یا درنگ نماید. رسول خدا ﷺ در این باره فرمود: «هرکسی را به اسلام دعوت کردم دچار لغزش و تردید و تأمل شد جز ابوبکر، چون اسلام را به او عرضه کردم بدون تردید و تأمل آن را پذیرفت».(۱)

در تمام مراحل مختلف دعوت همواره یار و همراه رسول خدا ﷺ بود، بسان دلسوزترین کسی بود که به خدا و پیامبر و دینش ایمان داشت، به عنوان یار پیامبر ﷺ در هنگام هجرت و همراه او در غار، هر نوع مشقتی را تحمل کرد، و در راه اسلام ثروتش را به حدی صرف کرد که رسول خدا ﷺ در حق او فرمود: «**ما نَفَعَنی مالٌ قَطُّ کَما نَفَعَنی مالُ ابی‌بکر**»(۲) «هرگز مال هیچ‌کس به اندازه‌ی مال ابوبکر مفید به حال من نبود».(۳)

همواره تا لحظه‌ای‌که پیامبر ﷺ رحلت کرد حامی و یاور حضرت ﷺ بود. به طوریکه نزدیکترین یار رسول خدا ﷺ بود و در نظر پیامبر ﷺ شایسته‌ترین فرد برای جانشینی بود(۴) و ما را همین بس که پیامبر

---

(۱) سیره‌ی ابن‌هشام
(۲) امام احمد و ابوحاتم و ابن‌ماجه آن را روایت کرده‌اند و ترمذی گوید: حدیثی است غریب و حَسَنْ.
(۳) در صدر اسلام دو نفر از حیث مال فداکاری کردند که یکی خدیجه بود و دیگری ابوبکر. قبل از اسلام، آن دو نفر از توانگران بزرگ مکه محسوب می‌شدند ولی در موقع مرگ هیچ نداشتند زیرا هستی خود را در راه اسلام بذل نموده بودند. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. ص۱۱۸ مترجم.
(۴) پیغمبر ﷺ در مرض موت، ابوبکر را به جای خود به مسجد فرستاد تا امام جماعت

عظیم‌الشأن ماﷺ در حق او فرمود: «إِنَّ مِنْ أَمَنِّ الناسِ عَلَیَّ فی صُحْبَتِهِ وَ مالِهِ ابابکرٍ، وَ لَوْ کُنْتُ مُتَّخِذاً خلیلاً غَیْرَ رَبّي لَاتَّخَذْتُ ابابکرٍ و لکن أُخُوَّةُ اَلإسلامِ وَ مَوَدَّتُهُ»(۱) «واقعاً کسی بیشتر از ابوبکر با جان و مال خود به من کمک نکرد و اگر از میان امتم خلیل و یاری صمیمی برمی‌گزیدم ابوبکر را انتخاب می‌کردم ولی دوستی و برادری اسلامی کافی است».(۲)

دوران خلافت ابوبکر صدیقرضی الله عنه

وقتی که مردم به عنوان جانشین رسول خداﷺ با ابوبکر بیعت کردند اوضاع مسلمانان بسیار آشفته بود، بعضی از قبایل عرب از دین برگشتند و بعضی دیگر بعد از رسول خداﷺ اطاعت احدی را نمی‌پذیرفتند، روم نیز برای جنگ با حجاز آماده شده بود و سپاه أُسامة بن زید که رسول خداﷺ قبل از رحلت برای مقابله با روم آماده کرده بود، بر دروازه‌ی مدینه منتظر

☜

باشد و مسلمانان پشت سر او اقتداکنند و در واقع با این اقدام به ابوبکر حق امامت را واگذار کرد. نگاه: تاریخ تمدن اسلام: جرجی زیدان ص ۴۱ ـ مترجم.

(۱) بخاری: ۴/۵ ـ مسلم شماره (۲۳۸۲) و ترمذی شماره (۳۶۶۱).

(۲) نویسنده‌ی مسیحی کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت می‌نویسد: در بین بازرگانان فقط ابوبکررضی الله عنه بود که بدون بیم از آنکه هستی خود را از دست دهد به طور علنی از محمدﷺ و دین اسلام طرفداری نمود. جماعت قریش بقول امروزیها تمام اعتبارات او را بستند. دیگرکسی حواله‌ی ابوبکررضی الله عنه را نمی‌پرداخت و هرکس که به آن مرد بدهکار بود از پرداخت دین، خودداری کرد. ولی این اقدامات شدید نتوانست از وفاداری ابوبکررضی الله عنه نسبت به پیغمبر اسلامﷺ بکاهد و آن مرد بدون ریا، بازمانده‌ی دارائی خود را وقف اسلام کرد. کسانی‌که از مکه به حبشه رفتند با پول ابوبکررضی الله عنه مسافرت کردند و در سالهای اول اسلام ابوبکررضی الله عنه یگانه صندوقدار اسلام بود منتها صندوقهای دیگر درآمد دارد اما صندوق اسلام درآمد نداشت، تمام هزینه‌ها را ابوبکر از جیب خود می‌پرداخت بدون اینکه انتظار داشته باشد که یک پشیز از آن وجوه به جیب او برگردد. (نگاه مرجع فوق ص ۱۲۳ ـ مترجم).

فرمان حرکت بود، ابوبکر رضی الله عنه به بهترین وجهی که در تاریخ سراغ داریم عهده‌دار خلافت شد و با کسانی‌که از دین برگشته بودند قاطعانه جنگید و مرتدان و یاغیان را سر جای خود نشاند و با وجود اینکه تمام صحابه رضی الله عنهم جنگ با آنان را [که ظاهراً مسلمان بودند] جایز نمی‌دانستند قاطعانه تصمیم بر جنگ با آنان گرفت تا اینکه خداوند دیگر صحابه را متوجه این حقیقت کرد و به لطف الهی مجدداً اسلام را در قلمرو جزیرةالعرب حاکم کردند و پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان شد و فتنه در بدو امر به طور کامل خاتمه یافت. ابوبکر رضی الله عنه دستور داد که سپاه اسامه همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواسته بود حرکت کند، این اقدام آغاز فتوحات مبارکی بود برای توسعه‌ی اسلام و آزادی دیگر ملت‌ها.(۱) ابوبکر رضی الله عنه نسبت به اموال مسلمین پرهیزگارانه عمل کرد و زاهدانه زیست(۲) و مراقب مصالح آنان بود و نسبت

(۱) ابوبکر رضی الله عنه پس از رسیدن به حکومت، با اینکه با شورشیان فاصله‌ی بسیاری نداشت و هر لحظه بیم آن می‌رفت که قبیله‌های از دین برگشته به مدینه حمله برند کوشید تا لشکر اسامه را به مُوتَه (از متصرفات روم) که در دوره‌ی حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم جنگی در آن رخ داد بفرستد. هرچند اسامه و بعضی از بزرگان صحابه یادآور شدند که در شرایط فعلی چنین کاری به صلاح مسلمانان نیست، ابوبکر رضی الله عنه گفت: اگر درندگان مرا بدرند این کار باید انجام گیرد، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در واپسین روزهای زندگی می‌خواست این لشکر را روانه کند و من نمی‌توانم سنت او را تعطیل کنم. سرانجام لشکر اسامه را روانه ساخت و پیش‌آمدهای بعدی نشان داد که فرستادن این لشکر در چنان اوضاع و احوالی اثری بزرگ در به جای نشاندن شورشیان داشته است. نگاه: تاریخ تحلیلی اسلام ـ دکتر سید جعفر شهیدی ـ ص۹۶ ـ مترجم.

(۲) جرجی زیدان مسیحی می‌نویسد: چون ابوبکر رضی الله عنه درگذشت چیزی از مال دنیا نداشت جز یک دینار. زیرا هرچه از اموال عمومی بدست این خلیفه می‌رسید فوری میان مردم تقسیم می‌کرد و ابداً فکر خود نبود. ابوبکر رضی الله عنه پیش از اسلام شغل بازرگانی داشت و همینکه مسلمان شد چهل هزار درهم سرمایه‌ی خویش را در راه پیشرفت اسلام مصرف کرد و موقعیکه به خلافت رسید مسلمانان حقوقی برای وی معین کردند تا از بازرگانی دست بکشد و به کار خلافت برسد، ابوبکر رضی الله عنه پس از مرگ وصیت کرد قطعه زمینی که متعلق به ...

به ضعیفان با شفقت و نسبت به قدرتمندان سخت‌گیر بود، روشش در حکومت همان بود که در خطبه‌ای که بعد از اینکه به خلافت رسید بیان کرد: «ای مردم! عهده‌دار کار شما شدم در حالی‌که از شما بهتر نیستم، اگر درست عمل کردم مرا یاری دهید و اگر خطا کردم مرا راهنمائی کنید، راستگو امین است و دروغگو خائن، ضعیف شما در نزد من قوی است تا حق او را بازپس گیرم، و قدرتمند شما در نزد من ضعیف است تا اینکه حق را از او پس گیرم، هر ملتی که جهاد در راه خدا را ترک کند خداوند آنان را خوار و ذلیل خواهد کرد و در میان هر ملتی که فساد و زشتی شیوع یابد خداوند آنان را گرفتار مصیبت و بلا می‌کند. در آنچه از خدا و رسولش اطاعت کردم از من اطاعت کنید و هرگاه از خدا و رسولش نافرمانی کردم حقی بر شما ندارم و از من فرمان نبرید».(۱)

برجسته‌ترین فضایل ابوبکر رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از جنبه‌های متعدد با فضیلت بود، اگرچه بسیاری دیگر از صحابه رضی الله عنهم چون او بودند اما فضایلی که وی را از دیگر صحابه ممتاز می‌کرد ویژگی‌هائی است که او را در رأس بزرگان اسلام قرار می‌داد. اهم آن ویژگی‌ها عبارتند از:

۱ـ ایمان ۲ـ فداکاری ۳ـ دوراندیشی و خرد ۴ـ تواضع و پارسائی

[و اینک توجه کنید به شرح مختصر هریک از این صفات برجسته]

☜

او بود بفروشند و بهای آن را بابت حقوقی که در مدت خلافت از بیت‌المال گرفته مسترد دارند. ابوبکر رضی الله عنه دو جامه از مال دنیا داشت که وصیت کرد او را در آن دو جامه کفن کنند. نگاه: تاریخ تمدن اسلام. ص ۲۲۱ ـ مترجم.

(۱) طنطاوی در کتاب ابوبکر صدیق ص۱۴۶ آن را نقل کرده و گوید: محب طبری می‌گوید: این خبر در بخاری آمده است اما بصورت منقطع ولی معنایش کامل است.

۱ـ ایمان ابوبکر رضی الله عنه به خدا و رسولش:

ایمان ابوبکر رضی الله عنه چنان بود که باعث شد اولین مرد مسلمان باشد و هرچه را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرمود بدون تردید تصدیق نماید، توجه کنید که موضعگیری او راجع به حادثه‌ی اسراء و معراج چقدر زیبا و شگفت‌انگیز است: وقتی‌که پیامبر صلی الله علیه وسلم حوادثی را که در آن شب برایش رخ داد برای مشرکان قریش و یاران خود بازگو کرد، عده‌ای از کم ایمانان از دین برگشتند و قریشیان نیز هر قدر که توانستند پیامبر صلی الله علیه وسلم را استهزاء کردند، ابوجهل به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد تا ببیند وی درباره‌ی این حادثه‌ی عجیب چه می‌گوید، ابوبکر رضی الله عنه با آرامش مؤمنی که به پیامبرش اعتماد دارد و به راستگوئی او مطمئن است به سرکرده‌ی گمراهان قریش گفت: آیا محمد صلی الله علیه وسلم چنین گفته است؟ ابوجهل گفت: آری! ابوبکر رضی الله عنه گفت: اگر محمد صلی الله علیه وسلم چنین گفته است مسلماً راست می‌گوید. ابوجهل و همراهش گفتند: آیا تو تصدیق می‌کنی که محمد صلی الله علیه وسلم در یک شب به بیت‌المقدس رفته و قبل از اینکه صبح شود برگشته است؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: آری من دورتر از این مسافت را تصدیق می‌کنم، من محمد صلی الله علیه وسلم را در آوردن پیام الهی در بامداد و شامگاه [از لاُ مکان] تأیید می‌کنم. سپس ابوبکر رضی الله عنه خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید و به فرمایش او راجع به اسراء گوش داد و او را تصدیق نمود و گفت «شهادت می‌دهم که به حقیقت تو رسول خدائی».(۱)

حقیقتاً این اعتقاد و باور در بلندترین نقطه‌ی ایمان قرار دارد، بنابراین تعجبی ندارد که صاحب آن در رأس بزرگان اسلام و در بالاترین مرحله‌ی بزرگی و فضیلت واقع شود.

---

(۱) بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

۲ـ فداکاری ابوبکررضی‌الله‌عنه با جان و مال خود در راه رسالت:

فداکاری ابوبکرﷺ نتیجه‌ی مسلم چنین ایمانی بود، ایمان اگر در قلب مؤمن جای گیرد او را به بخشش و فداکاری وامی‌دارد، و اگر این ایمان چون ایمان ابوبکر صدیقرضی‌الله‌عنه باشد چه‌ها خواهد کرد؟ روزی قریش در جلو کعبه قصد داشت که پیامبرﷺ را خفه کند ابوبکررضی‌الله‌عنه با به خطر انداختن جان خود آنان را از حضرتﷺ دور کرد، قریشیان به یک‌باره او را زیر ضربات خود گرفتند و در حالی‌که صورتش غرق خون بود بیهوش به خانه بردند، وقتی که به هوش آمد اولین چیزی که پرسید این بود که: به سر رسول خداﷺ چه آمد؟![1]

در زمان هجرت نیز با همراه شدن با حضرتﷺ جان خود را به خطر انداخت در حالی‌که قریش در صدد آن بود که آن دو را بیابد و به قتل برساند. ببینید که در اینجا موضع ابوبکررضی‌الله‌عنه چه زیباست، وقتی‌که قریشیان به دم درِ غار رسیدند ابوبکررضی‌الله‌عنه گفت: یا رسول‌اللهﷺ اگر یکی از آنان به زیر پای خود بنگرد ما را خواهد دید... رسول خداﷺ با این سخن جاودانه‌ی خود نشان داد که چگونه از شجاعت یارش مطمئن است، فرمود: «**یا أبابَکر ما ظَنُّکَ بِاثْنَیْنِ اللهُ ثالِثُهُما**» «ای ابوبکر راجع به دو نفر که سومین آنها خدا است چگونه فکر می‌کنی».

صدیق اکبررضی‌الله‌عنه تمام ثروتش را در راه خدا خرج کرد، عایشه رضی‌الله‌عنها در این باره می‌گوید: ابوبکررضی‌الله‌عنه چهل هزار[درهم] به پیامبرﷺ تقدیم کرد، هنگامی‌که پیامبرﷺ از صحابهرضی‌الله‌عنهم خواست برای تجهیز سپاه **جَیْشُ الْعُسْرَة** در جنگ تبوک کمک کنند هرکسی به سهم خود کمک کرد، عثمانرضی‌الله‌عنه مالی بسیار داد و عمررضی‌الله‌عنه نصف ثروتش را داد و

---

(۱) السیرة النبویة ـ الزینی دحلان: ۱/۱۰۷.

ابوبکر رضی الله عنه تمام ثروتش را تقدیم کرد، رسول‌الله صلی الله علیه و سلم به او گفت: ای ابوبکر! برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟ پاسخ داد؟ خدا و رسولش را.(۱)

آفرین ای ابوبکر رضی الله عنه... چه زیبا و شگفت‌انگیز است ایمان تو به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و سلم و چه شگفت‌انگیز است بذل و بخشش تو در راه خدا!!

۳ـ خردمندی بسیار و پایداری ابوبکر رضی الله عنه به هنگام سختی و گرفتاری:

راجع به عقل وافر او همین نکته کافی است که در دوره‌ی جاهلیت بر هیچ بتی سجده نکرد در حالی‌که قومش با شور و شعف پروانه‌وار آنها را عبادت می‌کردند، و هرگز شراب ننوشید در حالی‌که قومش در نوشیدن آن تعریفها و ستایشها می‌کردند. وی با عقل وافر خود دریافته بود که عبادت بتها گمراهی و پستی است و نوشیدن شراب موجب زیان و ضعف و سستی است.

و درباره‌ی ثبات و دوراندیشی او موضع‌گیریش در روزی که پیامبر صلی الله علیه و سلم رحلت کرد و جنگ با مرتدان آغاز شد کافی است، صحابه رضی الله عنهم به خاطر رحلت حضرت صلی الله علیه و سلم بسیار بی‌تابی کردند تا آنجا که برخی زبانشان بند آمد و بعضی زمین‌گیر شدند، در این حال عُمَر رضی الله عنه بانگ برآورد که پیامبر صلی الله علیه و سلم نمرده است و بازخواهد گشت. اما ابوبکر رضی الله عنه اعلام کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم فوت کرد همانطوری که همه‌ی مردم روزی می‌میرند، و عُمر رضی الله عنه را هم از سخنش برگرداند و هیجان مردم را آرام کرد و آرامش را به آنان بازگرداند و

(۱) کتابهای سیره و تاریخ پر است از امثال این حدیث، نگاه کنید به بخاری، اصابة، بداية، و طبری و غیر آنها و تا ببینید شگفتی‌های ابوبکر رضی الله عنه که چگونه با مال و جان خود از پیشوای خویش رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقتدا می‌کند. هم چنین ابوداوود به شماره (۱۶۷۸) و ترمذی به شماره (۳۶۷۶) این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی گوید: حدیثی است حَسن و صحیح.

آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل عمران را به یاد آنان آورد: ﴿وَ مٰا محمدٌ إلاّ رسولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ «و محمد فرستاده‌ی خداست و پیش از او پیامبران بسیاری آمده‌اند».

اما موضعگیری او در برابر جنگ و آشوبِ از دین برگشتگان، او بیش از همه در مواقع سختی ثبات و اراده‌ای مصمم داشت، و اگر خداوند قلب ابوبکر رضی الله عنه را بر حق استوار نمی‌کرد و به او عزم و اراده‌ی پیامبران اُولی‌الاَمر را عطا نمی‌کرد، فتنه و آشوب بنای نوپای اسلام و دولت آن را به خطر می‌انداخت، از این‌رو ابوبکر رضی الله عنه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دومین بنیانگذار اسلام شمرده می‌شود.

۴ـ فروتنی و پرهیزکاری ابوبکر رضی الله عنه:

از بزرگ مردی چون ابوبکر رضی الله عنه بسیار بعید است که حکومت و قدرت او را مغرور و فریفته‌ی خود سازد و او را از آداب و اخلاق اسلامی دور سازد. در زمان خلافت بهِ همان سان بود که قبل از آن بود، با مسلمین نرم‌خو و آسانگیر و مهربان بود و نسبت به آنها احساس محبت و مسئولیت می‌کرد، درباره‌ی تواضع او به هنگام خلافت مطلب زیر گویا و کافی است:

ابوبکر رضی الله عنه قبل از خلافت گوسفندان زنان و دختران ناتوان را می‌دوشید چون به خلافت رسید زنان قبیله گفتند از این به بعد ابوبکر رضی الله عنه گوسفندان ما را نخواهد دوشید، چون این سخن به ابوبکر رضی الله عنه رسید گفت: به خدا قسم همانطور که قبلاً گوسفندان را دوشیده‌ام امروز نیز چنین خواهم کرد، امیدوارم که خداوند خلق و خوی مرا که پیش از خلافت داشته‌ام تغییر ندهد.(۱)

---

(۱) جلال‌الدین فارسی از برادران اهـل تشـیع مـی‌نویسد: ابـوبکر رضی الله عنه پیش از حکـومت ☜

به خدا سوگند این است عظمت و بزرگی، و این است عظیم و بزرگ‌مرد.

چون ابوبکر رضی الله عنه درگذشت نه مالی و نه اسباب و اثاثیه‌ای، بجا گذاشت، و از بیت‌المال جز آنچه که مسلمانان برای او تعیین کرده بودند چیزی را برای خود روا نمی‌داشت. روزی همسرش به شیرینی میل داشت، ابوبکر بهای آن را نداشت، همسرش گفت: از خرج روزانه صرفه‌جوئی می‌کنم و پول شیرینی را فراهم می‌کنم، زن چنین کرد و شیرینی خرید، چون ابوبکر مطلع شد گفت: معلوم شد که ما بیش از نیاز از خرج و مخارج روزانه‌ی خود از بیت‌المال دریافت می‌کنیم بنابراین به اندازه‌ای که همسرش توانسته بود صرفه‌جوئی کند از حقوق خود کم کرد.

حقیقتاً این خط مشی و رفتار، همه‌ی بزرگان را وادار می‌کند که به احترام و بزرگداشت او در برابرش سر تعظیم فرود آورند...این موضع، عظمتی است که شهوات، هواها و نیازهای نفسانی را به مبارزه می‌طلبد تا حقوق و مطالبات ملت را یادآور شود و حقوق آنان را پاس دارد.

ای صدیق بزرگ ای ابوبکر! خدایت تو را رحمت کند که نکو زیستی و نیکو رخت از جهان بستی.

☞

گوسفند و شتر همسایگان بی‌سرپرست و ناتوان را می‌دوشید. چون به حکومت رسید شنید دخترک همسایه می‌گوید: «از امروز دیگر کسی نداریم که برایمان شیر بدوشد» فوراً بـه او گفت: «چرا به جان خودم بازهم خـواهـم دوشـید» اثـاثیه‌ی کـلبه‌ی فـقیرانـه‌اش را پس از حکومت تغییر نداد و به حساب خزانه‌ی کشور تجملاتی بر آن نیفزود و نه حـتی از مـال شخصی، بلکه باقیمانده‌ی اموالش را صرف نیازمندان کرد... عدالت و رأفت در جمع‌آوری مالیات و عوائد، مساوات و عدم تبعیض در تقسیم آن که در دوره‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم معروف و متداول بود تا پایان حکومت ابوبکر رضی الله عنه رعایت شد. نگاه: انقلاب تکاملی اسلام ـ جلد اول ـ ص۴۴۳ و ۴۴۴ مؤسسه انتشارت آسیا. مترجم.

سخنان جاودان ابوبکر رضي الله عنه

۱ـای مردم اگر دشمنانتان بسیار شوند و تعداد شما اندک، آیا شیطان به نیابت از شما بر این مرکب سوار خواهد شد؟ خداوند این دین را بر تمام ادیان غالب خواهد کرد اگرچه کافران ناخشنود باشند، سخن خدا حق است و وعده‌ی او راست. ﴿بَلْ نَقْذِفُ بالْحقِّ على الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فاذا هو زاهِقٌ وَ لَكُمْ اَلوَيْلُ مِمّا تَصِفونَ﴾.[۱] «بلکه ما حق را به جان باطل می‌اندازیم و آن را نابود می‌کند پس چه زود باطل مضمحل و نابود می‌شود، و وای بر شما (ای کافران) به سبب توصیفی که [از کار جهان] می‌کنید».

ای مردم! در هر کار و هر حالی از خدای بزرگ پروا کنید و با تقوا باشید، و در آنچه که دوست دارید و یا ناخوش دارید تابع حق باشید، همانا خیر در سخن راست است، هرکس دروغ گوید مرتکب گناه می‌شود، و هرکس گناه کند هلاک می‌گردد، از فخر و مباهات بپرهیزید زیرا کسی‌که از خاک درست شده است و به خاک مبدل می‌شود به چه چیز فخر و مباهات می‌کند؟

۳ـ بدانید هر امری مرحله‌ای کامل دارد، هرکس که بدان رسد او را این کمال بس است، و هرکس برای خدا عمل کند برای او خدا کافی است، بر شما باد جدّیت و میانه روی، همانا میانه روی انسان را بهتر به مقصد می‌رساند، بدانید دین ندارد آنکه ایمان ندارد، و پاداش ندارد آنکه خود ثوابی ندارد، کسی‌که قصدش خدا نیست عملش پذیرفته نیست، بدانید که ثواب جهاد در راه خدا در کلام الله بیان شده است پس سزاوار است که هر مسلمانی دوست داشته باشد که مشمول این ثواب گردد، همانا این تجارتی است که خداوند آن را اعلام کرده است و با آن مؤمنان را از ذلت و خواری نجات می‌بخشد و کرامت دنیا و آخرت را نصیب آنان می‌کند.[۲]

---

(۱) سوره‌ی انبیاء آیه ۱۸. (۲) طبری: ۲/۵۸۷.

همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه

حیاء صفتی الهی است:

ای مسلمانان! از خداوند حیا کنید، به خدائیکه جانم در ید قدرت اوست هرگاه برای قضای حاجت بیرون می‌روم از شرم خدای عزوجل خود را [از دید دیگران] پوشیده می‌دارم.(۱)(۲)

خطبه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می‌کنم، خدا را چنان ستایش کنید که شایسته‌ی اوست، و همواره در خوف و رجای او بسر برید، و در عین حال در آنچه که از خداوند می‌خواهید مُصرّ باشید،(۳) همانا خداوند زکریا و خانواده‌اش را این چنین ستود: ﴿إِنَّهُمْ كانوا يُسارِعونَ فى ٱلْخَيْراتِ وَ يَدْعَونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وكانوا لَنا خاشعينَ﴾.(۴) «به راستی آنان در انجام امور خیر از هم سبقت می‌گرفتند و در خوشی و ناخوشی و در آسایش و بیم و هراس ما را می‌خواندند و نسبت به ما خاشع و فروتن بودند».

ای بندگان خدا بدانید که خداوند حق خود را بر شما ملزم کرده است و بر این حق از شما [ذاتاً و فطرةً] عهد و پیمان گرفته است و دنیای فانی و اندک را در برابر آخرت پایدار از شما خریداری کرده است، اینک کلام خدا در میان شما است در حالی‌که خزائن و شگفتی‌های آن فناناپذیر است و نورش هرگز به خاموشی نمی‌گراید، پس سخن خدای متعال را تصدیق کنید

---

(۱) حال این حیاء را مقایسه کنید با رفتار بی‌شرمانه‌ی عده‌ای که در برخی توالت‌های عمومی در شهرهای بزرگ چگونه در کنار هم سرپا می‌ایستند و ادرار می‌کنند و خود را تا حد حیوان تنزل می‌دهند. مترجم. (۲) حلیة‌الاولیاء: ۳۴/۱.

(۳) چون پافشاری و استمرار بر درخواست نشانه‌ی آن است که فرد به خداوند ایمان یقینی دارد و مطمئن است که خدا بر انجام خواسته‌ی او قادر است. مترجم.

(۴) سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۹۰.

و نصایح کتابش را به جان بپذیرید و با تدبر در آن دل را برای روز ظلمت بینا و روشن سازید، همانا خداوند انسان را برای عبادت خود آفرید[۱] و بر شما ملائکه‌ای والا مقام گمارد که آنچه را که انجام می‌دهید می‌دانند و همه‌ی اعمال شما را ثبت می‌کنند، ای بندگان خدا! بدانید که از صبح تا شام در أجلی که که مدت آن بر شما مجهول است تلاش می‌کنید، پس اگر می‌توانید در این اجلی که طی می‌شود در راه خدا گام بردارید و البته هرگز نخواهید توانست مگر به لطف و یاری خداوند، پس در مدت عُمری که دارید در کار خیر از هم سبقت بگیرید پیش از آنکه مهلت عمر بسر آید، آنگاه اعمال زشتتان بر شما برگردانده می‌شود، همانا عده‌ای عمر خود را صرف دیگران کردند و خود را فراموش کردند، برحَذَر باشید از اینکه چون آنان شوید، بشتابید بسوی نجات، بشتابید بسوی رهائی، به دنبال شما جوینده‌ای است بسیار سریع [بنام مرگ] که فرمانش قاطع است و سریع.[۲]

بدون فرمانبرداری از خدا هیچ‌کس را خیر و ثوابی نیست:

همانا بین خدا و بندگانش هیچ نسبت خویشاوندی نیست تا بدان سبب او را خیر و نیکی عطا کند و یا از شر و بدی بازدارد، جز به موجب بندگی و فرمانبرداری از او، بدانید در نفعی که بعد از آن عذاب دوزخ باشد، هیچ خیری نیست، و در بدی و شری که بعد از آن بهشت باشد نیز هیچ خیری نیست.[۳]

---

(۱) ﴿و ما خلقتُ الجنَ والإنس إلاّ ليعبدون﴾ ذاریات آیه‌ی ۵۶. «جن و انس را آفریدم تا مرا عبادت کنند» هدف از عبادت، بندگی و اطاعت از حق تعالی است. بدیهی است که اطاعت از خدائی که کمال مطلق است نتیجه‌اش رسیدن به کمال و تکامل است. بنابراین خداوند انسان را برای کمال آفریده است و این فرایند بدون عبودیت او ممکن نیست. مترجم.

(۲) الحلية: ۳۵/۱.

(۳) الحلية: ۳۶/۱ [هر زشتی و بدی که فرد از آن توبه کند خداوند آن را می‌بخشد، اما از

وصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای عمر بن خطاب رضی الله عنه

چون ابوبکر رضی الله عنه به حال احتضار درآمد، عمر رضی الله عنه را فراخواند و گفت: ای عُمَر! از خدا پروا کن، بدان انجام هرکاری که در آن روز ازآنِ خداوند عزوجل است اگر شب هنگام انجام گیرد آن را نمی‌پذیرد، و اگر کاری که در شب ازآنِ اوست در روز انجام گیرد آن را نمی‌پذیرد، همانا خداوند عمل مستحبی را قبول نمی‌کند تا اینکه ابتدا واجبات را بجا آوری، مسلماً ترازوی اعمال آن کسانی در روز قیامت سنگین و برتر است که در دنیا از حق پیروی کرده‌اند، پس ارزش و سنگینی آن متعلق به آنهاست، ترازوئی که فردای قیامت حق در آن نهاده می‌شود و سنگین است برحق است، و ترازوی اعمال آن کسانی در قیامت سبک است که در دنیا از باطل پیروی کرده‌اند پس سبکی و بی‌ارزشی آن متعلق به آنهاست، ترازوئی که روز قیامت باطل در آن نهاده می‌شود و سبک و بی‌ارزش است نیز برحق است. خداوند از حال بهشتیان یاد کرده و کارهای نیک آنان را بیان کرده و از گناهانشان درگذشته است، پس هرگاه که آنان را به یاد می‌آورم می‌گویم: بیم آن دارم به آنان ملحق نگردم، و نیز خداوند دوزخیان را یاد کرده و گناهان آنان را نام برده و نیکی‌هایشان را نپذیرفته است، پس هرگاه آنان را به یاد می‌آورم می‌گویم: امیدوارم که جزو آنان نباشم، زیرا مؤمن باید در خوف و رجاء بسر برد نه کاملاً تکیه بر رحمت خدا کند و نه از رحمت او مأیوس شود، ای عُمَر! اگر وصیت مرا بجای آوردی هیچ امری در نزد تو محبوبتر از مرگ نخواهد بود و البته مرگ به سراغت خواهد آمد، و اگر وصیت مرا بجای

☞

دید ابوبکر رضی الله عنه ورود به بهشتی که پس از ارتکاب گناه و نافرمانی خداوند باشد آن ارزش واقعی را ندارد ـ مترجم.]

نیاوردی هیچ امری در نزد تو نفرت‌انگیزتر و زشت‌تر از مرگ نخواهد بود و البته از آن هیچ گریزی نداری.[۱]

مغرور شدن به نعمت:

ام‌المؤمنین عایشه «رضی‌الله‌عنها» لباسی نو پوشید، به آن می‌نگریست و به خود می‌بالید، ابوبکرﷺ به او گفت: به چه می‌نگری؟ مطمئن باش که خداوند به تو نمی‌نگرد! عایشه رضی‌الله‌عنه گفت: چرا؟ ابوبکرﷺ گفت: آیا نمی‌دانی که وقتی انسان به سبب زینت دنیا دچار خودپسندی می‌شود خداوند او را دشمن می‌دارد تا آنگاه که آن زینت را از خود دور سازد؟ عایشه «رضی‌الله‌عنها» لباس را درآورد و آن را بخشید، ابوبکرﷺ گفت: باشد که این کفّاره‌ی گناهت باشد.[۲]

پوشیده نماند سخن از شکرانه‌ی نعمت همانطور که در آیات و احادیث آمده است با خودپسندی و مغرور شدن به نعمت متفاوت است، بازگو کردن و شکر نعمت اقرار به فضل و رحمت الهی است و خودپسندی ناشی از آن غروری است که موجب ناسپاسی و انکار نعمت و برتری‌جوئی بر مردم می‌شود.

پرهیزگاری صادقانه:

ابوبکرﷺ غلامی داشت که برای مردم کار می‌کرد و از مزد خود مقداری را به او می‌داد. شبی غذائی را برای ابوبکرﷺ آورد، صدیق اکبرﷺ لقمه‌ای از آن را تناول کرد، غلام گفت امروز این غذا را در قبال فالگیری به او داده‌اند همان کاری که در جاهلیت انجام می‌داده است. ابوبکرﷺ گفت: چیزی نمانده بود مرا هلاک کنی، پس دست در گلو برد و شروع به تهوع کرد، اما غذا را بالا نیاورد، به او گفتند مگر با نوشیدن آب قی

(۱) الحلیة: ۱/۳۶. (۲) الحلیة: ۱/۳۷.

کنی، پس گفت تا ظرفی آب برایش آوردند، آب می‌نوشید و گلو را تحریک می‌کرد تا اینکه غذا را بالا آورد. به او گفتند: رحمت خدا بر تو باد! این همه رنج به خاطر یک لقمه؟

گفت: اگر به قیمت از دست دادن جانم تمام می‌شد این کار را می‌کردم، زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «كلُّ جَسَدٍ نَبَتَ مِنْ سُحْتٍ فَالنّارُ أوْلىٰ به» «هر جسمی که از مال حرام بروید سزاوار دوزخ است»[۱] لذا از آن بیم داشتم که عضوی از بدنم از این لقمه رشد کند.[۲]

از نفس خود برحذر باش:

«إنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ شَهْوَةً، فاذا أُعْطِيَتْها تمادَتْ فی غَيْرِها»[۳] «نفس را شهوتی است که چون برآورده شود، میل و آرزوئی دیگر دراو بیدار شود».

توشه‌ای نیک فراهم نما:

هنگامی‌که بلال رضی الله عنه برای جهاد می‌رفت ابوبکر رضی الله عنه به او سفارش کرد و گفت: نیکوئی کن، باید چنان توشه‌ای از دنیا فراهم کنی که تا وقتی‌که زنده‌ای خداوند تو را بیاد آورد و حفظ کند و چون از دنیا چشم فرو بستی ثوابی نیک به تو ارزانی دارد.[۴]

پرهیزگار باش و راستگو:

«أكْيَسُ ٱلْكَيّسِ التّقوىٰ» «زیباترین هوشیاری تقوا است».

«وَ أحْمَقُ ٱلْحُمْقِ الْفُجورُ» «و احمقانه‌ترین سبک مغزی گناه است».

«وَ أصْدَقُ ٱلصِّدْقِ ٱلْامانَةُ» «و بهترین راستی امانت است».

« وَ أكْذَبُ ٱلْكِذْبِ الْخيانَةُ»[۵] «و بدترین دروغ، خیانت است».

---

(۱) بیهقی آن را روایت کرده است. (۲) الحلیة: ۳۱/۲.

(۳) طبری: ۵۸۷/۲.

(۴) آن‌را ابوبکر طنطاوی ازکتاب الخمیس اثر الدیار الکبری: ۲۸۷ نقل کرده است.

(۵) آن را طنطاوی از کتاب تهذیب اثر ابن‌عساکر نقل کرده است.

چند چیز فاقد ارزش و خیر است:

«لاٰ خَیْرَ فی قَوْلٍ لاٰ یُرادُ بِهِ وَجْهَ الله تعالیٰ» «سخنی که به خاطر رضای خدای متعال نباشد بی‌ارزش است».

« وَ لاٰ خَیْرَ فی مالٍ لاٰ یُنْفَقُ فی سَبیلِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ» «و مالی که در راه خدای بلند مرتبه صرف نشود بی‌ارزش است».

« وَ لاٰ خَیْرَ فیمَنْ یَغْلِبُ جَهْلُهُ حِلْمَهُ» «و کسی‌که نادانی‌اش بر صبر و بردباری‌اش غلبه یابد فاقد خیر است».

« وَ لاٰ خَیْرَ فیمَنْ یَخافُ فی اللهِ لَوْمَةَ لائمٍ»(۱) «کسی‌که به خاطر نکوهش سرزنش کنندگان، در دین خدا اهمال می‌کند و می‌ترسد فاقد خیر است».

[در پایان این بحث جهت حسن ختام گفتار مرحوم دکتر علی شریعتی را نقل می‌کنیم، می‌نویسد: و آنچه سخت دشوار است پاسخ به این سؤال‌ها است که بی‌درنگ هجوم می‌آورند که: ابوبکر، نخستین گرونده به پیغمبر از خارج خانه‌ی پیغمبر است، پدر همسر او، یار غار و از نزدیک‌ترین یاران اوست. او هنگامی اسلام خود را آشکار کرد که جز شکنجه و مرگ و تبعید و تنهائی و شکست انتظاری نداشت، هنگامی به پیامبر گروید که حتی در خانواده‌اش هنوز، جز شخص علی که کودکی ده ساله بود، کسی به او دست بیعت نداده بود، او در مکه سرمایه‌داری مرفّه بود و به خاطر ایمان و به دعوت پیامبر، دست از زندگی و ثروتش شست و در مدینه، همچون کارگری فقیر برای یهودیان کار می‌کرد، پیغمبر تنها او را برای هجرت خطرناکش از مکه انتخاب کرد، در دوران خلافتش هم، کمترین تغییری نکرد و حتی با همه‌ی سنگینی بار مسئولیت خلافت، عملگی می‌کرد تا نان بخورد و معتقد بود که خلافت، انجام وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر

---

(۱) الحلیة: ۱/ ۳۶

است و حق ندارد از بیت‌المال مردم حقوقی بردارد، و چون قانعش کردند که مدتی را که برای زندگی‌ات، کار شخصی می‌کنی، به کار مردم بپرداز و در ازای آن مزدی را که از کارفرمایت می‌گرفتی از بیت‌المال بگیر، با این همه، هنگام مرگ وصیّت کرد مجموعه‌ی حقوقی را که برداشته، حساب کنند و با فروش زره و مرکبش آن را به بیت‌المال مردم پس دهند... مگر می‌شود چنین کسی حق‌کشی کند؟ و به خاطر خودخواهی، حقیقت را انکار نماید؟ وصایت را نفی کند؟ و علی را خانه‌نشین سازد؟ فریادهای دختر پیامبر را نشنود؟ و از ایمان مردم، برای حیثیت و مقام شخصی‌اش سوء استفاده کند؟... (نگاه: قاسطین، مارقین، ناکثین شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۷۵۸ به تاریخ ۳۶/۱۰/۱۷ ص۱۵۳ و ۱۵۴).

و در کتاب فاطمه فاطمه است می‌نویسد: آنها که می‌گویند فلان کس عملش خوب است افکارش عالی است، خدماتش گرانبهاست، تمام زندگیش هم وقف ایمان و عقیده و راستی است اما، در درون قلبش ایمان ندارد. غیب‌گوهائی جعّال و بیمار هستند، اینها مگر اشعه‌ی ایکس دارند یا ایمان را رادیولوژی می‌کنند که از درون خبر می‌دهند؟. ص۱۰۸ شماره ثبت ۱۰۳۷ مورخ ۳۶/۳/۲۷ ـ مترجم.]

عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه

شرح حال وی در چند سطر:

۱ـ سی سال قبل از بعثت رسول خدا ﷺ چشم به جهان گشود.

۲ـ روزی که مسلمان شد تعداد مسلمانان سی و نه نفر بود.

۳ـ وی پدر زن پیامبر ﷺ و پدر امّ‌المؤمنین حَفْصه است.

۴ـ روزی که به خلافت رسید پنجاه و پنج سال داشت.

۵ـ مدت خلافتش ده سال و شش ماه و چهار روز بود.

۶ـ در دوران خلافت او سرزمین‌های سوریه، عراق، فارس، بَرْقَه [ناحیه‌ای در لیبی] طرابلس غرب [پایتخت لیبی] آذربایجان و نهاوند و گرگان فتح شد.

۷ـ در زمان او دو شهر کوفه و بصره احداث شد. [به عنوان پادگان نظامی].

۸ـ عمر رضی‌الله‌عنه اولین کسی است که آغاز تاریخ مسلمین را هجرت رسول خدا ﷺ قرار داد و دفاتر تنظیم و ثبت امور مالی و اداری را ایجاد کرد و نماز تراویح را به جماعت خواند.

۹ـ وی در حجره‌ی امّ‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها در کنار پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی‌الله‌عنه به خاک سپرده شد.

۱۰ـ قبل از اسلام با قریبه و ام‌کلثوم دختر جرول ازدواج نمود و در دوره‌ی اسلام با زینب دختر مظعون، ام‌کلثوم دختر حضرت علی رضی‌الله‌عنه و

جمیله دختر ثابت و ام‌حکیم دختر حارث، و عاتکه دختر زید ازدواج نمود[۱] هنگامی‌که فوت کرد برخی از آنان در عقد نکاح او بودند.[۲]

۱۱- عمرﷺ دوازده فرزند داشت. شش پسر به نامهای: عبدالله، عبدالرحمٰن، زید، عبیدالله، عاصم، عیاض. و شش دختر به نامهای حفصه، رقیه، فاطمه، صفیه، زینب، و ام‌ولید.[۳]

اسم و لقب عمرﷺ

اسمش عُمَر پسر خَطّاب پسر نفیل پسر عبدالعُزّیٰ است. نسبش در کَعْب بن لؤی به پیامبرﷺ می‌رسد لذا از تیره‌ی بنی‌عدی و جزو قبیله‌ی قریش است.

کُنیه‌ی عمرﷺ أبوحفص است[۴] و لقبش فاروق. حَفْص به معنی بچه شیر است و پیامبرﷺ در جنگ بدر این کنیه را به او داد [و فاروق به معنی جدا کننده‌ی حق از باطل است] روزی که مسلمان شد رسول خداﷺ او را به این

(۱). نیز با سبیعه دختر حارث ازدواج کرد. سبیعه اولین زنی است که بعد از صلح حُدَیبیه مسلمان شد و چون آیه امتحان نازل شد پیامبرﷺ او را امتحان نمود و سپس مهریه‌اش را به شوهر سابقش داد و بعد عمرﷺ او را عقد کرد.
نگاه: اخبار عمر، اثر طنطاویَیْن. ص۳٦۳ ـ چاپ هشتم ـ چاپ مکتب اسلامی.

(۲) قریبه دختر ابی‌امیه که به زیبائی معروف بود خواهر ام‌سَلَمَه (ام‌المؤمنین) بود. و امّ‌کلثوم دختر عَمْرو. چون این دو زن با فاروق مسلمان نشده بودند هنگامی‌که در حدیبیه این آیه نازل شد «وَ لاٰ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ» «زنان کافر را در عقد نکاح خود باقی نگذارید» آیه ۱۰ سوره‌ی ممتحنة. فاروقﷺ هردو را طلاق داد. نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم. ملا عبدالله احمدیان ص٦٦۳ ـ مترجم.

(۳) در سیمای صادق فاروق اعظم آمده است که: فاروقﷺ چهارده فرزند داشته. نه پسر و پنج دختر. ص٦٦۴ ـ ملا عبدالله احمدیان ـ مترجم.

(۴) کُنْیه: اسمی است غیر از اسم اصلی شخص که در اول آن لفظ أب یا ابن یا أم یا بِنْت می‌آید و برای تعظیم و تکریم می‌گویند. مثلاً ابوالمعالی، ام‌کلثوم. فرهنگ عمید. مترجم.

نام ملقب کرد.(۱) و خداوند به واسطه‌ی او اسلام را عزت بخشید و حق را از باطل جدا ساخت. [زیرا با مسلمان‌شدن عمر رضی الله عنه دعوت اسلام آشکار شد].

محیط و ویژگی عمر رضی الله عنه

در مکه در پایتخت دینی عرب و در خانه‌ای که به قدرت و اقتدار معروف بود نشو و نما نمود، در دوران جاهلیت هرگاه در بین قریش و دیگران جنگی درمی‌گرفت خانواده‌ی او نقش سفیر و سخنگوی آنان را داشت، اگر قبیله‌ای ازقریش بیزاری می‌جست یا به آنان فخر می‌فروخت خاندان عمر رضی الله عنه به نمایندگی از قریش با آنان مقابله به مثل می‌کرد.

عمر رضی الله عنه مردی بود بسیار قد بلند، اگر در میان جمعی می‌بود بر آنان اشراف داشت گوئی که در بین آنان سوار بر مرکب است، پوستی گندمگون و آمیخته به سرخی داشت، زیبارو بود و دارای دست و پائی درشت، دو طرف پیشانی‌اش اندکی تاس بود، پر طاقت و سخت‌گیر، درشت هیکل و قوی بُنیه بود و صدائی پر طنین و بلند داشت [نوشته‌اند تا هزار متری صدایش را می‌شنیدند] شفاء دختر عبدالله درباره‌ی او می‌گوید: عمر رضی الله عنه چون سخن می‌گفت صدایش را همه می‌شنیدند و چون راه می‌رفت شتاب می‌کرد و هرگاه کسی را می‌زد او را دچار درد شدیدی می‌کرد، حقیقتاً او مردی زاهد و پارسا بود.(۲)

---

(۱) الریاض النضرة: ۱/۱۸۸.

(۲) جرجی زیدان مسیحی می‌نویسد: تقویٰ و پاکدامنی و زهد عمر مشهورتر از آنست که محتاج به تذکر باشد، به طور خلاصه باید دانست که عمر مؤسس دولت اسلامی بود و آن را بر محکمترین پایه‌ای استوار ساخت یعنی اساس دولت اسلام بر پایه‌ی عدل، تقویٰ، زهد، فنا شدن در راه حقیقت مستحکم نمود و کمتر در تاریخ چنین کسی یافت می‌شودکه از هر جهت جامع باشد و شاید در ابتدا این همه توصیف راجع به عمر رضی الله عنه مبالغه‌آمیز تصور شود ←

عمر رضی الله عنه در دوران جاهلیت

وی از باهوش‌ترین جوانان قریش و سرسخت‌ترین آنان بود، در سرگرمی‌ها و لهو لعب و عبادت مرسوم آن روز با آنان همراهی می‌کرد، شراب می‌نوشید و بت را پرستش می‌کرد(۱) و در سالهای اول رسالت، مسلمین را آزار می‌داد و با خواندن و نوشتن آشنا بود.

☜

اما همینکه به نتایج عملیات او توجه شود معلوم می‌گردد که مردی مثل عمر رضی الله عنه در تاریخ سابقه ندارد. نگاه: تاریخ تمدن اسلام - ص۲۲۱ و ۲۲۲ - مترجم.

و مرحوم دکتر علی شریعتی چنین می‌گوید:

حفصه زن پیغمبر و دختر عمر، بعد از آنکه اموال سرشاری از کشورهای اسلامی گشوده شده به مدینه سرازیر شد و دولت فقیر اسلامی را غنی ساخته بود: به عمر گفت: پدرا بهتر بود که جامه‌ای نرمتر از آن می‌پوشیدی و خوراکی بهتر از این می‌خوردی، خدا اکنون روزیمان را فراخ کرده است. عمر گفت: من خودت را قاضی قرار می‌دهم آیا فراموش کرده‌ای که رسول خدا در زندگی‌اش چه سختی‌ها تحمل می‌کرد و همچنین ابوبکر چگونه زندگی می‌نمود. عمر از اینگونه نمونه‌ها را از زندگی آنان به یاد وی آورد تا به گریه‌اش انداخت.

نگاه: دیالیکتیک توحیدی - دفتر ششم ص۹۳ مترجم.

(۱) عُمَر رضی الله عنه به خدای سنگی و بت‌پرستی چندان دلبستگی نداشت و همچون دیگران در منزل خود بت ویژه‌ای نداشت، و برای بتهای مکه نذر و قربانی نمی‌کرد، و هیچ‌کس نیز او را در بت‌خانه‌ها یا در حال پرستش بتها و ریختن اشک در پای آنها ندیده است و در رابطه با بتها جز قسم خوردن به آنها هیچ علاقه‌ی دیگری از او مشاهده نشده است [فاروق اعظم - هیکل جلد۱ - ص۲۶]. اما از اعمال موروثی آنچه به آنها شدیداً علاقه دارد عبارتند از: طواف کعبه، نذر یک شب در هفته برای اعتکاف در پیرامون کعبه [عبقریت عمر - عقّاد - ص۵۳۷]. و می خوارگی و حضور در میخانه‌های مکه و تمایل شدید نسبت به زنها، که اتفاقاً این دین جدید تا به حال با هیچ‌یک از اینها مبارزه نکرده است و بلکه برای طواف و اعتکاف تبلیغ هم کرده است، بنابراین عمر شخصاً با این دین جدید تضادی ندارد اما برای او غیر از مسائل شخصی مسائل مهمتری مطرح است. اتحاد شهر مکه، وحدت مذهبی اعراب و حراست از سنن ملی هزاران ساله‌ی اعراب... او را وامی‌دارد علیه دین جدید اقداماتی را آغاز نماید [عبقریت عمر - عقّاد ص ۵۳۷ و ۵۴۰ به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم ص۱۵ و ۱۶ - مترجم.]

اسلام آوردن عمر رضی الله عنه

هنگامی‌که رسول خدا ﷺ مبعوث شد بنا به اختلاف روایات، عمر رضی الله عنه سی سال یا بیست و هشت نُه سال داشته است. وی در سال ششم بعثت به آنگونه که در سیره‌ی نبوی مشهور است اسلام آورد(۱) و چون مسلمان شد

(۱) عمر بن خطاب از جمله کسانی است که در سال پنجم پیش از هجرت مسلمان شد. خواهرش فاطمه زن سعید بن زید بود، زن و شوهر هردو مسلمان شده بودند، اما اسلام خود را پنهان می‌کردند. نوشته‌اند روزی عمر رضی الله عنه شمشیر خود را برداشت و گفت: به سر وقت محمد می‌روم تا او را بکشم. در راه به مردی که نعیم بن عبدالله نام داشت رسید و نعیم چون از قصد او آگاه شد گفت: اگر محمد ﷺ را بکشی پسران عبدمناف تو را آسوده نخواهند گذاشت.

بهتر است به خانه بروی و ببینی خویشان تو به چه کار مشغولند. عمر رضی الله عنه پرسید چه می‌گوئی؟ نعیم گفت: خواهر و شوهر خواهرت به محمد گرویده‌اند. عمر رضی الله عنه خشمناک به خانه‌ی خواهر رفت. در آن وقت خبّاب بن أرّت در خانه‌ی سعید سوره‌ی طه را به زن و شوهر می‌آموخت. چون عمر رضی الله عنه به خانه داخل شد، خبّاب خود را پنهان کرد و فاطمه صحیفه را در زیر دامن خود نهاد. عمر رضی الله عنه پرسید: این چه بانگی بود؟ فاطمه گفت: چیزی نشنیدی. عمر رضی الله عنه گفت چرا شنیدم. شما به دین محمد« در آمده‌اید. سپس داماد خود را دشنام داد. فاطمه به یاری شوهر برخاست. عمر رضی الله عنه با ضربتی سر خواهر را شکست. فاطمه گفت: حالا که چنین است بدان که ما مسلمان شده‌ایم. هرچه می‌خواهی بکن! عمر از کاری که کرده بود پشیمان شد و به خواهر گفت: آنچه را می‌خواندید به من بده، فاطمه گفت: می‌ترسم آن را پاره کنی، عمر سوگند خورد که چنان نخواهد کرد. فاطمه طمع در مسلمان شدن عمر بست و به او گفت برادر! تو ناپاکی و دست هیچ ناپاکی به این صحیفه نباید برسد، عمر رضی الله عنه برخاست و خود را شست. فاطمه صحیفه را بدو داد. چون اندکی خواند گفت: چه سخنان نیکو و بلندی است. خبّاب چون این ستایش را شنید از نهان خانه بیرون آمد و گفت: عمر! می‌بینم خدا دعای پیغمبر ﷺ را درباره‌ی تو پذیرفته است، چه شنیدم می‌فرمود: خدایا اسلام را به ابوالحکم یا عمر یاری کن. عمر رضی الله عنه گفت: پس مرا نزد محمد ﷺ ببر. از آنجا به همراه خباب نزد محمد ﷺ رفت و مسلمان شد و مسلمانی خود را به قریش اعلام کرد. مسلمانی عمر را به صورتی دیگر نیز نوشته‌اند، چنانکه گویند وی به هنگام طواف، رسول خدا ﷺ را در نماز دید و آواز قرآنی را که می‌خواند شنید و در دلش اثر کرد و به دنبال پیغمبر ﷺ رفت و مسلمان شد.

نگاه: تاریخ تحلیلی اسلام ـ دکتر سید جعفر شهیدی ـ ص۴۱ و ۴۲ ـ مترجم.

صلابت و سخت‌گیری‌اش را علیه کافران به‌کار گرفت و با آنان مخالفت کرد و در برابرشان ایستادگی نمود و در این راه آزارها دید و شکنجه‌ها شد، پیش از او سی و نُه نفر مسلمان شده بودند و او چهلمین مسلمان بود، خداوند دعای پیامبرﷺ را در حق او اجابت فرمود، آنگاه که حضرتﷺ دعا کرد «**اللهمَّ اَعَزِّ اَلْإسلامَ بِأَحَبِّ الرجُلَيْنِ إليکَ ابی‌جهل بنِ هشام أو عمر بن الخطاب**»[1] «خداوندا با مسلمان شدن عَمْر بن هشام یا عُمر بن خطاب هرکدام که در نزد تو محبوب‌ترند اسلام را عزّت ببخش». و استجابت دعا در حق عمرؓ دلیل بر این است که خداوند او را دوست داشته و در نزد او باشرافت و باعزّت بوده است.

همراهی‌اش با رسول خداﷺ:

عمرؓ در همراهی با رسول خداﷺ نمونه‌ی مؤمنی است که به پروردگارش ایمان واثق دارد و مطیع رسول اوست و بر دشمنان اسلام سخت می‌گیرد، او در رعایت حق سخت‌گیر و به احکام و فرامین الهی بشدت پایبند و در تمام جنگها در رکاب پیامبرﷺ بود، رسول خداﷺ به گونه‌ای او را ستود که دلیل بر منزلت و بزرگی وی در نزد حضرتﷺ و بیانگر رنج و مشقتی است که در راه اسلام تحمل کرد. از جمله حضرت درباره‌ی او فرمود: «**إنّ الله جَعَلَ الحقَّ على لِسانِ عُمَرَ وَ قَلْبِهِ وَ فَرَّقَ اللهُ بِهِ بينَ اَلْحَقِّ واَلْباطِلِ**» «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر نهاد و به وسیله‌ی او

---

(۱) ترمذی: ۲۹۲/۲. گوید: حدیثی است حسن و صحیح. و در شرح المواهب: ۳۲۶/۱ و گوید: ابن‌حبّان آن را صحیح دانسته است. در الریاض: ۱ و گوید: ۱۹۷/۱ و گوید: امام احمد آن را روایت کرده و ابوحاتم صحیح دانسته است. [علی مرتضیؓ نیز آن را روایت کرده است. نگاه: سیره‌ی عمر بن خطاب اثر ابن‌الجوزی ص۱۲ و تاریخ کامل ابن‌اثیر جلد: ۹۶/۱ به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم ـ ملا عبدالله احمدیان ص۱۵ ـ مترجم.]

حق را از باطل جدا ساخت».[۱]

عمر رضی الله عنه عقلی وافر و رأی و نظری درست و استوار داشت، در سه مسأله قبل از اینکه حکم آنها نازل شود با قرآن حکیم هماهنگ بود: ۱ـ حرام کردن شراب قبل از نزول حکم تحریم آن، که پس از مدتی آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی مائده نازل شد ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّما الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصابُ وَالْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشيطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُم تُفْلِحون﴾ «ای مؤمنان! می‌خوارگی و قمار بازی و بتان و تیرها (و اوراقی که برای بخت آزمائی به‌کار می‌برید همه از لحاظ معنوی) پلیدند و عمل شیطان می‌باشند پس، از پلیدی دوری کنید باشد که رستگار شوید».

۲ـ عدم قبول فدیه از اسیران جنگ بدر، که در تأیید رأی او آیه نازل شد.[۲]

۳ـ به رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیشنهاد کرد که همسران حضرت صلی الله علیه و سلم حجاب بر خود گیرند که در تأیید رأی او آیه نازل شد.[۳]

---

(۱) ترمذب به شماره ۳۶۸۲ آن را روایت کرده و صحیح می‌داند. و ابوداوود به شماره ۲۹۶۲ روایت کرده است.

(۲) در نخستین غزوه‌ی اسلامی (بدر) هفتاد نفر از سران کفر و مزدوران آنها بدست مسلمانان اسیر می‌شوند و در جلسه‌ی مشورتی که برای تعیین تکلیف آنها تشکیل گردید فاروق مصرّانه رأی می‌دهد که همه‌ی آنها راگردن بزنند اما به اقتضای رأی اکثریت مسلمانان همه‌ی آنها را در مقابل فدیه آزاد کردند. طولی نکشید که وحی بر پیامبر نازل گردید و رأی فاروق تأئید شد ﴿ما كانَ لِنبيٍّ أنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حتّى يُثْخِنَ فى الارض تُريدونَ عَرَض الدنيا والله يُريدُ الآخرةَ واللهُ عزيزٌ حَكيمٌ﴾ انفال: ۶۷ «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره یابد، شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید در صورتی که خداوند سرای آخرت را برای شما می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است». نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم ـ ص ۹۰ ـ مترجم.

(۳) فاروق به پیامبر صلی الله علیه و سلم پیشنهاد می‌کند که به همسران خویش دستور دهد حتی به موقع درخواست و نیاز مایحتاج خود رو در روی مردان نامحرم قرا نگیرند و مردان نامحرم نیز

[البته عمرؓ موافقات دیگری نیز با قرآن کریم دارد: الف: پیشنهاد فاروق دربارەی مُصَلّیٰ قرار دادن مقام ابراهیم که آیه ۱۲۵ سورەی بقره در تأیید آن نازل شد. ب: دعای فاروق دربارەی نزول حکم اجازه گرفتن بچه‌ها و دیگران برای ورود به منازل و اتاق استراحت، که آیەی ۵۸ سورەی نور در تأیید آن نازل شد. ج: فاروق قاطعانه افترا و افک بر امّ‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها را رد کرد و به حضرتﷺ عرض کرد «هٰذا بُهتانٌ عظیمٌ» که در آیەی ۵۱ سورەی نور خداوند گفتار فاروق را تأئید کرد و فرمود: ﴿سبحانک هذا بُهتانٌ عظیمٌ﴾. نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم ص۹۱ الی ۹۶ ـ مترجم].

چون رسول خداﷺ رحلت کرد عمرؓ بسیار دلتنگ شد و خیلی بی‌تابی نمود، تا آنجا که گمان داشت رسول خداﷺ فوت نکرده است بلکه به دیدار خداوند رفته است و بار دیگر به نزد مردم بازمی‌گردد و لذا اعلام کرد هرکس بگوید محمدﷺ فوت کرده است گردنش را خواهد زد.(۱)

بدینسان تا پیامبرﷺ در قید حیات بود عمرؓ در سخت‌گیری بر مشرکان و منافقان، نمونه بود. اگر می‌دید کسی عملاً یا قولاً قصد جسارت و بی‌ادبی به حضرتﷺ را دارد، می‌گفت ای رسول خداﷺ اجازه بفرما تا گردن این منافق را قطع کنم.

پیامبرﷺ مژده بهشت را به او داد و وی یکی از ده نفر مشهور به عشرەی

☜

خواست خود را در پشت در و پرده (حجاب) درخواست نمایند. و طولی نکشید وحی بر پیامبرﷺ نازل شد و پیشنهاد فاروق تأئید گردید. ﴿و اذا سَألتُموهُنَّ متاعاً فَاسْألوهُنَّ مِنْ وراء حجاب﴾ احزاب ۵۳ «هنگامی‌که چیزی از وسائل منزل به امانت از زنان پیغمبر خواستید آن را از پس پرده درخواست کنید». نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم ص۹۱ ـ مترجم.

(۱) این حالت نشانەی علاقەی شدید عمرؓ به پیامبرﷺ است زیرا گاهی از نظر روانی انسان نمی‌تواند تا مدتی مرگ عزیز از دست رفته‌اش را باور کند. مترجم.

مُبَشَّرَة است[۱] و همین کرامت و شرافت در نزد خداوند او را بس است که چون پیامبرﷺ رحلت کرد از او راضی و خشنود بود.

نقش عمر رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه

در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه عمر رضی الله عنه وزیری صادق و یاوری دلسوز بود. روزی که مسلمانان در سقیفه‌ی بنی‌ساعده [بعد از رحلت پیامبرﷺ درباره‌ی جانشینی حضرتﷺ] دچار اختلاف شدند خداوند دلهای آنان را با بیعت عمر رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه متحد کرد و [در آن شرایط حساس] این بیعت الهامی الهی بود، زیرا بعد از عمر رضی الله عنه انصار و مهاجر همه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و البته ابوبکر رضی الله عنه نیز شایسته‌ترین فرد برای این مسئولیت خطیر بود. چرا که پیامبرﷺ به هنگام احتضار، ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان پیش نماز تعیین کرد و همه از این عمل دریافتند که او برای تصدّی امور دنیوی آنان نیز شایستگی دارد. بنابراین بیعت عمر رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه فضیلتی است برای او چون اختلاف را زدود و موجب اتحاد مسلمین گشت و منجر به تشکیل دولت نوپای اسلام گردید.

صلابت و قدرتی که عمر رضی الله عنه در زمان رسول خداﷺ داشت در زمان ابوبکر رضی الله عنه نیز به‌کار گرفته شد. ابوبکر رضی الله عنه مردی بود بردبار و بسیار مهربان، متانت و گذشت او بر دیگر صفاتش غلبه داشت، بنابراین به مردی قدرتمند و سرسخت چون عمر نیاز بود تا با بردباری و رأفت ابوبکر رضی الله عنه درآمیزد و موجب شوکت و اقتدار دولت گردد، عمر رضی الله عنه توانست چنین

(۱) جامع الاصول: ۵۵۸/۸ و ما بعد آن [عشره‌ی مبشره ده نفر از یاران برجسته‌ی پیامبرند که حضرتﷺ بهشتی بودن آنها را اعلام کرد این ده نفر عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمٰن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده جراح، و سعید بن زید].

نقشی را ایفا کند، از این‌رو ابوبکرﷺ با او رایزنی می‌کرد و رأیش را به‌کار می‌بست. روزی ابوبکر دستور انجام‌کاری را داد، عمر از انجام آن ممانعت کرد، پس به نزد ابوبکرﷺ آمدند و گفتند: به خدا قسم نمی‌دانیم آیا تو خلیفه‌ای یا عمر؟ ابوبکرﷺ گفت إن شاء الله خواهد بود.[(۱)]

به خدا سوگند این بیعت عطیّه‌ای از عطیّات عظمت اسلامی بود که خداوند اراده فرمود بعد از پیامبرﷺ مژده‌ی خیری برای مسلمانان و همه مردم جهان باشد. عمرﷺ در روز سقیفه به ابوبکرﷺ چنین می‌گوید: تو بافضیلت‌تری و ابوبکرﷺ در پاسخ می‌گوید: و تو از من قوی‌تری... عمرﷺ می‌گوید: قدرت من با فضیلت تو مؤثر و کارساز است. و به این گونه دو بزرگ مرد برای ساختن کاخ جاودان دولت اسلامی دست همکاری به هم دادند... فضیلت و بردباری و خردمندی و درایت ابوبکر صدیقﷺ همراه با قدرت و توان و صلابت و هیبت فاروقﷺ.

عمرﷺ در دوران خلافت:

فاروق خلافت را زمانی به عهده گرفت که جامعه به شدت نیازمند مردی چون او بود، مسلمانان درگیر جنگی سخت با ایران و روم بودند و سرزمین‌هائی که فتح شده بود نیازمند والیانی پرهیزگار و باذکاوت بود، که می‌بایستی در دوراندیشی و پاکدامنی و نبوغ در قانونگذاری و اداره‌ی امور

---

(۱) عبید در کتاب الاموال ص ۲۷۶ به نقل از اخبار عمر ص۱۱۶ نقل می‌کند که ابوبکرﷺ با نوشتن فرمانی یک قطعه زمین خالصه را به طلحهﷺ داد و طلحهﷺ فرمان را برای امضاء به نزد فاروقﷺ آورد، فاروقﷺ گفت: من آن را امضاء نمی‌کنم، چرا این قطعه زمین برای تو باشد مگر یکایک مسلمانان یک قطعه زمین دارند؟ طلحهﷺ به نزد ابوبکرﷺ برگشت و گفت خلیفه تو هستی یا عمر؟ ابوبکرﷺ گفت بلکه عمر و چون او موافق نبوده زمین مال تو نیست. نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم ص۱۳۸ ـ مترجم.

همچون عمر رضی الله عنه باشند چون اعراب فاتحی که دنیا به آنها روی آورده بود با این خطر بزرگ مواجه بودند که به مرور زمان به دنیا علاقمند شوند و مبارزه و زندگی جهادی را کنار نهند و سرگرم لذایذ و زرق و برق و رفاه شوند.

فاروق رضی الله عنه که امر خلافت را عهده‌دار شد شگفت‌انگیزترین نتایج و آثار را در تاریخ اسلام به ثبت رساند:

ـ جنگ با ایران و روم که در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز شده بود را ادامه داد و مسلمانان، مصر و شام و عراق و ایران را فتح کردند.

ـ سیستم حکومتی را سروسامان داد و دبیرخانه و دفاتر تنظیم امور مالی و اداری را تأسیس کرد، و مستمری و حقوق افراد را مقرر نمود، خراج سرزمین‌های فتح شده را به بهترین شیوه و تدبیر وصول کرد و در نظامی قانونمند با نبوغ وافری که در وضع قوانین داشت به بهترین وجهی که بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم تاریخ سراغ ندارد نیازهای حکومت اسلامی را برآورده و تأمین کرد. و بر کشورهائی که فتح شد با درآمیختن قدرت و رحمت، و دوراندیشی و ملایمت و تسامح و عدالت حکم راند، بگونه‌ای که کشورداری او در بین تمام ملت‌ها ضرب‌المثل گشت. تاریخ انسانیت حاکمی عادل و با رأفت، و نامداری جاودان چون او را کم دیده و شناخته است.

برجسته‌ترین جنبه‌های عظمت عمر بن خطاب رضی الله عنه

۱ـ دفاع از عقیده:

زمانی که فاروق رضی الله عنه به اسلام معتقد نبود بر مسلمین سخت می‌گرفت زیرا آنان از عقیده‌ی او و عقیده‌ی آن روز عرب برگشته و مرتد بودند، وی از هیچ وسیله‌ای برای دفاع از بت‌پرستی و اذیت و آزار مسلمانان دریغ

نمی‌کرد، تا اینکه مسلمان شد، حماسه‌ای نیرومندتر از آنچه که از دین موروثی خود دفاع می‌کرد برای دفاع از دین جدید در او نشأت گرفت و بعد از اینکه به پیامبرﷺ گروید در برابر جماعت قریش در جلو کعبه ایستاد و با صدای رسا و بلندش اعلام کرد که او از بت‌پرستی دست کشیده و به اسلام گرویده است، و این در حالی بود که در آن موقع مسلمانان اسلام خود را پنهان می‌داشتند، مردم به او حمله‌ور شدند و او را زیر ضربات خود گرفتند و او نیز آنان را می‌زد، تا اینکه دائی‌اش ابوجهل برخاست و او را در پناه خود گرفت و مردم از او دست کشیدند، اما چون دید دیگر مسلمانان را می‌زنند، گفت: چگونه رواست آنچه که به مسلمانان می‌رسد به من نرسد؟ سپس به نزد دائی‌اش آمد و پناهندگی او را ردکرد، مردم مجدداً بر سر او ریختند... تا اینکه خداوند اسلام را عزت و قدرت بخشید.

۲ـ پایبندی شدید عمرؓ به حق:

در پیمودن راه حق نرمش و مدارا، تواضع و ملایمت با دوست و آشنا را نمی‌شناخت. در رابطه با اسیران جنگ بدر که از بزرگان و سرکردگان قریش بودند رأی فاروق این بود که گردن همه را بزنند تا مشرکان بترسند و دشمنان خدا و رسولش به کیفر برسند. و در صلح حدیبیه با شرایطی که رسول خداﷺ با آن موافقت کرد موافق نبود، زیرا آن را مایه‌ی خواری و ضعف مسلمانان می‌دانست، سپس به نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ آیا ما بر حق نیستیم و آنان باطل؟ حضرتﷺ فرمود: آری. عمرؓ گفت: آیا کشته‌های ما بهشتی نیستند و کشته‌های آنها دوزخی؟ پیامبرﷺ گفت: آری. عمرؓ گفت پس چرا ذلت را به دین خود راه دهیم؟ آیا در حالی‌که خداوند در بین ما و آنان حکم نکرده باشد بازگردیم؟! پیامبرﷺ فرمود: ای پسر خطاب من فرستاده‌ی خدا هستم و هرگز حکم خدا را ضایع نمی‌کنم.

سپس عمر رضی الله عنه به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و آنچه راکه به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفته بود به او نیز گفت. ابوبکر رضی الله عنه هم همان جواب پیامبر صلی الله علیه وسلم را به او داد.

و هنگامی‌که خالد بن ولید رضی الله عنه در جنگ با کسانی‌که مرتد شده بودند زن مالک بن نویره را به عقد خود درآورد و قبیله‌ی مالک را با وجود اینکه مجدداً مسلمان بودن خود را اعلام کرده بودند از دم تیغ گذراند، عمر رضی الله عنه بشدت خشمگین شد و با اصرار از ابوبکر رضی الله عنه خواست که خالد را قصاص کند، تا اینکه ابوبکر رضی الله عنه او را اینگونه آرام کرد: خالد در تأویل و برداشت خود اشتباه کرده است [او گمان نموده که اظهار مجدد اسلام آنان از روی ترس و برای فرار از کشته شدن است] بنابراین شمشیری را که خداوند بر مشرکان آهیخته در غلاف نمی‌کنم.

۳ـ فروتنی‌اش در برابر رهبری:

با وجود اینکه آنچه راکه باور داشت حق می‌دانست و سخت پایبند آن بود، اما در عین حال وقتی می‌دید پیامبر صلی الله علیه وسلم درکار خود مصمم است فروتن و مطیع بود اگرچه آن کار مخالف رأی او بود. اینگونه موضعگیری سخت و شدید عمر رضی الله عنه را در صلح حدیبیه دیدیم لکن در نهایت مطیع امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم شد و راضی گشت به آنچه که او راضی است.

در موضعگیری علیه خالد بن ولید رضی الله عنه نیز چنین بود، چون دید که ابوبکر رضی الله عنه او را در آنچه انجام داده است معذور می‌داند، کوتاه آمده و سکوت کرد.

و نیز دیدیم که وی در جنگ با کسانی‌که از دین برگشته بودند با ابوبکر رضی الله عنه مخالف بود، زیرا معتقد بود با کسی که مسلمان است [و فقط از پرداخت زکات سر باز می‌زند] نمی‌توان جنگید، اما ابوبکر رضی الله عنه جنگ با آنان را واجب می‌دانست، در نهایت چون عمر رضی الله عنه دید که ابوبکر رضی الله عنه به

عنوان رهبر مصمم به جنگ با آنان است اولین کسی بود که پذیرفت و اطاعت کرد.(۱)

۴ـ رحمت و رأفت فاروق با مردم:

با وجود این شدت و صلابتی که عمرؓ در پایبندی به حق داشت، با مردم و ضعفاء و بینوایان مهربان و بارأفت بود و با آنان همدردی می‌کرد، نمونه‌ی وی در تاریخ کم است، و چون مسلمانان بیم آن داشتند که در هنگام خلافت بر آنان سخت گیرد، برای آنان خطبه‌ای خواند و در بخشی از آن گفت: بدانید که آن شدت و سخت‌گیری را که شما از آن بیم دارید دوچندان خواهم کرد، اما این شدت متوجه کسانی است که بر مسلمانان ستم و تعدّی نمایند ولی آنان که اهل دیانت و میانه‌روی و درستکاری باشند من از همه‌ی آنان نرمخوترم من هرگز کسی را که بر دیگری ستم یا تعدی نماید به حال

---

(۱) قال ابوهُرَیرةؓ: لَمّاتُوُفّیَ رسولُ‌اللهِ ﷺ و کان ابوبکرؓ و کَفَرَ مَنْ کَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ فقال عُمَرُؓ کَیْفَ تُقاتِلُ الناسَ و قد قالَ رَسولُ‌اللهِ ﷺ: اُمِرْتُ أنْ اُقاتِلَ الناسَ حتی یقولوا: لاإلٰهَ‌إلاالله، فَمَنْ قالَها فَقَد عَصَمَ مِنّی مالَهُ وَ نَفْسَهُ إلاّ بِحَقِّهِ، وَ حِسابُهُ علیٰ‌اللهِ، فقال ابوبکرؓ: واللهِ لَاُقاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بینَ الصَّلاةِ والزَّکاةِ، فإنّ الزکاةَ حقُّ المالِ، واللهِ لَوْ مَنَعُونی عَناقاً یُؤَدُّونَها الیٰ رسولِ‌اللهِ ﷺ لَقاتَلْتُهُمْ علیٰ مَنْعِها. قال عُمَرُؓ فوَاللهِ ما هو إلاّ أنْ قد شرَحَ‌اللهُ صدرَ ابی‌بکر فَعَرَفْتُ أنَّهُ الحَقُّ.

«ابوهریرهؓ می‌گوید: چون پیامبرﷺ رحلت کرد و ابوبکرؓ خلیفه شد، و عده‌ای از اعراب کافر شدند، عمرؓ گفت: چگونه با این مردم می‌جنگی در حالی‌که پیامبرﷺ فرمود: مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا اینکه لااله‌الاالله را بر زبان آورند، پس هرکس شهادتین را گفت مال و جانش در امان است جز در صورتی که حقی بر گردن او باشد و حساب او با خداست. ابوبکرؓ گفت: به خدا قسم با هرکسی که بین نماز و زکات فرق بگذارد می‌جنگم، زکات حقی است بر مال که باید پرداخت شود، به خدا سوگند اگر بزی را [که به عنوان زکات] به پیامبرﷺ استرداد نموده‌اند امروز منع کنند با آنان خواهم جنگید عمرؓ گفت به خدا سوگند این تصمیم قاطع به دلیل آن است که خداوند قلب ابوبکر را وسعت و روشنی بخشید و متوجه شدم که برحق است».

نگاه: اللؤلؤ والمرجان فیما اتّفق الشیخان ترجمه‌ی ابوبکر حسن‌زاده جلد۱ ص ۴۰. مترجم.

خود رها نخواهم کرد، تا اینکه یک طرف چهره‌اش را بر خاک نهم و پایم را بر طرف دیگر صورتش نهم تا اینکه مطیع حق گردد اما برای پاکدامنان و صالحان [چنان فروتنم که] صورتم را بر خاک می‌نهم.

این مهربانی و دلسوزی عمر رضی الله عنه است، مهربانی مردی نیرومند و دوراندیش و عادل، نسبت به کسانی‌که مستحق لطف‌اند، لطف و رأفت رهبری ناصح برای ملت و دینش. و از این‌رو شبها بیدار می‌ماند در حالی‌که مردم در خواب بودند و از درماندگان و تهیدستان و بینوایان دلجوئی و رسیدگی می‌کرد، شاید همه‌ی شما قصه‌ی آن زنی که سنگ را می‌سائید تا کودکان گرسنه‌اش گمان کنند که مادر برایشان غذا فراهم کند و به خواب روند؛ شنیده باشید... تا اینکه فاروق رضی الله عنه سر رسید و دید آنچه را که باید می‌دید، سپس خود آرد و روغن آورد و غذا را آماده کرد و به کودکان خوراند تا اینکه سیر شدند و به بازی پرداختند.(۱)

---

(۱) جلال‌الدین فارسی از برادران شیعه راجع به رسیدگی عمر رضی الله عنه به حال درماندگان و بیچارگان چنین می‌نویسد: عمر رضی الله عنه در اداره‌ی اقتصاد مردم و رسیدگی به حال تنگدستان و به سامان آوردن زندگی آنان تا حد زیادی تحت تأثیر احکام اسلام بود و از پیامبر صلی الله علیه و سلم سرمشق گرفته بود. عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه شهادت گرانبهائی در این خصوص داده که شخصیت شاهد ارزش آن را چند برابر کرده، زیرا وی عموی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یار وفادار علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و مخالف عمر رضی الله عنه بوده است، شهادت وی بسیاری از روش سیاسی و اقتصادی آن دوره را روشن می‌سازد. می‌گوید: شبی تیره و تار بقصد دیدار امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه از خانه بیرون آمدم در نیمه‌ی راه مردی بیابانی را دیدم که جامه‌ام را گرفته، میکشد و می‌گوید: عباس! همراه من بیا. خوب نگاه کردم دیدم امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه است. بعد از سلام پرسیدم: این وقت شب کجا می‌روی؟

گفت: امشب می‌خواهم از محله‌های اعراب و چادرهایشان بازدید کنم.

شب ظلمانی بود. او از جلو و من از دنبال روانه بودیم، در میان خیمه‌های صحرانشینان می‌گشت و سرکشی می‌کرد. چیزی نمانده بود بازدید و سرکشی تمام شود که ناگاه چشممان به چادری افتاد، زنی سالخورده در آن بود با کودکانی خُرد که بر گردش می‌نالیدند و ...

☞

می‌گریستند، و اجاقی در برابرشان و دیگی جوشان بر آن، پیرزن کودکان را دلداری می‌داد که: آرام باشید آرام باشید! بچه‌های عزیزم، کمی صبر کنید، غذا بپزد تا بخورید، همان دُور ایستادیم. هی به پیرزن نگاه کرد و هی به بچه‌هایش. خیلی ایستادیم، گفتم: چرا ایستاده‌ای؟ بیا برویم. گفت تا غذا نکشد و به بچه‌هایش ندهد و آرام نگیرند نخواهم رفت.

همانطور ایستاده بودیم، خیلی طول کشید. ترسیدم ما را ببیند و به ما مظنون شود. بچه‌ها همچنان ناله می‌کردند و می‌گریستند و پیرزن هی می‌گفت: آرام باشید! آرام باشید! بچه‌های عزیزم! کمی صبر کنید، غذا بپزد تا بخورید!

عمرﷺ به من گفت: بیا برویم و از او بپرسیم [چرا به بچه‌ها غذا نمی‌دهد] او از جلو و من از دنبال او به چادر درآمدیم. عمرﷺ گفت: سلام، خاله جان! پیرزن با خوشروئی جواب سلامش را داد، بعد از او پرسید: بچه‌ها چرا اینطور فریاد می‌کنند و می‌گریند؟

ـ از بس گرسته‌اند.

ـ چرا غذا نمی‌ریزی تا بخورند؟

ـ توی دیگ مگر چیست تا بخورند؟ در دیگ چیزی جز «کودک فریب» نیست، مگر به این وسیله از فرط گریه به خواب روند. چیزی ندارم بدهم تا بخورند.

عمرﷺ نزدیک دیگ رفت، به درون آن نگریست، دید مشتی ریگ است که پیمانه‌ای آب بر آن ریخته است. حیران پرسید: مقصودت از این کار چیست؟

ـ این کار را کردم تا خیال کنند چیزی در دیگ برای خوردنشان می‌پزم. تا بدین وسیله سرگرم شوند و به خواب روند.

ـ چرا حال و وضعت چنین است؟

ـ کس و کاری ندارم. نه برادر دارم، نه پدر و نه همسر.

ـ چرا حال و ضع خود را به امیرالمؤمنین عمر بن خطاب نگفتی تا مواجبی برایت از خزانه تعیین کند؟

ـ خدا عمر را بکشد! به خدا سوگند او به من ظلم کرده است.

عمر چون این سخن را شنید سراپایش لرزید، پرسید:

ـ خاله جان! عمر بن خطاب چه ظلمی به تو کرده است؟

ـ چرا، به خدا سوگند به من ظلم کرده است. زمامدار موظف است از حال هریک از افراد رعیت بازپرسد و باخبر باشد، شاید کسی چون من یافت شود، بی‌بنیه و پربچه، بی‌یاور و بی‌مددکار، تا لوازم زندگی‌اش را فراهم سازد و از خزانه‌ی عمومی مواجبی بقدر خوراک خود و بچه‌ها و خانواده‌اش مقرر کند.

☜

☞

ـ عمر از کجا حال تو را بفهمد و بداند که چنین تنگدست و پربچه‌ای؟ تو موظف بودی که به نزد او بروی و اوضاع و احوالت را برایش شرح دهی.
ـ نه به خدا سوگند، زمامدار موظف است که از احتیاجات مردم تحت اداره‌اش باخبر باشد.
ـ راست می‌گوئی خاله جان! بچه هایت را سرگرم نگهدار تا الآن برگردم .
از چادر بیرون آمدیم سه پاره از شب گذشته بود. به راه افتادیم. سگها پارس می‌کردند و من آنها را می‌راندم. تا به انبار دولتی رسیدیم. عمر رضی الله عنه در انبار را گشود و به درون رفت. به من گفت: بیا تو، به چپ و راست نگریست تا کیسه‌ای آرد یافت. به من گفت: کیسه را بر شانه‌ام بگذار. بر شانه‌اش نهادم. با اشاره دستور داد تو هم آن خیک روغن را بردار. درب انبار را قفل کرد و برفتیم. آرد از سر و رویش می‌ریخت.
تا به نیمه‌ی راه رسیدیم از فرط سنگینی بار توانش نمانده بود، زیرا راه بس دور بود. پیشقدم شدم و گفتم: پدر و مادرم فدایت! را کیسه را بر دوش من فرو نه. گفت:
ـ به خدا نمی‌شود. تو بار جرائم و ستم‌هایم را در روز قیامت به دوش نخواهی گرفت. آگاه باش عباس! که کشیدن کوههای آهن و سنگینی‌اش بر من خوشتر است از اینکه ظلمی کم یا زیاد بر این پیرزن رود که مجبور شده کودکانش را با ریگ سرگرم دارد. وه، چه گناه بزرگی! زود باش برویم تا شاید پیش ازآنکه طفلکان به خواب روند رسیده باشیم. بنا کرد به تند رفتن و من همراهش، از شدت خستگی نفس‌نفس می‌زد تا رسیدیم به چادر پیرزن، کیسه‌ی آرد را فرو انداخت و خیک روغن را در برابرش نهادم. پیش آمده دیگ را برگرفت و وارونه کرد، روغن را در آن ریخت و آرد را به کنارش کشید. دید آتش دارد خاموش می‌شود، از پیرزن پرسید که هیزم داری؟ با اشاره گفت: بله فرزندم آنجاست. عمر رضی الله عنه برخاست کمی هیزم آورد. تر بود، کمی از آن در اجاق ریخت و دیگ را بر آن نهاد و مشغول افروختنش شد. به خدا می‌دیدم که دود از لابلای تارهای ریشش بیرون می‌رود و همچنان می‌دمید تا بیفروخت، روغن داغ شد با چوبی که در دست داشت آن را به هم می‌زد و با دست دیگر آرد می‌ریخت تا بپخت، کودکان همچنان به گردش می‌نالیدند، بعد پیرزن را گفت تا ظرفی آورد. غذا را در ظرف ریخت و لقمه در دهان طفلان گذاشت تا همه سیر شدند و شادان. کم‌کم به بازی پرداختند تا به خواب فرو رفتند. عمر رضی الله عنه در این وقت رو به پیرزن کرد و گفت:
ـ خاله جان! من از بستگان امیرالمؤمنین عمرم، وضعت را برایش شرح خواهم داد. فردا به دارالخلافه پیش من بیا، مرا خواهی دید، کارت روبراه خواهد شد.
بعد با پیرزن خداحافظی کردیم و آمدیم. به من گفت: عباس! لحظه‌ای که پیرزن را دیدم که کودکانش را با ریگ سرگرم داشته می‌خواباند احساس کردم که کوهها از جا کنده شده و روی
☜

و شاید شگفت‌انگیزترین کار فاروق رضی الله عنه در شفقت و مهرورزی به مردم، موضعگیری او در خشک‌سالی سال هجدهم هجری در حجاز است، که معروف به عامُ الرّماده یا سال خاکستر است، قحطی شدیدی که نه ماه به طول انجامید، تا آنجا که حیوانات وحشی به مردم پناه می‌آوردند، و مردم کانالهای زیرزمینی موش صحرائی را می‌کندند تا حشرات درون آن را بخورند.

عمر رضی الله عنه از والیان دیگر استانها درخواست کمک و ارسال خواروبار و آذوقه کرد و آنان نیز کمکهای خود را روانه‌ی حجاز کردند. آن سال فاروق رضی الله عنه از فرط اندوه و غمِ مسلمین نحیف شد و رنگ چهره‌اش تیره گشت، به طوریکه مردم می‌گفتند: اگر خداوند ما را از خشکسالی نجات نمی‌داد عمر رضی الله عنه از غم و اندوه مردم جان به جان آفرین تسلیم می‌کرد... از دیگر شهرهای اسلامی کاروانهای آرد و روغن و گوشت به مدینه فرستاده شد، فاروق رضی الله عنه همه را در بین مردم تقسیم می‌کرد و خود از آن نمی‌خورد و فقط روغن زیتون و نان جُوین می‌خورد و می‌گفت: با خود عهد کرده‌ام گوشت و روغن حیوانی نخورم تا همه‌ی مسلمانان کاملاً سیر نشوند.

۵ـ ذکاوت فاروق رضی الله عنه در اداره‌ی حکومت:

عمر رضی الله عنه به شدت عملکرد کارگزارانش را کنترل می‌کرد و با دقت استانداران را انتخاب می‌نمود، معیار دادن مسئولیت به افراد در نزد او

☞

کمرم قرار گرفته است. تا آنها را غذا خوراندم و دیدم که نشسته و با هم بازی می‌کنند و می‌خندند، آن وقت احساس کردم که آن بار سنگین از پشتم فرو افتاد.

چون به خانه رسیدم به من گفت داخل شوم و خواب شبانگاهمان را کردیم، صبح پیرزن بیامد و برای او و فرزندانش از خزانه‌ی عمومی مواجبی ماهانه مقرر کرد که هر ماهه می‌گرفت.

نگاه: انقلاب تکاملی اسلام جلد اول ص۴۴۹ الی ۴۵۳ ـ انتشارات آسیا ـ مترجم.

لیاقت و شایستگی بود، بدون اینکه به امور دیگری چون عبادت و پارسائی توجه کند. او خود می‌گفت: «مردی را می‌خواهم اگر در بین مردم بود و حاکم آنان نبود چنان عمل کند گوئی که امیر و حاکم آنان است و اگر حاکم آنان بود چنان عمل کند که گوئی فردی از آنان است». مردانی مثل عمروبن‌عاص و معاوية بن ابی‌سفیان و مغیرة بن شعبه (رضي الله عنهم) را به‌کار گماشت و به‌کسانی چون علی، طلحه، زبیر، عثمان (رضي الله عنهم) که بافضیلت‌تر از آنا بودند کاری نسپرد زیرا آنان در امور اجرائی کارآمدتر از اینان بودند و از عمر رضي الله عنه بیشتر حساب می‌بردند و هرگاه کسی را به کاری می‌گماشت دستورالعملی برای او می‌نوشت و تعدادی از مهاجران و انصار را بر آن شاهد می‌گرفت و هرگاه کارگزارانش را به ولایات می‌فرستاد به آنان چنین می‌گفت: «من شما را به عنوان زور گویانی جبار مأمور نکرده‌ام بلکه به عنوان امامانی پارسا به شما مأموریت می‌دهم، مسلمانان را نزنید و آنان را خوار ننمائید و مدت طولانی به جهاد نفرستید که دور از خانواده دچار فتنه و گناه شوند، و آنان را از جهاد باز ندارید به اینگونه به آنان ستم نکنید».

از سخنان اوست که: «من از اینکه فردی را به‌کار گمارم در حالی‌که کسی بهتر و قویتر از او باشد أبا دارم».

فاروق رضي الله عنه هر سال در موسم حج با کارگزاران خود نشستی عمومی داشت تا از اوضاع و احوال سرزمین‌های اسلامی و نحوه‌ی اداره‌ی آنها مطلع شود. آگاهی و اطلاع او از عملکرد کارگزارانی که در سرزمین‌های دور بودند همانند کسانی بود که در نزدیکی او بسر می‌بردند، بگونه‌ای که کارگزاران و فرماندهان و قاضیان او پیش خود می‌پنداشتند که از دید و نگاه عمر رضي الله عنه پوشیده نیستند و او از جزئی‌ترین و بزرگترین مسائل آنها باخبر است.

فاروق بازرسان خود را بدون اینکه والیان مطلع باشند به تمام شهرها می‌فرستاد تا از زبان مردم عملکرد کارگزاران را ارزیابی کنند گوئی که مردم با دیدن بازرسان خود عمر رضی الله عنه را می‌دیدند، و به این شیوه در عهد وی کارها به بهترین وجهی که خود او می‌خواست عادلانه و منصفانه باشد و همه‌ی مردم سعادتمند باشند، انجام گرفت.

۶ـ نبوغ عمر رضی الله عنه در قانونگذاری:

فاروق رضی الله عنه قانون‌دان و عالم به دین خدا بود و در فهم اسرار قوانین شرع بسیار فهیم و در استنباط معانی آیات و احکام الهی تیزهوش و تیزبین بود. مقدار مالی که از سهم زکات به عنوان «مؤلَّفَةُ القلوب» به بعضی از افراد داده می‌شد قطع کرد و به آنان چنین گفت: «این مقدار مال را پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمانی که اسلام ضعیف بود به شما [نو دینان] می‌داد اما حالا که اسلام به یاری خداوند قدرتمند و باعزت است [و شما نیز از جاهلیت دور و کاملاً با اسلام آشنا شده‌اید] اگر مایلید بر دین خدا باقی بمانید و اگر می‌خواهید کفر ورزید».

و در سالی که خشک‌سالی شد به دلیل گرسنگی ناشی از آن حد سرقت را منع کرد، و هرگاه برده‌ای از ستم اربابش یا اذیت و آزار او شکایت می‌کرد برده را آزاد می‌نمود.

این چنین عمر رضی الله عنه در میان صحابه رضی الله عنهم و تابعین و سپس امامان مجتهدی که بعداً ظهور کردند در رأس مکتبی قرار گرفت که به مکتب اهل رأی (عقل) شناخته شد. وی نقشی بزرگ در فقه اسلامی و تسهیل آن بر مردم داشت. درود و رحمت خداوند بر او و خدایش از او راضی و خشنود باد و در ازای کوششی که نمود و نصایحی که کرد و عدالت و حقی که بپا داشت و پایه‌های مستحکم تمدنی که برافراشت و اصول و قواعد استواری که وضع نمود خداوند پاداش جزیل به او ارزانی دارد.

سخنان جاودان فاروق رضی الله عنه

روزی که به خلافت رسید در بخشی از سخنانش چنین گفت «خداوند شما را به وسیله‌ی من می‌آزماید و مرا به وسیله‌ی شما، و پس از دو یار محبوبم مرا در میان شما باقی گذارد، به خدا قسم امورات شما را یا خود شخصاً انجام می‌دهم یا آن را به افراد صادق و امین واگذار می‌کنم، اگر به خوبی عمل کردند به نیکوئی با آنها رفتار می‌کنم و اگر بد عمل کردند آنان را مجازات می‌کنم». «از جمله حقوق شما بر من این است که جان شما را به خطر نیندازم و مرزهایتان را رها نسازم و چون به جهاد اعزام شدید تا وقتی‌که بر می‌گردید خانواده‌هایتان را سرپرستی نمایم».

بعد از اینکه خالد بن ولید رضی الله عنه را از فرماندهی سپاه عزل کرد به استانداران خود نوشت: «من خالد را به خاطر انجام گناه یا خیانت از فرماندهی عزل نکردم بلکه چون مردم شیفته‌ی او شده بودند از آن بیم داشتم که به او وابسته شوند و موجب تفرقه گردند، لذا خواستم که بدانند خداوند خالق [هر استعداد و توانی] است و در دام فتنه و آشوب گرفتار نگردند».

و هنگامی‌که سعد ابن ابی‌وقاص را به جنگ عراق فرستاد به او چنین نوشت: «از اینکه مردم به تو بگویند دائی رسول خدائی و یار پیامبری، به خود مغرور نگردی و از خدا غافل نشوی، مسلماً خداوند بدی را با بدی نمی‌زداید ولی بدی را با نیکی محو می‌کند، بدان بین خدا و احدی از بندگانش هیچ رابطه و نسبتی جز اطاعت و بندگی نیست، تمام مردم از گرانمایه و فرومایه در نزد خداوند یکسانند و همه بنده‌ی او هستند و فقط با فضیلت از هم برتری می‌یابند».

همراه با عمر بن خطاب رضی الله عنه

اولین خطبه‌ی فاروق رضی الله عنه:

قرآن را تلاوت کنید تا با آن شناخته شوید و به قرآن عمل نمائید تا از پیروان آن باشید، و خود را ارزیابی کنید قبل از اینکه شما را مورد سنجش قرار دهند. و خود را برای قیامت کبری آراسته و مزین کنید، آن روزی که در محضر خداوند حضور می‌یابید و هیچ رازی از شما پوشیده نمی‌ماند، همانا هیچ‌کس در معصیت و نافرمانی خداوند حقی بر دیگری ندارد، بدانید که ثروتهای عمومی و بیت‌المال در نزد من چون مال یتیم است، اگر بی‌نیاز بودم از بیت‌المال استفاده نخواهم کرد و اگر نیازمند بودم در حد نیاز و به نیکوئی از آن استفاده خواهم کرد.[(۱)]

بخشی از خطبه‌ی فاروق: «ای مردم! گاهی طمع، فقر است [زیرا فرد احساس رضایت نمی‌کند]. و گاهی قطع امید [از متاع دنیا] توانگری است، همانا شما ثروتی را انباشته می‌کنید که نمی‌خورید و به مصرف نمی‌رسانید، و چیزهائی را آرزو می‌کنید که دست نایافتنی است، و در این سرای غرور مدتی بسر می‌برید، شما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودید و وحی و دستورات الهی را اخذ کردید، هرکس چیزی در دل نهان دارد به همان نیتی که دارد مکافات می‌شود و هرکه چیزی را آشکار کند بنا به آنچه آشکار نموده مکافات می‌شود، پس بهترین اخلاق و رفتار خود را برای ما نمایان سازید، چراکه فقط خداوند به اسرار درون آگاه است، پس اگر کسی رفتاری را انجام داد و گمان نمود که در باطن قصد خیر دارد او را تصدیق نمی‌کنیم [بلکه بر مبنای فعلی که انجام داده با او برخورد می‌کنیم] و هرکس به نیکی با ما برخورد کند به او گمان خیر می‌بریم. آگاه باشید که گاهی بخل نوعی نفاق

(۱) دینوری از شعبی آن را روایت کرده است. حیاة الصحابه: ۴۴۲/۳.

است، پس در راه خدا انفاق کنید ﴿خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.(۱) «برای خود خیری انفاق کنید و هرکس خود را از بخل و خسّت بازدارد همانا آنان رستگارند».

ای مردم جایگاه خود را نیکو نمائید و کارهایتان را اصلاح کنید و از پروردگارتان پروا نمائید».(۲)

خواسته‌های خود را کنترل و محدود کنید:

نفس را از آرزوها و خواسته‌هایش بازدارید چرا که بسیار آرزومند و پرشهوت است و اگر آن را کنترل نکنید بشدت گرفتارتان می‌کند، البته کنترل نفس مشکل است اما سرانجامش نیکو و خوش است، و انجام باطل سهل است اما سرانجامش وخیم و ناخوش است. گناه نکردن بسی بهتر است از درمان نفس با توبه، و چه بسا نگاهی که بذر شهوت را در دل به‌کارد، و شهوتی یک‌ساعته اندوه و حسرتی طولانی بیارآورد».(۳)

نهان و آشکار:

و از جمله اموری که به آن توصیه نمود:

«خود را و کسانی که با تو هستند را به انجام کار خیر عادت بده و خود نیز آغازگر آن باش. بدان هر عادتی را وسیله‌ای است و وسیله‌ی خیر صبر است. سپس بر مصائب و منافعی که به تو می‌رسد صبور باش، صبر موجب خوف از خدا می‌گردد و خوف از خدا از دو امر حاصل می‌شود: یکی در فرمانبرداری از خدا و دیگری در پرهیز از معصیت و نافرمانی او، مسلماً هرکس دنیا را دشمن دارد و آخرت را دوست داشته باشد از خداوند اطاعت می‌کند، و هرکس عاشق دنیا و به آخرت بی‌علاقه باشد از خداوند

---

(۱) سوره‌ی تغابن آیه‌ی ۱۶.
(۲) حیاة الصحابه: ۴۵۰/۳ ـ که آن را از تاریخ طبری ۲۸۲/۳ نقل کرده است.
(۳) العقد الفرید: ۱۶۰/۲ و صبح الأعشی: ۲۱۴/۱.

نافرمانی می‌کند، بدانید دلها را حقایقی است که خداوند ایجاد کننده‌ی آن است، برخی از این حقایق نهان هستند و بعضی آشکار، اما آنچه که نسبت به حق آشکار است ستایش‌گر و ذم کننده‌ی آن یکسان است، و اما آنچه که نهان است نشانه‌ی آن سخنان حکمت‌آمیز و میزان محبت در میان مردم است. پس به این خاطر که در نزد مردم محبوب باشید زاهدانه زندگی نکنید، حتی پیامبران نیز از خداوند می‌خواستند که آنان را در میان مردم محبوب نمایند، همانا اگر خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد او را محبوب مردم می‌کند و اگر بنده‌ای را دشمن دارد مردم را دشمن او می‌گرداند، پس منزلت خود را در نزد خداوند به میزان منزلتی که در نزد مردم داری از جمله آنانکه در کارها با تو مشارکت می‌کنند در نظر بگیر و ارزیابی کن».

خطرناک‌ترین دشمن برای سپاهیان گناه است:

به سعد ابن ابی‌وقاص و لشکریانی که با او بودند چنین نوشت: «...اما بعد: ای سعد تو و سپاهیانت را به رعایت تقوای الهی در همه حال سفارش می‌کنم، همانا بهترین ساز و برگ در برابر دشمن، تقوا است و قوی‌ترین طرح و نقشه در جنگ پرهیزگاری است، چه بسا مسلمین به سبب معصیتِ دشمن، پیروز گردند، زیرا اگر رعایت تقوا و داشتن ایمان نبود ما از آنان قوی‌تر نبودیم چون نه تعداد ما به اندازه‌ی آنان است و نه امکانات و ساز و برگ آنها را داریم، پس اگر در انجام گناه با آنان برابر باشیم، مسلماً آنها از نظر قدرت مادی از ما برترند، و اگر ما به برکت ایمان و تقوا بر آنان پیروز نگردیم قطعاً با قدرت و امکاناتمان پیروز نخواهیم شد، آگاه باشید که ملائکه‌ی خدا بر شما مأمورند و از آنچه که می‌کنید آگاهند، پس از آنها شرم کنید و خود را به گناه نیالائید در حالی‌که در جهاد در راه خدائید، چنین

نگوئید که دشمنان ما از ما بدترند و اگر گناه کنیم بر ما مسلط نمی‌شوند، چه بسا ملتی قوی اسیر قومی بدتر از خود شوند، همانطور که بر بنی‌اسرائیل - به خاطر نافرمانی از خداوند کفار مجوسی مسلط شدند ﴿فَجَاسُوا خِلَٰلَ الدِّيارِ وكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾[۱] «و برای بدست آوردنتان خانه‌ها را تفتیش می‌کنند و این وعده قطعی است».

از خدای متعال یاری و تسلط بر نفس خویش را درخواست کنید همانگونه که پیروزی بر دشمن را از او می‌طلبید. از خداوند آن را برای خود و شما مسألت می‌نمایم».[۲]

می‌گویم (مؤلّف) این نامه از جمله امور مهم و واجبی است که هر دعوت کننده‌ی بسوی خداوند عزوجل باید آن را حفظ کند، و هر رهبر و فرمانده‌ای باید از آن پند گیرد. ای کاش آنانکه در حال حاضر در کشورهای عربی گرد هم می‌آیند و در صدد یافتن سلاحی برای دفاع از سرزمین خود هستند این نامه را می‌خواندند و بدان عمل می‌کردند، در این صورت مطمئن می‌شدند که برای ملت و ارتش باید سلاح روحی و اخلاقی قبل از سلاح مادی فراهم گردد. همانا فاروق رضي الله عنه در این نامه از عالم جاودانگی به کسانی‌که می‌خواهند برای حفظ برتری قوا، در تهیه‌ی تسلیحات با اسرائیل مسابقه دهند اعلام می‌کند: مسلمانان! اسلحه‌ای که با آن کسری و قیصر را شکست دادیم فراموش نکنید در حالی‌که کسری و قیصر بسیار قوی‌تر از شاریت و غوریون... بودند، با آن سلاح بود که شام و عراق... را فتح کردیم در حالی‌که دولت‌های آن روز بسیار قوی‌تر از اسرائیل امروز بودند... سلاح تقوا و فرمانبرداری از خدا را فراموش نکنید...

---

(۱) سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۵.

(۲) اخبار عمر - اثر طنطاوِیین - ص۲۲۵ چاپ هشتم - مکتب اسلامی.

و به یاد داشته باشید که قبل از اینکه بخواهید بر گروههای اسرائیلی پیروز شوید باید بر خودخواهی و شهوات و کینه‌ها و سرکشی‌های خود پیروز شوید.

[این بحث را با سخنان مرحوم دکتر علی شریعتی به پایان می‌بریم. دکتر شریعتی می‌گوید: عمر وقتی به پیغمبر گروید که وی هنوز در خانه‌ی ارقم مخفی بود و با سی و نه تن که تمام پیروانش را تشکیل می‌دادند در حکومت وحشت و شکنجه و خطر می‌زیست، در تمام دوران نبوت پیغمبر، همه جا با او بود و از نزدیکترین اصحاب وی به شمار می‌رفت. پیغمبر دختر او (حفصه) را به زنی گرفت و شخص علی، دختر خود (ام‌کلثوم) را به همسری او داد. او اسلام را به یک قدرت بزرگ جهانی بدل کرد و کمر قوی‌ترین امپراطوریهای شرق و غرب را شکست و اسلام را بر ایران و مصر و فلسطین و... حاکمیت بخشید، او وارث پرشکوه‌ترین امپراطوری‌ها و سلطنت‌های زمین شد و همچون یک ژنده پوش فقیر می‌زیست. پیاده راه می‌رفت و بر خاک می‌خفت. او فرزندش را، که به شراب خوردن در مصر، محکوم شده بود، به دست خود تازیانه زد می‌گریست و می‌زد. با شگفتی از او پرسیدند: چرا گریه می‌کنی و چرا می‌زنی؟

گفت: عُمَر قاضی می‌زند و عُمَر پدر می‌گرید.

و وقتی هم در بستر مرگ افتاده بود، شرطی را که با شورای انتخاب خلیفه گذاشت، این بود که، فرزند او - عبدالله را که به زهد معروف بود - کاندیدای جانشینی او نکنند. چنین کسی چگونه حق‌کشی می‌کند؟ برخلاف وصایت پیغمبر عمل می‌کند، به مسلمانان خیانت می‌کند؟ خاندان پیغمبر را محروم می‌سازد؟ حق علی را غصب می‌کند؟... نگاه: قاسطین، مارقین، ناکثین ص۱۵۵ و ۱۵۶].

عثمان بن عفّان رضی الله عنه

شرح حال او در چند سطر:

۱ـ پنج سال بعد از عام‌الفیل به دنیا آمد.

۲ـ پنجمین نفری بود که مسلمان شد.

۳ـ موقعی که پیامبر رحلت کرد وی پنجاه و هشت سال داشت.

۴ـ به دلیل آنکه دو دختر رسول خدا ﷺ را به همسری برگزید متمایز از دیگر صحابه است. این دو دختر که ام‌کلثوم و رقیه بودند قبل از پیامبر ﷺ زندگی را بدرود گفتند.

۵ـ از جمله اقدامات مهم و جاودان وی جمع‌آوری قرآن در یک کتاب و با یک قرائت بود.(۱)

---

(۱) دکتر محمود رامیار از برادران تشیع می‌نویسد: عثمان رضی الله عنه در آغاز سال بیست و چهارم هجری، خلافت را عهده‌دار شد. در آن سالها فتوحات اسلامی روی به پیش داشت. هر روز هزاران تن روی به اسلام می‌آوردند و شهری تازه گشوده می‌شد... آنها ناگریز بودند که قرآن را فراگیرند و نماز بخوانند و از احکام و فرامین آن آگاه‌باشند. در آن سالهای نخست این دشواری به مراتب زیادتر بود. آنها چنان می‌خواندند که می‌توانستند، و طبیعی است که هر روز غلط و لحن در کلام عرب رو به ازدیاد می‌شد. اینجا بود که عثمان بن عفان رضی الله عنه به حق نگران شده بود. قرآن خواندن عجم و ناتوانی آنها در تلفظ درست و فهم معنی، آنها را به تکلّف انداخته بود و این او را سخت نگران می‌داشت... از طرف دیگر قرائت‌ها مختلف بود

ادامه

۶ـ در اول محرم سال ۲۴ هجری به خلافت رسید.

۷ـ هنگامی‌که عهده‌دار امر خلافت شد هفتاد سال داشت.

۸ـ در سال ۳۵ هجری در هجدهم ذی‌الحجه به شهادت رسید.

۹ـ هنگام شهادت ۸۲ سال داشت.

۱۰ـ مدت خلافتش ۱۲ سال بود.

۱۱ـ چون آشوبگران ستمگر مانع تشییع جنازه‌اش شدند، او را شبانه در قبرستان بقیع در قطعه زمینی که خود خریده بود و به بقیع ملحق کرده بود، دفن کردند.

۱۲ـ با هشت زن ازدواج کرد، هنگام فوت چهار زن در عقد او بودند، بنام: فاخته: أمّ‌البنین، رمله، نائله.

☞

و هر سامان و شهر روی به قرائتی آورده بود... در مسجد کوفه بر سر قرائت این یا آن امام دسته‌بندی می‌شد. در مدینه علنی همدیگر را کافر می‌خواندند... کار بحث و مجادله و گفتگو در کلام خدا کم‌کم به خونریزی و قتال می‌کشید و چه بسا اختلافی که در کتب یهود و نصارا پیش آمد، در کمین دین اسلام نیز بود. همانطور که حُذیفة بن یَمان آن را پیش‌بینی کرد... هنوز بیشتر یاران پیامبر و حاملان قرآن در قید حیات بودند. مصحفی که ابوبکرﷺ به دست زید بن ثابت تهیه کرده بود هنوز در جعبه‌ای در خانه‌ی حفصه زوجه‌ی رسول خداﷺ و دخت عُمرﷺ موجود بود. عثمان اندیشناک چاره‌ای می‌اندیشید. و انجمنی تشکیل داد... بلاشر [خاور شناش] اذعان می‌کند: «در این مطلب که اعضای این انجمن نسبت به مسئولیت خود احساس عمیقی داشته‌اند، برای هیچ‌کس جای تردید نیست»... بدین کیفیت قرآن از جانب این انجمن تدوین گشت و چون از این تدوین فراغت یافتند عثمانﷺ دستور داد تمام آن کتیبه‌ها و نوشته‌ها، استخوانها، سنگهای نازک سپید، چرمها، سفالها و الیاف خرمائی را که صحابه آورده بودند و آیات قرآنی بر آنها نوشته شده بود بسوزانند یا با آب بشویند تا ریشه‌ی نزاع و اختلاف به کلی از میان برود و همه‌ی مسلمانان یک پارچه و یک دسته به یک متن واحد و یک کلام چنگ زنند و از هر لغزش و اختلافی که بر سر دیگران فرود آمد، مصون و محفوظ مانند... علامه‌ی حِلّی نیز نقل می‌کند که عثمانﷺ قرآن را به امضاء علی رسانده است.

نگاه: تاریخ قرآن ـ چاپ دوم انتشارات امیر کبیر از ص۴۰۷ الی ۴۴۴ ـ با تلخیص. مترجم.

۱۳ـ وی نُه پسر و هشت دختر داشت. اسامی پسران او: عبدالله اکبر، عبدالله اصغر، عَمْرو، عُمَر، خالد، ولید، سعید، عبدالملک.

۱۴ـاسم او: عثمان، پسر عفّان ابن ابی‌العاص ابن امیه ابن عبدالشمس ابن عبدمَناف اموی از قبیله‌ی قریش است.

۱۵ـ زمان تولدش: پنج سال بعد از رسول خدا ﷺ در مکه متولد شد و هنگام بعثت ۳۵ سال داشت.

۱۶ـ خصوصیات جسمانی وی: مردی بود چهار شانه و زیباروی و دارای پوستی لطیف و گندمگون، ریشش پرپشت و سرش تاس و شانه‌هایش بزرگ بود.

مسلمان شدن عثمان رضی الله عنه

در جاهلیت مردی پاکدامن و شریف و بخشنده و دارای اخلاق نیک و پسندیده بود. در میان مردم به خردمندی و برتری رأی شهرت داشت. چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را به اسلام دعوت نمود پذیرفت و در حضور رسول خدا ﷺ مسلمانی خود را اعلام کرد، لذا او از اولین پیشگامان اسلام است. چون عمویش حَکَم از مسلمان شدن او مطلع شد دست و بازوی او را با طناب بست و به او گفت: آیا از دین پدرانت برگشته‌ای و دین جدید را پذیرفته‌ای؟ به خدا سوگند رهایت نمی‌کنم تا از این دین جدید دست برداری! عثمان رضی الله عنه گفت: به خدا قسم دست از اسلام بر نخواهم داشت و آن را رها نخواهم نمود. چون حَکَم از او ناامید شد رهایش کرد و به حال خود گذاشت.

همراه با پیامبرﷺ

در کنار پیامبرﷺ همچون مؤمن مخلصی بود که جان و مال و راحتی‌اش را در راه خدا و رسولش نثار می‌کند. اندکی بعد از اینکه مسلمان شد حضرتﷺ رقیّه دخترش را به عقد او در آورد. سپس عثمان همراه با همسرش رقیّه و پنج زن و ده مرد به حبشه هجرت کرد و قبل از هجرت رسول خداﷺ به مدینه به مکه بازگشت و از جمله‌ی کسانی بود که همراه با همسرش به مدینه هجرت نمود. در تمام مجالس و در همه‌ی جنگها همراه با رسول خداﷺ بود جز در جنگ بدر، زیرا رقیّه به شدت مریض بود و پیامبرﷺ اجازه داد که در مدینه بماند و از او مراقبت نماید. حضرتﷺ سهم او را از غنائم بدر مانند کسانی‌که حضور داشتند تعیین فرمود. چون پیامبرﷺ به غزوه غَطَفان رفت عثمان‌رضی‌الله‌عنه را در مدینه تا هنگام بازگشت جانشین خود کرد. جنگ اُحُد که پیش آمد رقیّه [بر اثر همان بیماری] فوت کرد. حضرتﷺ ام‌کلثوم دختر دیگرش را به عقد او درآورد و از این‌رو به ذی‌النورَیْن یعنی صاحب دو نور معروف شد. و در صلح حُدیبیّه به عنوان سفیر پیامبرﷺ به نزد قریش رفت تا به آنان اطمینان دهد که رسول خداﷺ قصد جنگ ندارند بلکه فقط می‌خواهند خانه‌ی خدا را زیارت کنند، قریش او را بازداشت کرد و در بین مسلمانان شایع شد که عثمان‌رضی‌الله‌عنه کشته شده است. پس رسول خداﷺ تصمیم گرفت با قریش بجنگد، حضرتﷺ مسلمانان را به بیعت فرا خواند که تا دم مرگ در راه خدا همراه او باشند. سپس حضرتﷺ یک دستش را بلند کرد و فرمود: این هم دست عثمان، و آن را مانند کسی‌که بیعت می‌کند بر دست دیگر خود زد. در جنگ تبوک عثمان‌رضی‌الله‌عنه در تجهیز لشکر اسلام همتی والا نمود و کمک بسیار کرد [تا آنجا که] رسول خداﷺ در زمان حیات شریفش مژده بهشت را به وی داد،

و از برجستگان یاران رسول خدا ﷺ شد؛ آنانکه با بذل مال و سعی خود در راه نشر اسلام و تثبیت پایه‌های آن با حضرت ﷺ همکاری و مشارکت نمودند.

همراه با ابوبکر و عمر (رضی‌الله‌عنهما):

عثمان رضی الله عنه در زمان ابوبکر و عمر (رضی‌الله‌عنهما) از جمله‌ی مردان بزرگ حکومت و از زمره‌ی کسانی بود که در مسائل مهم با او مشورت می‌نمودند و در مصائب و پیش آمدهای دشوار به او تکیه می‌کردند. وی در کمک مادی و معنوی به دولت اسلامی و دو یار پیامبر ﷺ مضایقه ننمود. تا اینکه بعد از شهادت عمر رضی الله عنه خود عهده‌دار امور شد.

عثمان رضی الله عنه در زمان خلافت:

در بین شورای شش نفره‌ای که عمر رضی الله عنه از بزرگان صحابه رضی الله عنهم تشکیل داد، عثمان رضی الله عنه به عنوان خلیفه برگزیده شد.[۱] در شش سال اول خلافت وی مسلمین در رفاه و آسایش بسر بردند، فتوحات ادامه یافت و قلمرو حکومت اسلامی توسعه یافت. خَزر (ناحیه ترک) فتح شد و در خراسان و قُهستان و طخارستان نفوذ کردند.[۲] و تفلیس و قبرس را فتح نمودند، و اولین ناوگان جنگی دریائی مسلمانان پی‌ریزی شد. این فتوحات ادامه یافت تا آنجا که دولت اسلامی به قدرتی دریائی مبدل گشت. به تدریج

---

(۱) اعضای این شورا عبارت بودند از: عثمان بن عفان ـ علی ابن ابیطالب ـ سعد بن ابی‌وقاص ـ عبدالرحمن بن عوف ـ زبیر بن عوام ـ طلحة بن عبیدالله.
(۲) قهستان: نام ناحیه‌ای از خراسان در قسمت جنوبی فردوس و طبس [دایرةالمعارف ـ حسن عمید]. طخارستان: نیز از شهرهای خراسان قدیم بوده است. رک: اخبار الطوال. ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی ص۴۰۲ ـ مترجم.

آشوب آغاز شد و در شش سال دوم خلافت کار مسلمین مختل شد و با شهادت خلیفه در خانه‌ی خود بدست یکی از سردمداران سنگدل آشوب، این دوره خاتمه یافت.

این فتنه ابتدا با دسیسه‌های عبدالله بن سبأ یهودی آن ستم‌پیشه‌ای که تظاهر به دوستی و ولایت علی رضی الله عنه و گرفتن انتقام از عثمان رضی الله عنه می‌کرد آغاز شد و راجع به سیاست و کارگزاران وی به نشر اکاذیب پرداخت و در بین مردم عوامِ شهرهائی چون کوفه و بصره و مصر جایگاه مناسبی برای دروغهای خود یافت. و تعدادی شرور و خواهان ریاست و مردم نومسلمان به او گرویدند، کسانی‌که عثمان رضی الله عنه را و پیشگامی او را در اسلام نمی‌شناختند و شاهد رنج و تلاش او در به ثمر رسیدن دعوت اسلام نبودند در حالی‌که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از او خشنود بود و مژده‌ی بهشت را بدو داد. و این گونه دوز و کلک آن یهودی با مطامع دنیوی و سبک‌سری جوانان و فراموش شدن آداب برخورد با رهبری و یاران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و پیشگامان اسلام دست به دست هم داد و هرکدام به نحوی در ایجاد آشوبی بزرگ که با کشته شدن خلیفه‌ی مسلمین و صحابی جلیل‌القدری که بیش از هشتاد سال داشت به هم کمک کردند و منجر به تفرقه‌ی مسلمانان و از بین رفتن اتحاد و ایجاد گروهها و احزاب گوناگون شد، در حالی‌که به [فرموده قرآن کریم] ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ «هر گروهی به آنچه که خود داشت دلشاد بود».

به تدریج عوامل فتنه شدت یافت تا آنجا که خانه‌ی خلیفه‌ی مظلوم را از هر سو محاصره کردند، ابتدا مردم عوام را در شهرها علیه فرمانداران خود شوراندند تا امنیت را مختل کنند و موجب هرج و مرج را موجب شوند، سپس با نوشتن نامه به مردم هر شهری از اوضاع نابسامان دیگر شهرها

دورغهائی را منتشر کردند به گونه‌ای که مردمی که این اخبار را می‌شنیدند باورشان می‌شد که ستم و هرج و مرج در آن شهر فراگیر شده است، و همه‌ی آن را متوجه‌ی امیرالمؤمنین عثمان رضي الله عنه دانستند، تا اینکه کاملاً توده‌ی مردم را به هیجان آوردند و به بهانه‌ی انجام مراسم حج در مدینه مقر خلافت تجمع کردند تا آن را محاصره نموده و کار شوم و برنامه‌ریزی شده‌ی خود را اجرا نمایند، اوباشان مصر و کوفه و بصره از جهات گوناگون مدینه را محاصره کردند، علی رضي الله عنه به نزد آنان رفت و با آنان بحث و مناظره کرد و دلائل شورش آنان را رد کرد و افترائات و تعرضات آنان را نسبت به خلیفه روشن نمود، و آنان نیز تظاهر کردند که قانع شده‌اند لذا علی رضي الله عنه به شهر برگشت و صحابه رضي الله عنهم مطمئن شدند که فتنه خاتمه یافته است.(۱) اما شبانه به مدینه یورش بردند و آن را اشغال کردند و در همه‌ی جای آن پراکنده شدند و شورش علیه خلیفه را علنی کردند. عثمان رضي الله عنه راجع به دلائل شورش آنان با آنها بحث کرد و برایش معلوم شد که یک عامل سبب نافرمانی و طغیان آنها نشده است بلکه خواهان درهم شکستن حکومت اسلامی‌اند.

اهم ایراداتی که بر عثمان رضي الله عنه گرفتند عبارتند از:

۱ـ گفتند که نماز را در منی کامل خواندی در حالی‌که رسول خدا صلى الله عليه وسلم و ابوبکر و عمر (رضی‌الله‌عنهما) آن را به قصر خواندند. عثمان رضي الله عنه پاسخ داد

---

(۱) لیکن مردانی از بنی‌امیه که محرم راز خلیفه‌اند (مانند مروان بن حکم که پسرعمو و داماد و منشی خلیفه است) کار را بر او تباه می‌سازند، و بعضی از فرمانداران را محرمانه به کشتن و دار زدن و شکنجه‌ی مردم دستور می‌دهند، لیکن شورشیان این فرمان محرمانه را که بدون اطلاع خلیفه و با مُهر او مهر شده است بدست می‌آورند و به مدینه بازمی‌گردند. رک: آئینه‌ی اسلام ـ دکتر طه حسین ـ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ص۲۰۶ ـ مترجم.

که: من در شهری قدم نهادم که خانواده‌ام در آن مقیم است و نیز در بین حاجیان کسانی بودند که تازه مسلمانند، بیم آن داشتم که گمان کنند نماز در منی همیشه دو رکعت است از این‌رو نماز را کامل خواندم. سپس رو به جماعت کرد و گفت آیا چنین نیست؟ گفتند: آری.

۲ـ گفتند: تو مراتعی را که مالک داشته است ملک حکومت قرار دادی و چریدن شتران بیت‌المال و گوسفندان دیگر مسلمانان را در آن مباح کردی. عثمان رضی الله عنه جواب داد: این کار را به خاطر مسلمانان انجام داده‌ام نه به خاطر خودم، زیرا نه شتری دارم و نه گوسفندی، در حالی‌که وقتی به خلافت رسیدم در میان عرب بیشترین شتر را داشتم اما امروز جز دو شتر که برای سفر به حج نگه داشته‌ام نه گوسفندی دارم و نه شتری. سپس از آنان سؤال کرد: آیا چنین نیست؟ گفتند آری.

۳ـ گفتند: تو قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری کردی، در حالی‌که در مصحف‌های متعددی بود، ـ به خدا سوگند اگر عثمان هیچ‌کاری جز جمع‌آوری قرآن در یک کتاب و با یک قرائت انجام نمی‌داد همین یک کار برایش کافی بود اما کینه و نادانی، این خدمت جاودانه‌ی او را به ایراد و نقص مبدل کرد ـ عثمان رضی الله عنه پاسخ داد قرآن یکی است و از طرف خدای واحدی نازل شده است و من نیز در جمع‌آوری آن تابع ابوبکر رضی الله عنه بودم. بعد پرسید آیا چنین نیست؟ گفتند: آری.

۴ـ گفتند: تو عده‌ای جوان کم سن و سال را برای انجام امور به عنوان فرماندار و استاندار برگزیده‌ای. پاسخ داد: من گروهی را که توانمند و شایسته هستند به کار گماشته‌ام و اینهائی که اینجا هستند هم‌شهری و همکار آنانند از ایشان راجع به آنها سؤال کنید. پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز اسامة بن زید را که جوان بود به عنوان فرمانده‌ی مهاجران و انصار برگزید. و بعد پرسید: آیا چنین نیست؟ گفتند: آری.

۵ـ گفتند: تو بعضی از خویشاوندان خود را مسئول امور کرده‌ای. پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و سلم هم بعضی از خویشاوندان خود را مسئول کرد، اگر امام و رهبر بعضی از خویشان صالح و خیرخواه و کاردان خود را به کار گمارد ایرادی بر او نیست.

به اینگونه عثمان رضی الله عنه آنان را ملزم نمود که تابع دلیل و برهان باشند. و اگر قصدشان از شورش اصلاح و اجرای حق بود به او گوش می‌دانند و اطاعتش می‌کرند. اما ـ همانطور که عثمان رضی الله عنه نیز در برخی از خطبه‌هایش به آن اشاره نمود ـ آن تازه مسلمانان زشتکار و سردمدار فتنه که شیطان به بهانه‌ی مبارزه با ستم و انجام اصلاحات فریبشان داد، به ملت جفا کردند و دولت اسلامی را تضعیف و تباه ساختند، و شکافی را در اسلام بوجود آوردند که بعدها نیز ترمیم و اصلاح نشد. این ستمگران خانه‌ی خلیفه را محاصره کردند و او را از حضور در مسجد منع نمودند و آب و غذا را از او بازداشتند، در حالی‌که عثمان آنان را به خدا سوگند داد که همراهی‌اش را با پیامبر صلی الله علیه و سلم و رنجهائی را که در راه اسلام دیده و اموالی را که در راه خدا و مسلمین صرف کرد به یاد آورند!! اما یاغیان ستمگر از زمره‌ی کسانی نبودند که سابقه‌ی عثمان رضی الله عنه و فداکاریهایش آنان را به خود آورد، زیرا کسی در بین آنان نبود که فضیلت پیشگامی در اسلام را داشته باشد تا منزلت پیشگامان آن را درک کند، و خود اهل فداکاری و انفاق در راه خدا نبودند تا فداکاری و انفاق کنندگان را به یاد آورند، لذا محاصره خانه را ادامه دادند. خلیفه تمام صحابه و خویشاوندان خود را از اینکه مسلحانه با شورشیان برخورد کنند منع کرد تا مبادا خون مسلمانی بدست او ریخته شود، تا اینکه از او خواستند از خلافت کناره‌گیری کند، اما عثمان رضی الله عنه از درآوردن پیراهنی که خداوند بر او پوشانده بود و از بین بردن امانتی که مسلمانان بر

عهده‌ی او نهاده بودند خودداری کرد، زیرا آنها عده‌ای یاغی بودند نه نماینده‌ی مسلمانان، بنابراین نظرشان معتبر نبود.

خلیفه [چون چنین دید] از سایر شهرها درخواست کمک کرد، شورشیان از بیم اینکه از بصره و شام نیروی کمکی برسد و دستشان رو شود و تلاش‌هایشان از بین برود، از دیوار خانه بالا رفتند و درها را آتش زدند، و سنگدلی ستمگر با شمشیر بر سر عثمان رضی الله عنه زد در حالی‌که کتاب خدا را تلاوت می‌کرد، و نائله همسر باوفا و نیکوکارش خواست که با دست مانع ضربه‌ی شمشیر شود که انگشتان دستش قطع شد، سپس ظالم دیگری بر او حمله برد و ریشش را گرفت و چون قصاب سرش را شکافت و روح خلیفه‌ی مظلوم بسوی خدا عروج کرد، و سردمداران فتنه، خود را مورد لعن و نفرین مردی هشتاد و دو ساله قرار دادند، هشتاد و دو سالی که انفاق و نیکوکاری هر روز آن در راه خدا بیشتر از تمام عمر آن جنایتکاران سیه روز بود، این جانیان سیاه‌بخت به این جنایت اکتفا نکردند بلکه تمام اسباب و اثاثیه‌ی منزل را غارت نمودند و بعد از آن نیز اموال عمومی و بیت‌المال را به تاراج بردند و به اینگونه مردم مدینه از قتل خلیفه باخبر شدند، این جنایت در هیجده‌ام ماه ذی‌الحجه در سال ۳۵ هجری رخ داد، روزی که آغازگر حوادث شومی در تاریخ اسلام و مسلمین بود [و جنگهای داخلی متعدد و کشتارهای فراوانی را به دنبال داشت].

از آنچه که راجع به علل و عوامل ایجاد این آشوب و مراحل آن بیان کردیم چند پند و عبرت را می‌آموزیم:

الف: آشوبگران همواره بنام اصلاحات، جوانان و جاهلان را برانگیخته و می‌شورانند، با وجود اینکه اصلاحات ـ اگر قصدشان اصلاح باشد ـ با از بین بردن اتحاد و ایجاد دو دستگی و گشودن باب فتنه و آشوب، به طوریکه

دشمنانی که آرزوی جنگ با مسلمین را و فریب آنان را دارند، از آن استفاده کنند، امکان‌پذیر نیست.

ب: اگر یاران پیامبرﷺ از همان ابتدای آشوب احتیاط می‌کردند و تصمیم بر یاری خلیفه‌ی مظلوم می‌گرفتند، فتنه در نطفه خاموش می‌شد اما بزرگان صحابه در حالی‌که قلباً ناراضی بودند نظاره‌گر اوضاع بودند. و شاید بعضی از آنان متمایل به عثمان نبودند و از اوضاع پیش آمده نیز خرسند بودند زیرا هنگامی‌که شورشیان به حرمت خلیفه تعرض نمودند و از او انتقاد کردند که در مواردی نادرست بود و در مواردی هم قابل حل بود، سردمداران آشوب را زبانی مساعدت کردند. [و ناخواسته آب به آسیاب دشمن ریختند].

ج: حیاء و بردباری و اغماض خلیفه از آشوبگران در ابتدای فتنه نیز بر خطرناک‌تر شدن آشوب و رسیدن توطئه‌گران به اهداف خود کمک زیادی کرد، در حالی‌که خیلی‌ها به او گفتند بر شورشیان سخت‌گیرد [و آنان را تنبیه کند] اما وی نپذیرفت، اگر قدرت و نیروئی که خداوند در اختیار او نهاده بود در کیفر ستمگران و یاغیانی که از عامّه‌ی مسلمین خارج شده بودند به‌کار می‌گرفت؛ مسلمانان از نتایج و آثار آن آشوب کور مصون می‌ماندند، لکن عثمان در آن موقع بیش از هشتاد سال داشت و از نظر جسمی فرتوت و از نظر عصبی ضعیف و به زمان لقاءالله نزدیک شده بود، لذا ترجیح داد که مظلومانه به دیدار حق تعالی برود تا اینکه دستش به خون کسانی که به اسلام منسوبند و ادعای اجرای شعائر اسلامی را دارند آلوده شود. خداوند او را در این انتخابی که کرد بیامرزد و رحمت کند که نسبت به خود منصفانه رفتار کرد و نسبت به مسلمانان جفا کرد،... به هر حال او مجتهدی بود که با صفات فطری بردباری و حیاء و بخشندگی مادی و معنوی که داشت در راه خدا انجام وظیفه کرد. درود و رحمت خدا بر او باد.

برجسته‌ترین جنبه‌های عظمت عثمان بن عفان رضی الله عنه

سخن به درازا کشیده شد، عظمت و بزرگی وی را با بحث از ویژگی‌های برجسته‌اش در زندگی که سخاوت بی‌حد در راه خدا و انفاق فراوان در راه پیامبر صلی الله علیه و سلم و حتی بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم است خلاصه می‌کنیم، تا آنجا که می‌توان گفت در این مورد در بین یاران رسول خدا صلی الله علیه و سلم منحصر به فرد است.

در جنگ تبوک (که جنگ با رومیان بود و به خاطر کمبود شدید امکانات، لشکر اسلام را جیش اَلْعُسْرَة نامیده‌اند) عثمان رضی الله عنه ده هزار دینار و سیصد نفر شتر با زین و نمدی که بر پشت شتر می‌نهند، و پنجاه رأس اسب را به پیامبر صلی الله علیه و سلم تقدیم نمود، همچنین به سیصد نفر از فقیران صحابه رضی الله عنهم ساز و برگ جنگی داد تا به لشکر ملحق شوند، این کمک چنان تأثیر شگرفی در رسول خدا صلی الله علیه و سلم نهاد که در حق عثمان رضی الله عنه فرمود: «مٰا ضَرَّ عثمانَ مٰا عَمِلَ بَعْدَ اَلْيَوْمِ» «بعد از این عثمان هرچه انجام دهد خللی به منزلت و پاداش او وارد نمی‌کند».(۱)

سپس حضرت صلی الله علیه و سلم دستش را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهمَّ اَرْضِ عَنْ عثمانَ فَإنّي راضٍ عنه»(۲) «خداوندا از عثمان خشنود باش حقّا که من از او راضی و خشنودم».

انفاق و کارهای برجسته‌ی عثمان رضی الله عنه در زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم فراوان بود، یک روز حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ يَحْفِرْ بِئْرَ رَوْمَةِ فَلَهُ اَلْجَنَّةُ» «هرکس چاه

---

(۱) حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند [بدیهی است که پیامبر معصومی که به او وحی می‌شود بودن شناخت و به صورت غیر واقعی از کسی اینگونه تعریف نمی‌کند بنابراین گوئی عثمان رضی الله عنه دریائی است که با لک و آلودگی احتمالی آلوده نمی‌گردد].
(۲) ابونعیم از ابوسعید به صورت مرفوع روایت می‌کند که حضرت صلی الله علیه و سلم سه بار فرمود: «اللهمَّ رَضيتُ عن عثمان فَاَرْضِ عَنْهُ».

رومه را حفر کند بهشت از آن اوست»(۱) عثمانؓ آن را خرید و به فقرا بخشید. و در قحطی که در زمان عمرؓ پیش آمد و به سال خاکستر معروف است و مردم از فرط گرسنگی درختان و جانوران را می‌خوردند، عثمانؓ هزار شتر را که بارشان غذا و آذوقه بود و تجّار مدینه آمده بودند که آن را خریداری نمایند به مردم بخشید و گفت: «این کاروان را به خدا فروختم و آن را به مسلمین بخشیدم».(۲)

همراه با عثمان بن عفانؓ

بار خدایا مرا بردباری عطا کن:

ابوموسی اشعریؓ گوید: همراه با رسول خداﷺ در یکی از باغهای مدینه بودم. مردی با صدای آرام و خفیف اجازه‌ی ورود خواست. رسول خدا به من فرمود: «**إِئْذَنْ لَهُ وَ بَشِّرْهُ بِالْجَنَّة عَلَىٰ بَلْوىٰ تُصيبُهُ**». «بگذار وارد شود و به او مژده‌ی بهشت را بده با مصیبتی که گرفتار آن می‌شود». در را باز

---

(۱) بخاری [و ترمذی و نسائی این حدیث را روایت کرده‌اند. وقتی رسول خداﷺ به مدینه هجرت کرد تنها آب شیرینی که مسلمانان می‌توانستند از آن استفاده کنند چاه رَوْمه بود که صاحب آن مردی یهودی بود و اندکی از آن را به قیمتی گزاف می‌فروخت. عثمانؓ آن را به قیمت بیست و پنج هزار یا سی و پنج هزار درهم خرید و آن را بیشتر حَفر نمود و کناره‌های آن را تعمیر و مرمت کرد و به همه‌ی مسلمین بخشید. رک: التاج‌الجامع للأصول جلد۲ ص۲۴۶ و جلد۳ ص۳۲۹ ـ مترجم.]

(۲) وقتی‌که در مدینه تعداد مسلمانان زیاد شد و مسجد پیامبرﷺ گنجایش آن جمعیت را نداشت رسول خداﷺ فرمود: «مَنْ يَشْتَرى بُقْعَةَ آلِ فلانٍ فَيَزيدُها فى الْمَسْجِدِ بَخَيْرٍ منْها فى الجنَّةَ» «چه کسی قطعه زمین فلانی را می‌خرد و آن را به مسجد ملحق می‌کند در ازای پاداشی بهتر از آن در بهشت». عثمانؓ آن زمین را از مال خود خرید و به مسجد ملحق نمود. رک: التاج جامع للأصول جلد۳ ص۳۲۹ ـ بنگرید پستی را، فتنه جویان در مسجدی که عثمانؓ توسعه داد نماز می‌خواندند اما مانع ورود خود او به مسجد شدند. و از چاهی که او خرید و مرمت کرد آب می‌نوشیدند و در همان حال بردن آب را به خانه‌ی او منع می‌کنند. مترجم.

کردم، دیدم عثمان بن عفان رضی الله عنه است پس به او مژده دادم. عثمان رضی الله عنه گفت: بار خدایا مرا بردباری عطا کن.(۱)

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ دو بار بهشت را به عثمان رضی الله عنه مژده داد. یک بار وقتی بود که چاه رَوْمَه را خریداری کرد و بار دوم وقتی بود که جَیْشُ‌العُسْرَه را تجهیز نمود.(۲) [پیش از این درباره‌ی این دو مطلب توضیح دادیم].

هنگامی که شاهد گناه نیست شادمان می‌شود:

روزی به عثمان رضی الله عنه گزارش رسید که عده‌ای جمع شده و مشغول فسادند. به سوی آنان رفت و دید که پراکنده شده و رفته‌اند، اما نشانه و اثری زشت دید. پس خدا را ستایش نمود که اعمال زشت آنان را ندیده و به شکرانه‌ی آن برده‌ای آزاد کرد.(۳)

توجه کنید به این فهم و درایت از دین خدا، که چگونه از اینکه گناه عده‌ای پوشیده مانده و او آنها را در حال انجام گناه ندیده است شادمان است. و حال این شیوه را مقایسه کنید با کار برخی از جاهلان متدیّن که در عیوب مردم کنجکاوی و تفحص می‌کنند تا گناهانشان را افشاء کنند در حالی که شیطان بر آنان مشتبه ساخته که این کار خشم، در راه خدا و دفاع از فضیلت و اخلاق است، تا آنجا که دیگران را به خاطر رضای خدا بر انتشار و افشای گناه خطاکار؛ تحریک و تشویق می‌کنند؟!!

از این انحراف و کج‌فهمی از دین به خدا پناه می‌بریم، که چگونه این کج‌فهمی بیش از کسانی که معصیت می‌کنند به دین آسیب می‌رساند، در حالی که گناهکار از گناه خود شرم می‌کند.

---

(۱) الحلیة: ۵۸/۱ [بخاری و مسلم و ترمذی آن را روایت کرده‌اند. رک: التاج الاصول ۳۲۶/۳/مترجم].

(۲) الحلیة: ۵۸/۱.

(۳) الریاض: ۱۱۲/۲.

خوف از خداوند:

عثمان رضی الله عنه می‌گوید: اگر بین بهشت و دوزخ باشم و ندانم که به کدامیک فرمان داده می‌شوم، مایلم که خاک باشم قبل از اینکه از عاقبت کار خود آگاه شوم.(۱)

عثمان رضی الله عنه غلامی داشت، به او گفت: من گوش تو را گرفتم و پیچاندم، بیا و از من قصاص کن. غلام گوش او را گرفت. عثمان رضی الله عنه گفت: محکمتر بگیر، چه خوش است قصاصی که در دنیا انجام می‌گیرد و به آخرت موکول نمی‌شود.(۲)

حیاء جزئی از ایمان است:

روزی که عثمان رضی الله عنه در خانه‌ی خود محاصره شده بود گفت: بخدا سوگند نه در جاهلیت و نه در اسلام زنا نکرده‌ام و در زمان مسلمانی شرم و حیای من نیز بیشتر شد.(۳)

مؤمن به نور خدا می‌بیند:

مردی بر عثمان رضی الله عنه وارد شد در حالی‌که به زنی نامحرم نگریسته بود، چون عثمان رضی الله عنه به او نگاه کرد، گفت: آیا کسی به نزد من می‌آید که اثر زنا در چشمان اوست؟

مرد گفت: آیا بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم به کسی وحی می‌شود؟

عثمان رضی الله عنه گفت: خیر. ولی این سخنی حق است، که مؤمن به فراست صدق و راستی در می‌یابد.(۴)

با خدا معامله می‌کند و از او پاداش می‌گیرد:

---

(۱) الریاض النضره: ۱۱۱/۲. (۲) همان مرجع

(۳) الریاض النضره: ۱۲۶/۲.[این فرمایش حضرت عثمان رضی الله عنه در آن موقعیت بحرانی غیر از اینکه بیانگر تقوا و پاکی اوست کنایه از این نیز هست که محاصره کنندگان خانه‌ی او افرادی پاک و صالح نبوده‌اند]. (۴) الریاض النضرة: ۱۰۸/۲.

در زمان ابوبکرؓ خشک‌سالی شد، کاروان عثمانؓ که هزار شتر بود و بارش گندم و آذوقه بود وارد مدینه شد، تجار به نزد او رفتند و گفتند: باخبر شدیم که کاروان شما وارد مدینه شده است، آن را به ما بفروش تا به این وسیله زندگی مستمندان گشایش یابد و اندکی آسوده شوند، عثمانؓ به آنان گفت: چقدر سود می‌دهید؟ گفتند: در برابر هر ده درهم دوازده درهم می‌دهیم. عثمانؓ گفت: بیش از این را به من داده‌اند. گفتند: چه کسی بیش از این را به تو داده در حالی‌که همه‌ی تجار مدینه در اینجا هستیم؟ گفت: در برابر هر یک درهم، ده درهم سود به من داده‌اند. آیا شما بیشتر از این به من می‌دهید؟[۱] گفتند: خیر. گفت شما شاهد باشید که من آن را به فقرای مدینه بخشیدم.[۲]

همراهی رهبر با ملّتش:

عثمانؓ وقتی مستمندان را اطعام می‌کرد بهترین غذا را به آنان می‌داد، و وقتی خود غذا می‌خورد سرکه و روغن زیتون می‌خورد! عبدالله بن شداد می‌گوید: عثمانؓ را در زمان خلافتش هنگامی‌که در نماز جمعه خطبه می‌خواند دیدم که پیراهنی بر تن داشت که چهار یا پنج درهم می‌ارزید.[۳]

ادب عابد مسلمان:

عثمانؓ هیچکدام از اعضای خانواده‌ی خود را برای نماز شب بیدار نمی‌کرد مگر اینکه می‌دید بیدار است در این صورت او را دعوت می‌کرد و خود آب وضوی او را آماده می‌کرد.[۴]

---

(۱) اشاره به آیه‌ی «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالها» است. مترجم.

(۲) الرياض النضرة: ۲/۱۱۰.

(۳) الرياض النضرة: ۲/۱۱۰.

(۴) الرياض النضرة: ۲/۱۱۲.

با اکثریت مردم باشید:

هنگامی‌که خانه‌ی عثمان رضي الله عنه در محاصره‌ی آشوبگران بود، ابوقتاده و مردی دیگر بر او وارد شدند و از او اجازه گرفتند که به حج بروند، سپس به او گفتند: اگر شورشیان پیروز شدند با چه کسی باشیم؟ گفت: با عامّه‌ی مردم باشید. گفتند: اگر کسانی که بر تو غالب شدند همان عامه‌ی مردم بودند با چه کسی باشیم؟ گفت: عامه و اکثریت مسلمانان با هر که بودند شما نیز با او باشید.(۱)

این همان آگاهی و درک از دین خداست، و این همان اسلامی است که یاران رسول خدا صلى الله عليه وسلم به ما رساندند، نه همچون کسانی که در بین مردم تفرقه ایجاد می‌کنند و مردم را به حساب نمی‌آورند و گمان می‌کنند تنها خود برحق‌اند، هیچ چیز چون اختلاف و تمرّد اینگونه افراد و فریفته شدنشان به وسیله‌ی شیطان که تنها خود را برحق می‌دانند و همه‌ی مردم را گمراه و منحرف، به حق و حقیقت زیان نمی‌رساند، از ذلت و خواری و اسیر هوی و هوس شدن به خدا پناه می‌بریم.

هنگامی‌که ضربت خورد چه گفت:

هارون بن یحییٰ روایت می‌کند: هنگامی که عثمان رضي الله عنه را با شمشیر زدند در حالی‌که خون از صورتش جاری شده بود مرتب می‌گفت: «لَا إِلٰهَ إِلَّاأَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظالمین، أللهمَ إِنِّی أَسْتَعْدِیْکَ وَ أَسْتَعِینُکَ علی جمیع أموری وَ أَسْأَلُکَ الصَّبْرَ علیٰ بَلِیَّتی»(۲). «ای خدای سبحان جز تو خدائی نیست، همانا من از ظالمین‌ام، بار پروردگارا در همه‌ی امور از تو یاری می‌طلبم و در این مصیبتی که پیش آمده مرا صبر عطا فرما».

وصیّت عثمان رضي الله عنه:

---

(۱) الریاض النضرة: ۱۲۸/۲. (۲) الریاض النضرة: ۱۳۱/۲.

وقتی که عثمان رضی الله عنه شهید شد در بین وسایل وی صندوقچه‌ای که قفل بود یافت شد، در آن صندوقچه نوشته‌ای یافتند که بر آن نوشته شده بود: این وصیّت عثمان رضی الله عنه بن عفان است:

«بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ. عثمان بنُ عَفَّانٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَه وَ أَنَّ محمداً عَبْدُهُ وَ رَسولُهُ و أَنَّ ٱلْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فی ٱلْقُبورِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فيه إنّ اللهَ لا يُخْلِفُ ٱلْمِيْعَادَ، عليها يَحْيا وَ عَليها يَمُوتُ وَ عَليها يُبْعَثُ إنْشاءَاللهُ».(۱)

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. عثمان پسر عفان شهادت می‌دهد که جز الله خدای دیگری نیست، یگانه است و بی‌همتا، و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و بهشت و دوزخ حق است و بی‌تردید خداوند در روزی که شکی در آن نیست همه‌ی مردگان را زنده می‌کند همانا که وی خلاف وعده نمی‌کند، و مطابق آن وعده عثمان زندگی می‌کند و می‌میرد و إن‌شاءالله زنده می‌شود».

خداوند از او راضی باد و او را با پاداش خود خشنود گرداند. و در أزای مصائبی که در راه اسلام دید و اموالی که در راه خدا انفاق کرد و صبری که به هنگام محنت داشت و شهادتی که بدست فتنه‌جویان کسب کرد درود و رحمت خدا بر روان پاکش باد.

سخنان جاودان عثمان رضی الله عنه

در ابتدای نامه‌ای که برای کارگزاران خود در سایر شهرها می‌فرستاد می‌نوشت:... اما بعد: خداوند به امامان و أُمرا فرمان داده که سرپرست مردم باشند، و در حق آنان ستم روا ندارند، بدانید که عادلانه‌ترین روش این است که بر امور مسلمین نظارت کنید و به وظایفی که بر عهده دارند رسیدگی

---

(۱) الریاض النضرة: ۱۳۳/۲.

نمائید و حق و حقوق آنان را ادا کنید و حقی را که بر عهده دارند از آنان بازپس گیرید، سپس با اهل ذمّه «مردم تحت الحمایه‌ی اسلام» انعطاف‌پذیر باشید، حق و حقوق آنان را ادا کنید و حقوقی که بر عهده‌ی آنهاست از آنان باز ستانید.

و به مردم شهرها نوشت:

أمر به معروف و نهی از منکر کنید، بدانید که مؤمن خود را خوار نمی‌کند، مادام که ضعیف، مظلوم واقع شود من در کنار او و علیه قوی خواهم بود، إن‌شاءالله.

و موقعی که جفاکاران کینه‌ی او را به دل گرفتند، در بخشی از خطبه‌اش چنین گفت: در میان شما مسلمانان، عیب‌جویان بدفکری پیدا شده‌اند که آنچه را که شما می‌پسندید ابراز می‌کنند و آنچه را که ناخوش می‌دارید پنهان می‌دارند، طبقات پستی که مثل شترمرغ به دنبال اولین قارقار کننده راه می‌افتند.

و قبل از اینکه به شهادت برسد، در ایام حج در بخشی از نامه‌اش به مردم چنین نوشت:... اما بعد: برخی از آنانکه در مسائل حکومتی نظر می‌دهند، چنان وانمود می‌کنند که به سوی کتاب خدا و حق دعوت می‌نمایند و خواهان متاع دنیا نیستند و برای آنان منازعه و جدال نمی‌کنند، اما چون حق بر آنان عرضه شد آن را رها کردند و خواستند که هدف خود را به ناحق بدست آورند، عُمْر من بر آنان گران و طولانی آمده است و آرزویشان در دست‌یابی بر حکومت به تأخیر افتاده است لذا قصد پیش افتادن بر قَدَر را دارند.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه

شرح حال او در چند سطر:

۱ـ اولین کودکی بود که مسلمان شد و با پیامبر ﷺ نماز گزارد.[۱]

۲ـ پیامبر ﷺ شب هجرت او را در بستر خود نهاد و وی را مسئول کرد تا امانت‌های مشرکین را پس دهد.

۳ـ در سال دوم هجرت پیغمبر ﷺ دخترش فاطمه رضی‌الله‌عنها را به عقد نکاح او درآورد.

۴ـ تا فاطمه رضی‌الله‌عنها زنده بود زن دیگری را عقد نکرد، فاطمه رضی‌الله‌عنها شش ماه بعد از رحلت رسول خدا ﷺ فوت کرد.[*]

---

(۱) ابوبکر رضی الله عنه هنگامی به پیامبر گروید که حتی در خانواده‌اش هنوز جز شخص علی که کودکی ده ساله بود کسی به او دست بیعت نداده بود. نگاه: قاسطین، مارقین، ناکثین. مرحوم دکتر علی شریعتی ص۱۵۴ ـ مترجم.

(*) هجرت آغاز شد... فاطمه و خواهرش ام‌کلثوم از مکه خارج شدند، ناگهان یکی از اشرار قریش که در آزار پیغمبر ﷺ سابقه بسیار داشت خود را به آنان رسانید و از مرکب به سختی بر زمینشان کوفت. فاطمه که اساساً تنی ضعیف داشت و سه سال زندان در درّه‌ی [ابی طالب] بر سلامتی‌اش اثر گذاشته بود از این حادثه صدمه‌ی بسیار دید و در طول راه تا مدینه درد کشید و این دنائت از «حُوَیْرث نقیذ» چنان اثری بر مسلمانان و بخصوص شخص پیامبر ﷺ و علی رضی الله عنه گذاشت که تا هشت سال بعد، در فتح مکه، کار او را فراموش نکرده بود و او را در فهرست اسامی کسانی که علیرغم پرهیزش از خونریزی در مکه خونشان را

۵ـ وقتی که مسلمان شد ده سال داشت و موقع هجرت بیست و دو ساله بود، هنگام رحلت پیامبرﷺ سی و سه سال داشت و زمانی که به شهادت رسید شصت و سه سال از عمر شریفش می‌گذشت.

۶ـ در بیست و پنجم ماه ذی‌الحجه ۳۵ هجری به خلافت رسید.

۷ـ جنگ جمل با ام‌المومنین عایشه رضی‌الله‌عنها در ماه جمادی سال ۳۶ هجری رخ داد.

۸ـ جنگ صفّین با معاویه در سال ۳۷ هجری بود.

۹ـ جنگ نهروان با خوارج در سال ۳۸ هجری پیش آمد.

۱۰ـ در کوفه در شب هفدهم ماه رمضان سال چهلم هجری به شهادت رسید.

۱۱ـ مدت خلافتش چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز بود.

۱۲ـ بعد از فوت فاطمه رضی‌الله‌عنها با هشت زن ازدواج نمود و چند امّ‌ولد نیز داشت.

۱۳ـ بیست و نه فرزند داشت: چهارده پسر و پانزده دختر.(۱)

۱۴ـ نسل او از طریق فرزندان حسن و حسین و محمد بن حنیفه و عباس و عُمرﷺ ادامه یافت.*

☜

مباح کرده بود یاد کرد و گفت: اگر بر پرده‌های کعبه آویخته باشند، بکشید. و تصادفی نیست که این حکم را علی اجرا کرد. نگاه: فاطمه فاطمه است. مرحوم دکتر علی شریعتی ص۱۱۷ـ مترجم.

(۱) در الریاض النضرة: ۴۸/۲ـ چهارده پسر و هجده دختر ذکر شده است.

(*) حاج شیخ عباس قمی از علمای شیعه در کتاب منتهی الآمال اسامی پسران علیؑ را چنین ذکر می‌کند: امام حسن، امام حسین، محمد الاَکبر، عباس، ابوبکر، عُمَر، عثمان، عبیدالله، جعفر، عبدالله، محمد الاَصغر، یحییٰ، عون و محمد الاَوسط. نگاه: مشعل اتحاد ـ ص۲۶ به کوشش محمد رضا حکیمی و عبدالکریم بی‌آزار شیرازی ـ مترجم.

اسم و کنیه‌اش:

اسمش علی پسر ابوطالب ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مَنّاف قریشی از تیره‌ی هاشم است. نسبش در عبدالمطلب به پیامبرﷺ می‌رسد. مادرش فاطمه بنت اسد ابن هاشم ابن عبد منّاف قریشی از تیره‌ی هاشم است. فاطمه بنت اسد در هاشم جد دوم پیامبر نسبش به محمدﷺ می‌رسد، بنابراین فاطمه اولین زن هاشمی است.

کُنیه‌اش ابوالحسن‌وابوتراب است. کُنیه‌ی ابوتراب‌را پیامبرﷺ به‌وی داد و علی رضی الله عنه دوست داشت با این کُنیه او را مورد خطاب قرار دهند.

زمان و مکان تولدش:

سی و دو سال بعد از تولد رسول خداﷺ در کعبه بدنیا آمد.

محیط پرورش او:

پدرش ابوطالب از بزرگترین مشایخ و بزرگان عرب بود. وی فضیلت دفاع از پیامبرﷺ در برابر اذیت و آزارهای قریش را دارد. ابوطالب فرزندان بسیار داشت و از نظر مالی در مضیقه بود لذا حمزه رضی الله عنه و پیامبرﷺ قبل از بعثت با هم توافق کردند که از بار مخارج او بکاهند، لذا سرپرستی علی نصیب رسول خداﷺ شد. وی در منزل حضرتﷺ پرورش یافت و اینگونه ملازم رسول خداﷺ شد تا اینکه خداوند حضرت را برای رسالت برگزید.

ویژگی‌های جسمانی او:

علی رضی الله عنه مردی بود گندمگون و سرتاس که فقط پشت سرش مو داشت. محاسنش سفید و چشمانی سیاه و درشت داشت، شانه‌هایش پهن و

دستها و بازوانش نیرومند بود، کف دستهایش زبر و خشن و شکمش بزرگ و نزدیک به چاق بود، میانه بالا و زیبا و خنده‌رو بود، چون راه می‌رفت اندکی به اطراف متمایل می‌شد، اگر بازوی کسی را می‌گرفت او را متوقف می‌کرد به طوریکه نفسش را بند می‌آورد.

مسلمان شدن او:

علی رضی الله عنه به عقاید و آداب جاهلیت آلوده نشد زیرا قبل از بلوغ مسلمان شد، ارجح اقوال اینست که هنگام مسلمان شدن ده سال داشته است بنابراین اولین کودکی است که اسلام آورد. ابوطالب او را دید که در شکاف کوههای مکه با پیامبر ﷺ نماز می‌خواند ـ در سال دوم رسالت ـ به او گفت: فرزندم! این چه دینی است که به آن گرویده‌ای؟ علی رضی الله عنه گفت: پدر جان! به رسول خدا ایمان آورده‌ام و آنچه راکه از جانب خدا آورده است تصدیق نموده‌ام و برای خداوند با او نماز می‌خوانم و از او پیروی می‌نمایم!

ابوطالب گفت: پسرم! بدان که او تو را بسوی خیر دعوت می‌کند پس مطیع و همراه او باش.

همراه با پیامبر ﷺ:

علی رضی الله عنه همواره از زمانی که مسلمان شد محبّتش را نسبت به پیامبر ﷺ ابراز می‌کرد، مبارزات و فداکاریهایش در راه دعوت باعث شده بود که رسول خدا ﷺ او را بیش از همه دوست داشته باشد. پیامبر ﷺ در شب هجرت او را در بستر خود نهاد و هنگامیکه در مدینه بین مهاجر و انصار پیمان برادری بست علی رضی الله عنه را برادر خود خواند، وی در تمام جنگها و حوادث همراه با محمد ﷺ بود و در هر موقعیتی پیروز و سرفراز

بود، فقط در جنگ تبوک از جهاد با رسول خدا ﷺ بازماند چون پیامبر ﷺ او را در مدینه جانشین خود ساخت. علی رضی الله عنه به حضرت ﷺ گفت: آیا مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ حضرت ﷺ در پاسخ فرمود:

«أَلا تَرْضیٰ أَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَة هارونَ مِنْ موسیٰ؟ إِلَّا أَنَّهُ لا نَبیَّ بَعْدِی!».(۱) «آیا راضی به این نیستی که تو در نزد من مانند هارونی در نزد موسیٰ؟ جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست».

و در بیشتر غزوات پرچمدار پیامبر ﷺ بود، همراهی او با پیامبر ﷺ و فداکاریش در راه اسلام همچنان تا رحلت حضرت ﷺ ادامه داشت و رسول خدا ﷺ به او مژده‌ی بهشت را داد بنابراین وی یکی از عشره‌ی مُبَشَّرَة است.(۲)

فضائل علی رضی الله عنه بسیار است تا انجا که امام احمد رضی الله عنه می‌گوید: «فضائلی که برای علی رضی الله عنه ذکر شده برای هیچ یک از صحابه رضی الله عنهم بیان نشده است».

علی رضی الله عنه بعد از پیامبر ﷺ:

وقتی که ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید و علی رضی الله عنه اجماع صحابه را نسبت به جانشینی او دید، و بعد از اینکه معتقد بود که خود برای خلافت ذی‌حق‌تر است، با رضایت و طیب خاطر با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نمود. و تا ابوبکر رضی الله عنه زنده بود بهترین یار و وزیر او بود، و با اخلاص و صداقت در اداره‌ی دولت اسلامی و رسیدگی امور با او همکاری می‌نمود.

در دوران خلافت عمر رضی الله عنه نیز چنین بود، برای او وزیری صادق بود و

---

(۱) بخاری: ۳/۶. حدیثی است متواتر. رک: نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر. ص۱۲۴.
(۲) جامع الاصول: ۵۵۸/۸. [پیش از این اسامی عشره‌ی مبشره را ذکر کردیم].

این رابطه‌ی دوستی تا آنجا بود که دخترش ام‌کلثوم را به عقد وی درآورد.(۱)
و در بسیاری از موارد که عمر رضی الله عنه از مدینه خارج می‌شد علی رضی الله عنه را جانشین خود می‌کرد، به اینگونه وی از رجال بزرگ دولت بود از زمره‌ی آنان که در مواقع سختی تکیه‌گاه و جایگاه امیدند، فاروق رضی الله عنه او را جزو شورای شش نفری قرار داد تا از میان خود خلیفه‌ی بعد از او را برگزینند. و چون عثمان رضی الله عنه انتخاب شد علی رضی الله عنه نیز همراه جمهور صحابه با وی بیعت کرد و از خیرخواهی و همکاری و مساعدت دریغ نورزید، و هنگامیکه آن فتنه شکل گرفت مشاور و مدافع عثمان رضی الله عنه بود و چون شورشیان بر در خانه‌ی عثمان رضی الله عنه تجمع کردند و راه خانه‌اش را مسدود کردند، علی، حسن و حسین رضی الله عنهم را برای دفاع از خانه‌ی وی فرستاد تا بالاخره قضای الهی بوقوع پیوست.

---

(۱) شیخ مفید گوید: فرزندان امیرالمؤمنین از دختر و پسر بیست و شش فرزندند: حسن و حسین و زینب کبریٰ و زینب صغریٰ که کنیه‌ی او ام‌کلثوم است، مادر اینان فاطمه‌ی بتول است. ام‌کلثوم پس از سال هشتم هجری متولد و سال هفدهم [شش سال پس از فوت فاطمه «سلام‌الله‌علیها»] به عمر بن خطاب شوهر کرد.
نگاه: زندگانی فاطمه‌ی زهراء ـ دکتر سید جعفر شهیدی ص۲۶۳.
همچنین عالم شیعه شیخ هادی کاشف الغطاء در کتاب مستدرک نهج‌البلاغه، نامه‌ی علی رضی الله عنه را نقل کرده است، در قسمتی از آن حضرت علی رضی الله عنه را چنین گوید:... پس با ابوبکر از راه خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار در آمد، ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیرخواهی نشان دادیم... نگاه: مشعل اتحاد ص۲۱ ـ به کوشش استاد محمد رضا حکیمی و دکتر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی که هر دو از محققین شیعه هستند.
و اما مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب «اجوبة مسائل موسیٰ جارالله» می‌نویسد: اما نماز علی پشت سر ابوبکر و عمر از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را به طور تقیه انجام دهد. رک: مشعل اتحاد ص۲۶ ـ مترجم.

علی رضی الله عنه در زمان خلافت:

بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه علی رضی الله عنه به خلافت رسید، دوره‌ی خلافتش همراه با فتنه‌ها و جنگ‌های خونینی بود که مسلمانان را موقتاً از انجام رسالت جهانی خود بازداشت، رسالتی که از زمان ابوبکر رضی الله عنه آغاز شد و در زمان عمر رضی الله عنه ادامه یافت و در زمان عثمان رضی الله عنه بخش عمده‌ای از آن تحقق یافت، از این‌رو فرصتی دست نداد تا در زمان وی نیز فتوحات ادامه یابد و به عمران و اصلاحات بپردازد، اگر اجل مهلتش می‌داد و حکومتش از فتنه و جنگ در امان می‌ماند مانند عصر عمر رضی الله عنه از نظر عدالت و استواری، خیر و برکت برای اسلام و بشریت از درخشانترین ادوار تاریخ اسلام می‌بود.

خلافت را در حالی عهده‌دار شد که شمشیرها آهیخته و دلها دگرگون شده بود و دشمنان اسلام از یهود و دیگران بر شعله‌های آتش فتنه می‌دمیدند و در بین مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کردند تا اینکه در سه جنگ‌بزرگ و دهها جنگ‌کوچک رودرروی هم ایستادند و خون یکدیگر را ریختند، اگر چه همه‌ی آنان به طور قطع در اجتهاد و کار خود اخلاص داشتند اما می‌پذیریم که آن اختلافات به طور کلی تا به امروز در تضعیف کیان و نیروی مسلمانان و بازماندنشان از انجام رسالت جهانی؛ اثرات سوء خود را بجا گذاشته است، خداوند آنان را بیامرزد و رحمت کند.

اما با وجود این فتنه‌ها که خلافتش را در بر گرفت عدالت را پیاده کرد و در اجرای حق بسیار کوشید، در راه خدا خاشع و خاضع بود و در راه ارشاد امت اسلامی کوششهای بسیار نمود، بهترین افراد را به‌کار گماشت، و افراد خاطی را سخت مجازات کرد، در رابطه با حق با احدی سازش نمی‌کرد و در اجرای احکام الهی از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای بیم نداشت، زاهدی

بود که با تنعّم بیگانه بود، و همانگونه که زندگی‌اش جهاد بود مرگش نیز شهادت بود.

عللی که منجر به شهادت علی رضی الله عنه شد:

عامل اصلی شهادت وی قبول حکمیّت در جنگ صفین بود، در حالیکه خود بدان راضی نبود چون می‌دانست قبول حکمیت نشانه‌ی ضعف است و موقعیت جنگ به نفع نیروهای اوست، اما لشکریانش او را مجبور به پذیرش آن نمودند لذا دو گروه توافق کردند ابوموسیٰ اشعری رضی الله عنه از طرف علی رضی الله عنه و عمرو عاص رضی الله عنه از طرف معاویه رضی الله عنه حَکَم باشند. پس لشکریان دو طرف میدان جنگ را به سوی شهر و دیار خود ترک کردند.

سپاهیان معاویه رضی الله عنه یک دل و یک زبان برگشتند اما سپاهیان علی رضی الله عنه همانطور که طبری از عمارة بن ابی‌ربیعه روایت می‌کند: وقتی که با علی رضی الله عنه به صفین آمدند دوستدار هم بودند و چون برگشتند دشمن و خونخواه هم، و هنوز سپاه از صفین خارج نشده بود که با حکمیّت مخالفت کردند و آن را باطل دانستند، در طول راه ازدحام نمودند و همدیگر را شماتت کردند و با تازیانه همدیگر را زدند. خوارج می‌گفتند: ای دشمنان خدا در فرمان خدا بدعت نمودید و حَکَم تعیین کردید. و دیگران می‌گفتند: از امامتان جدا شدید و گروهمان را دچار تفرقه کردید.[(۱)]

چون به کوفه رسیدند خوارج جدا شدند و در حالیکه از بهترین یاران علی رضی الله عنه بودند اعلام کردند که علی رضی الله عنه و کسانی که با او هستند کافر شدند چرا که حکمیّت را پذیرفته‌اند در حالیکه حکم فقط از آن خداست. علی رضی الله عنه کوشید تا آنان را با دلیل قانع کند، ابن‌عباس رضی الله عنه را نزد آنان

---

(۱) تاریخ طبری.

فرستاد، وی با آنان با کتاب خدا [و سنت رسول ﷺ] به بحث و استدلال پرداخت و آنها را ملزم به قبول آن کرد، اما شیطان وسوسه‌ای را که در عابد متقی ایجاد میکند در فاجر ظالم ایجاد نمی‌کند، شیطان خروج از جماعت مسلمین و ریختن خون امام و برادرانشان را برای آنان روا و مزیّن نمود تا در مکانی بنام نهروان [ناحیه‌ای در بین بغداد و واسط] تجمع کردند و در سال ۳۸ هجری بین آنان و علی رضی الله عنه جنگ درگرفت، سرانجام خوارج بشدت شکست خوردند و بسیاری از آنان کشته و تعداد زیادی مجروح شدند.

طرح توطئه:

در سال چهلم هجری سه نفر از خوارج بنام عبدالرحمن بن ملجم[۱] و بَرک بن عبدالله[۲] و عَمْرو بن بکر تمیمی جلسه‌ای تشکیل دادند. و راجع به وضع و حال مردم بحث کردند و از حاکمانشان خرده گرفتند و از یارانشان در نهروان یاد کردند و از خداوند برای آنان طلب مغفرت و رحمت کردند و گفتند: بعد از آنان زندگی بی‌ارزش است، آن یاران و برادرانی که مردم را به عبادت پروردگارشان دعوت کردند و در آن راه از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای بیم نداشتند، اگر ما جانمان را به خدا فروختیم باید به سراغ امامان ضلالت و گمراهی می‌رفتیم و آنان را می‌کشتیم و کشورهای اسلامی را از شر آنان آسوده می‌کردیم و انتقام برادرانمان را از آنها می‌گرفتیم، پس

---

(۱) ابن‌ملجم خونریزی آشوبگر و مبارزی سرسخت بود، دوران جاهلیت را درک کرده بود و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه هجرت کرد، در فتح مصر شرکت داشت و در آنجا سکونت کرد و از جمله‌ی شیعیان علی رضی الله عنه بود که در جنگ صفین او را همراهی کرد و سپس علیه او شورش نمود.

(۲) نامش حجاج بن عبدالله معروف به بَرک، شورشیی که اهل بصره بود. اولین کسی بود که مخالف حکمیّت بود، چون نام دو حَکَم را شنید فریاد زد: لا حُکْمَ إلّا لِله. و علیه هر دو گروه قیام کرد.

ابن‌ملجم مسئول قتل علی رضی الله عنه و بَرک بن عبدالله مسئول کشتن معاویه رضی الله عنه و عَمْرو بن بکر عهده‌دار قتل عمرو عاص رضی الله عنه شد و عهد کردند و بخدا سوگند یاد نمودند که هیچکدام از آنها از شخصی که مسئول کشتن اوست منصرف نگردد تا اینکه یا او را می‌کشد یا خود در این راه کشته می‌شود، و قرار گذاشتند که جنایت خود را در هفدهم رمضان اجرا کنند. هر یک از آنان به شهری رفت که مسئول قتل آن فرد شده بود. بَرک بن عبدالله در وقت مقرّر برای معاویه کمین کرد چون برای نماز صبح از منزل خارج شد با شمشیر او را زد اما ضربه‌اش به سَرین معاویه رضی الله عنه خورد و چون چاق بود از خطر برست، بَرک را گرفتند و به قتل رساندند. عمرو بن بکر نیز آن شب منتظر عمروعاص رضی الله عنه شد اما عمروعاص رضی الله عنه بعلّت دردی که در ناحیه‌ی شکم داشت در خانه ماند و بجای او خارجة بن حُذاقه رئیس پلیس وی آمد، بَکر ضربه‌ای به او زد و او را به قتل رساند، مردم بلافاصله او را دستگیر کردند، گمان می‌کرد که عمروعاص راکشته است امّا وقتی عمروعاص را دید گفت: ای فاسق بخدا قسم گمان نمی‌کردم تو نباشی، عمروعاص رضی الله عنه گفت: تو مرا قصد کردی و خداوند خارجه را، سپس دستور داد او را کشتند.

شهادت علی رضی الله عنه:

ابن‌ملجم وارد کوفه شد، زنی را دید بسیار زیبا بنام قُطام از قبیله‌ی تیم الرباب، پدر و برادر قطام جزو خوارج بودند و در جنگ نهروان کشته شده بودند. ابن‌ملجم شیفته‌ی قُطام شد و کاری را که به خاطر آن به کوفه آمده بود فراموش کرد و تصمیم گرفت با وی ازدواج کند، موضوع را به قُطام گفت: قُطام در پاسخ گفت: عهد کرده‌ام ازدواج نکنم جز در برابر مهریه‌ای که غیر از آن چیزی نمی‌خواهم. ابن‌ملجم گفت آن چیست؟ قُطام گفت: سه‌هزار

دینار، یک غلام و قتل علی ابن‌ابی‌طالب. ابن‌ملجم گفت: مهریه‌ای را که می‌خواهی می‌پردازم جز قتل علی. زیرا کشتن علی به این معنی است که خواهان من نیستی بلکه می‌خواهی کشته شوم.

قُطام گفت خیر بلکه می‌خواهم او را غافلگیر کنی، اگر موفق شدی دل مرا و خود را التیام داده‌ای و با من زندگی خوشی را خواهی داشت و اگر هم کشته شدی آنچه که نزد خداوند است خیلی بهتر از متاع و زینت دنیا و مردمان آن است. ابن‌ملجم گفت: بخدا قسم فقط برای قتل علی به این شهر آمده‌ام، بسیار خوب به آنچه می‌خواهی می‌رسی. سپس هنگام نماز صبح در کمین علی رضی الله عنه نشست و [در حال نماز] ضربه‌ای بر وی زد و در همان حال گفت: ای علی! حُکم فقط از آن خداست نه از آن تو و یاران تو. علی رضی الله عنه بر زمین افتاد، مردم ازدحام کردند و ابن‌ملجم را گرفتند و به نزد امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه آوردند. به آنان گفت: نفس در برابر نفس. اگر زنده نماندم او را همانگونه که مرا کشته است بکشید و اگر زنده ماندم خود درباره‌ی او قضاوت خواهم کرد، بعد از آن دو یا سه روز زنده ماند و در سال چهلم هجری به دیدار حق شتافت.

عبرت:

لازم است هر مسلمانی مدتهای مدید راجع به شهادت علی رضی الله عنه تأمل کند. اگر عثمان رضی الله عنه بدست عده‌ای از اشرار و فتنه‌جو شهید شد، علی رضی الله عنه بدست شرورترین مردمی شهید شد که دچار کج‌فهمی در اسلام شده بودند، و شیطان بر آنان چنین مشتبه ساخت و چنان زیبا جلوه داد که کشتن امام مسلمین را عملی دانستند که با آن بهشت را برای خود می‌خرند!

خوارج در عبادت و تقوا مشهور بودند، راجع به آنان ابوحمزه‌ی خارجی

می‌گوید: «چشمانشان از گناه پاک و پاهایشان بر باطل سنگین بود، از کثرت عبادت نحیف و از فرط بی‌خوابی رنجور بودند، جانهائی راکه امروز و فردا می‌میرند را در أزای جانهائی که برای همیشه زنده‌اند به خدا فروختند». امّا اینگونه عبادت به آنان سودی نرساند آنگاه‌که در فهم اسلام منحرف شدند و از جماعت مسلمین جدا گشتند و ریختن خون امامی بزرگ و مسلمانانی که با او بودند را حلال شمردند. این‌چنین شیطان کارهایشان را زیبا جلوه داد و از راه حق گمراه نمود و فتنه‌ی بزرگ دیگری را بر مسلمین گشود و بر تفرقه‌ی آنان افزود، و بعد از اینکه دو گروه بودند: گروهی با علی رضی الله عنه و گروهی با معاویه رضی الله عنه، گروه سومی را ایجاد کرد که آن دو گروه را قبول نداشتند، و به سبب عبادت دچار خودستایی و غرور شدند تا آنجا که مسلمانان دیگر را تحقیر و امامان هدایت را تکفیر کردند و از دین خدای عزوجل مغرورانه گمراه شدند و دیگران را گمراه ساختند، ببینید این تاریخ است که تکرار می‌شود، امروز نیز کسانی هستند که شیطان بواسطه‌ی عبادت غرورشان را زیبا جلوه داده است تا آنجا که مردان مصلح را تکفیر می‌کنند و به خاطر خود مایلند مردم را دچار تفرقه کنند و بنیان رسالت را تضعیف نمایند. شاید تشبیه اینان به خوارج، ظلم بر خوارج باشد زیرا خوارج قهرمانان جهادگری بودند که دروغ نمی‌گفتند[اگر چه در تفسیر و فهم دین اشتباه کردند] اما اینان قهرمان حرف‌اند و راست نمی‌گویند.

«وَ لِلَّهِ ٱلْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ»(۱). «زمام امور به دست خداست، چه قبل از شکست و چه بعد از پیروزی».

---

(۱) سوره‌ی روم آیه‌ی ۴.

بعد از شهادت علی رضی الله عنه:

به اینگونه این امام بزرگوار بعد از جهادی مستمر و پایدار با دشمنان و یارانش به دیدار پروردگارش رفت. دشمنانش مسلحانه رو در روی او ایستادند و سربازانش پیمان خود را شکستند و از رأی و فرمان او تمرّد کردند و اندرزش را نپذیرفتند. و گروهی از آنان چنان دچار افراط شدند که گمان کردند خشمشان به خاطر خدا و یاری حق است، لذا ریختن خون حلال و گرفتن جان بی‌گناهان را مباح دانستند در حالیکه بنیان محکم اجتماع را تضعیف کردند و اتحاد و وحدت مردم را از بین بردند.

هنگامی که علی رضی الله عنه به شهادت رسید مسلمانان به سه گروه بزرگ تقسیم شدند:

گروهی شیعه‌ی علی رضی الله عنه و گروهی پیرو معاویه رضی الله عنه و گروه سوم خوارج که خون هر دو گروه را حلال می‌دانستند. در جنگ صفین اگر حق با علی رضی الله عنه بود و کسانی که در کنار او می‌جنگیدند از برگزیدگان یاران رسول خدا رضی الله عنه بودند، پس واجب بود که بعد از صلح امام حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه، کار این گروه تمام می‌شد و تفرقه‌ی مسلمین التیام می‌یافت و مسلمانان رسالت اصلی خود را که نشر دین خدا در سراسر زمین است ادامه می‌دادند.

اما دشمنان خدا و اسلام نمی‌توانند اتحاد و وحدت مسلمانان را تحمل کنند لذا شهادت علی رضی الله عنه و پس از او حسین رضی الله عنه را وسیله‌ای برای برافروختن آتش دشمنی در بین گروههای مختلف مسلمانان کردند، از زمانی که عبدالله بن سبأ یهودی، خائنی که تظاهر نمود شیعه‌ی علی است و چنین وانمود کرد که علی رضی الله عنه خداست، از همان ابتدا دشمنان اسلام دریافتند که تظاهر به شیعه‌ی علی رضی الله عنه شعاری است که می‌توانند با آن کیان

دولت نوپای اسلامی را از بین ببرند. و اگر دانشمندان و عالمان مسلمان از زمان صحابه رضی الله عنهم کاملاً متوجه دسیسه‌های یهودیان و بت‌پرستان و مجوسیان و دیگر ادیانی که کینه‌ی اسلام را داشتند، می‌بودند، مسلماً تاریخ مسلمین غیر از این بود و مقدسات و جان و مالشان در امان بود و تأثیرشان در تاریخ بیش از آنچه بود که بنا به قدر الهی انجام دادند. «واللهُ غالبٌ علىٰ اَمْرِهِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ».(۱)«و خداوند بر کار خود چیره و مسلط است اما بیشتر مردم [تدبیرهای حکیمانه‌ی او را] نمی‌دانند».

آیا مسلمانان از غفلت بیدار می‌شوند و آیا از تاریخ پند می‌گیرند؟

آیا مسلمین نباید همه بسوی کتاب خدا بازگردند و این تفرقه‌ای که کالبد اسلام را بشدت مجروح ساخته است از بین ببرند؟ آیا نباید عقلای اهل سنّت و شیعه از نو دست به دست هم دهند تا از این اسلامی که دشمنانش در صدد نابودی آنند و شیعه و سنی برای آنان فرقی نمی‌کند دفاع نمایند؟ آیا هر دو گروه نباید در زمان حال زندگی کنند و برای مصلحت خود تلاش کنند؟ بجای اینکه در گذشته بسر ببرند و از کسانی که به ملاقات پروردگار خود رفته‌اند طرفداری نمایند؟ در حالیکه آنان در گرو اعمال خود هستند؟! ﴿كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ﴾.(۲)«هر کسی در گرو کارهائی است که کرده است».

---

(۱) سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۲۱. (۲) الطور/۲۱.

برجسته‌ترین جنبه‌های عظمت علی﵁:

۱- علم علی﵁:

علی﵁ از زمره‌ی عالمان بزرگ صحابه﵃ بود وی از مشهورترین فقیهانی بود که رأیش از همه دقیقتر و در دادن حکم صحیح و رأی متین از همه موفق‌تر بود. صحابه‌ی کرام هر گاه مسأله‌ای غامض برایشان پیش می‌آمد به علی﵁ رجوع می‌کردند، لذا از زمان پیامبرﷺ به تیزبینی و قوت رأی مشهور بود. رسول خداﷺ او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد، از جمله مسائلی که برای وی پیش آمد این بود که:

چهار نفر در حفره‌ای افتادند که برای صید شیر کنده شده بود، اولی که افتاد چنگ به رفیق خود زد و او را با خود به گودال انداخت و به همین ترتیب دومی، سومی را و سومی، چهارمی را با خود به درون گودال انداخت، شیری که در گودال افتاده بود آنها را مجروح کرد و بر اثر جراحت درگذشتند. اولیاء آنان [در رابطه با مقصر و تعیین دیه] با هم به جدال پرداختند و نزدیک بود که یکدیگر را به قتل برسانند. خبر به علی﵁ رسید و گفت: من بین شما حکم می‌کنم اگر راضی شدید آن را اجرا می‌کنم در غیر اینصورت شما را از تعرض بهم باز می‌دارم تا رسول خداﷺ بیایند و در بین شما حکم کنند. از قبیله‌ی کسانی که گودال را حفر کرده بودند، $\frac{۱}{۴}$ دیه، $\frac{۱}{۳}$ دیه، $\frac{۱}{۲}$ دیه و یک دیه‌ی کامل را جمع آوری کرد. دیه‌ی نفر اول را $\frac{۱}{۴}$ تعیین نمود زیرا او باعث فوت سه نفر بعد از خود شده بود، و به نفر دوم $\frac{۱}{۳}$ دیه داد چون او باعث مرگ دو نفر بعد از خود شده بود و برای نفر سوم $\frac{۱}{۲}$ دیه مقرر کرد چرا که او باعث مرگ یک نفر شده بود. و به نفر چهارم دیه‌ی کامل داد برای اینکه او به سبب عمل سه نفر قبل از خود هلاک شده بود و در مرگ سه نفر قبلی نقشی نداشته بود. حُکم علی﵁ را نپذیرفتند و صبر

کردند تا رسول خداﷺ آمد موضوع را به عرض ایشان رساندند، حضرتﷺ حُکم علی رضی الله عنه را تأیید کرد.[۱]

رسول خداﷺ راجع به علم علی رضی الله عنه فرمود: «أَقْضىٰ أُمَّتِی عَلِیٌّ». «در میان امت من علی در قضاوت از همه عالمتر است».[۲]

و از جمله قضاوتهای او که دلالت بر هوش و ذکاوت وی می‌کند این است که: دو نفر با هم نهار می‌خوردند، یکی از آنان پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان داشت، شخصی آمد و اجازه گرفت که از نان آنان بخورد، به او اجازه دادند و هر سه به طور مساوی نان خوردند. چون سیر شدند مردی که به آنان ملحق شده بود هشت درهم به آنان داد، در تقسیم آن دچار اختلاف شدند. اولی که پنج نان داشت گفت: پنج درهم از آن من است و سه درهم از آن تو. دومی گفت: خیر، آن را به طور مساوی تقسیم می‌کنیم. لذا به نزد علی رضی الله عنه آمدند تا میانشان حکم کند. علی رضی الله عنه به مردی که سه قرص نان داشت رو کرد و گفت: رأی رفیقت را بپذیر؛ اما وی نپذیرفت و گفت: من خواهان حقّم.

علی رضی الله عنه گفت: پس در این صورت حق تو یک درهم است و حق او هفت درهم!

مرد گفت: امیرالمؤمنین چگونه چنین می‌شود؟!

علی رضی الله عنه گفت: اگر هر نان را سه قسمت کنیم هشت نان می‌شود ۲۴ قسمت. در این صورت دوستت پانزده تکه نان داشته و تو نُه تکه. و چون به طور مساوی نان خورده‌اید پس هر یک از شما هشت تکه نان خورده است، بنابر این از سهم تو یک تکه‌ی و از سهم دوستت هفت تکه باقی مانده

---

(۱) امام احمد آن را در مناقب روایت کرده است. رک: الریاض النضرة: ۱۹۹/۲.

(۲) امام احمد در مصابیح آن را روایت کرده است. رک: الریاض النضرة: ۱۹۸/۲.

است، نفر سوم که هشت تکه نان خورده هفت تکه آن متعلق به دوست تو است و یک تکه‌ی آن از آن تو.

مرد گفت: حال راضی شدم.(۱)

در بسیاری از موارد صحابه رضی الله عنهم کسانی را که سؤال شرعی داشتند به علی رضی الله عنه ارجاع می‌دادند. أذینة بن عبدی گوید: به نزد عمر رضی الله عنه رفتم و از او پرسیدم: هنگام حج عمره، لباس إحرام را از کجا بر تن کنم؟ گفت: برو از علی سؤال کن.(۲)

مردی نزد معاویه آمد و ازاو راجع به مسأله‌ای سؤال کرد. گفت: برو از علی بن ابی‌طالب سؤال کن او عالمتر است. مرد گفت: ای امیرالمؤمنین پاسخ تو در این مسأله برای من خوشایندتر از پاسخ علی رضی الله عنه است. معاویه رضی الله عنه به او گفت: بد حرفی زدی. از مردی ناخشنودی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را به داشتن علم فراوان توصیف نمود.(۳)

یکی از امّ‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها راجع به مسح بر خُفَّیْن سؤال کرد. گفت: به نزد علی برو و از وی سؤال کن.(۴)

و در بسیاری از موارد که عُمَر رضی الله عنه در قضاوت اشتباه می‌کرد او را از خطا بازمی‌داشت [از جمله]: زنی که بچه‌ای شش ماهه را بدنیا آورده بود به نزد وی آوردند. عمر رضی الله عنه خواست او را رجم کند. علی رضی الله عنه گفت: خداوند

---

(۱) الریاض: ۱۹۹/۲.

(۲) آن را ابن‌عبدالبر از أُذینة بن مسلمة العبدی روایت کرده است.

(۳) امام احمد در مناقب آن را روایت کرده است. و الریاض: ۱۹۵/۲.

[سؤال کننده خطاب به معاویه می‌گوید: امیرالمؤمنین. و این لقب وقتی به معاویه داده شد که پس از جنگ صفین، در شام مستقل گشت، در این صورت این سؤال و جواب در شام پیش آمده است و علی رضی الله عنه در کوفه بوده است. پس چگونه ممکن است معاویه پاسخ به سؤال ساده‌ی مردی را به علی رضی الله عنه در کوفه ارجاع دهد؟! مترجم].

(۴) مسلم: ۱۶۰/۱ چاپ دارالطباعة العامرة سال ۱۳۲۹ هجری.

می‌فرماید: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصٰالُهُ ثلاثونَ شَهْراً».(۱) «و مدت حمل او و بازداشتن از شیر روی هم سی ماه است». و نیز خداوند می‌فرماید: «وَ فِصٰالُهُ عامَيْنِ».(۲) «و (حداکثر) مدت بازداشتن طفل از شیر دو سال است» پس اقل حمل شش ماه و بریدن از شیر دو سال است. عمرؓ حکم رجم آن زن را لغو کرد و گفت: «لَوْ لاٰ عَلِيٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ» «اگر علی نمی‌بود عمر هلاک شده بود» (عقیلی آن را روایت کرده است).(۳)

زنی که از زنا باردار شده بود را نزد عمرؓ آوردند زن اعتراف کرد و عمرؓ حکم رجم او را صادر نمود. علیؓ در راه به زن برخورد و از حال او پرسید و گفت: موضوع این زن چیست؟ گفتند: عُمرؓ حکم رجم او را داده است. علیؓ زن را برگرداند و به عمرؓ گفت: حُکم تو بر خود زن نافذ است اما بر بچه‌ای که در شکم دارد قابل اجرا نیست. شاید تو او را سرزنش کرده‌ای و بر سرش داد زده‌ای و او نیز حمل خود را بر تو پنهان داشته است؟ عمرؓ گفت: چنین است. علیؓ گفت: آیا از پیامبرﷺ نشنیدی که فرمود: «لاٰ حَدَّ عَلىٰ مُعْتَرِفٍ بَعْدَ بَلاٰءٍ إِنَّهُ مِنْ قَيْدٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهَدُّدٍ فَلاٰ إِقْرارَ لَهُ» «کسی‌که بر اثر اذیت و آزار به انجام دادن گناهی اعتراف می‌کند حَدّ شرعی از او ساقط می‌شود و مجازات او زندان یا تهدید است است و اقرارش قابل اعتراف نیست».(۴)

---

(۱) سوره‌ی احقاف آیه‌ی ۱۵. (۲) سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۱۴.

(۳) آیا در میان اعراب تا آن زمان هیچ زنی بچه‌ی شش ماهه بدنیا نیاورده بود تا تولد بچه‌ای شش ماهه دلیل بر زنا باشد؟! مترجم.

(۴) الریاض النضرة: ۱۹۵/۲ [بدون آنکه منکر علم وافر علیؓ شویم و یا عمرؓ را مصون از خطا بدانیم، آنچه که نسبت به قضاوتهای عمرؓ گفته شد را به نقد می‌گذاریم: الف: مرحوم سباعی خود در بحث ویژگیهای عمرؓ در همین کتاب تحت عنوان: نبوغ عمرؓ در قانونگذاری چنین می‌نویسد: «کانَ عُمَرُ رضی‌الله‌عنه فقیهاً فی دینِ اللهِ بَعیدَ الغَوْرِ ☜

سپس عمر زن را آزاد کرد. این چنین علی رضی الله عنه مشکلات را حل می‌کرد و اشتباهات را تذکر می‌داد تا آنجاکه عمر رضی الله عنه از حل مشکلی که علی رضی الله عنه حضور نداشته باشد به خدا پناه می‌برد. [!!].

۲ـ شجاعت علی رضی الله عنه:

علی رضی الله عنه در شجاعت در اوج کمال بود، در جنگ بدر آزمونی نیک داد، سه تن از پهلوانان مشرکین بنام عتبه بن رَبیعه، شَیبه بن رَبیعه و ولید بن عتبه برای جنگ تن به تن حریف طلبیدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم سه نفر از کسانی‌که همتای آنان بودند را روانه‌ی میدان کرد. عُبیدة بن حارث رضی الله عنه برای عتبه،

☞

فی فَهْمِ أَسْرارِ التَّشْریعِ، حادَّ الذهنِ فی اسْتِنْباطِ معانی اَلتَنْزیل وَ اَحْکـامِهِ» یـعنی: «عـمر قانونگذار و عالم به دین خدا بود و در فهم اسرار شریعت بسیار دقیق و در استنباط معانی آیات و احکام الهی تیزهوش بود».

ب: استاد ملا عبدالله احمدیان می‌نویسد: عمر رضی الله عنه در صورت وجود هر نوع عذری مجرمین را از مجازات معاف می‌کرد [ابن‌الجوزی ص۶۶ به نقل از اخبار عمر ص۱۹۷ و موسوعه‌ی عبقریات عقّاد ص۶۳۷]

و نه تنها در یک مورد بلکه در موارد متعدد، به عذر وجود اجبار و عدم امکان مقاومت، زنان زناکار را از اجرای حد شرعی معاف می‌کرد و در شرایط فقر شدید و فشار اقتصادی نیز دزدان را از اجرای حد شرعی معاف می‌نمود [ابن‌الجوزی ص۶۶ به نقل از اخبار عمر ص۱۹۷ و الریاض النضرة جلد۲ ص۳۵ و الإصابة جلد۳ ص۲۸۸ بـه نـقل از اخـبار عـمر ص۱۶۱ و اَلْخَراج: ابویوسف ص۴۲ و ص۱۸۳ به نقل از اخـبار عـمر ص۲۱۱ و ۱۹۸ و مـوسوعه‌ی عبقریات عقّاد ص۴۹۳ نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم ص (ی)]

ج: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «کانَ فی اَلْاُمَمِ مُحَدَّ ثونَ فَإنْ یَکُنْ فی أُمَّتي فَعُمَرُ» «در میان ملتها و پیروان ادیان پیشین افرادی بودند که مطالبی به آنان الهام می‌شد اگر در امت مـن کسـی دارای این ویژگی باشد همانا او عمر بن خطاب است» [این حدیث در صحیح بخاری جلد۴ ص۱۴۹ و صحیح مسلم جلد۷ ص۱۴۵ و مُسْند امام احـمد جـلد۲ ص۳۳۹ روایت شـده است] بنابراین امکان ندارد فاروق رضی الله عنه از حکمی از احکام دین ـ خواه احکام اولیّه و خواه ثانویّه ـ ناآگاه و بی‌اطلاع بوده باشد. نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم ـ ملا عبدالله احمدیان ـ ص ۶۵۰ ـ ۶۵۴ ـ مترجم.]

حمزه رضی الله عنه برای شیبه و علی رضی الله عنه برای ولید. علی و حمزه حریفان خود را از پای درآوردند، اما عُبید با عتبه به نبرد ادامه دادند و همدیگر را مجروح کردند، علی و حمزه رضی‌الله‌عنهما به کمک عبید شتافتند و عتبه را به هلاکت رساندند.(1)

در جنگ احد نیز علی رضی الله عنه قدرت خود را به نمایش گزارد و آزمونی مشهور داد، در آن جنگ پرچمدار سپاه کفر طلحة بن ابی‌طلحه را از پای درآورد، و آنگاه که مسلمانان [مشغول جمع‌آوری غنائم شدند و خالد بن ولید از پشت سر به آنان حمله نمود و] شکست خوردند، علی رضی الله عنه از جمله کسانی بود که همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم باقی ماند.(2) و چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم مجروح

---

(1) سیره‌ی ابن‌هشام: ۶۲۵/۲.

(2) سیره‌ی ابن‌هشام: ۱۲۷/۳ و ۳۰ و ۸۰ [در جنگ احد چون پیامبر صلی الله علیه وسلم مجروح شد و قریش در صدد بود که او را به قتل برساند چهار نفر از صحابه که عبارت بودند از علی ابن ابی‌طالب، عمر بن خطاب، أنس و ابودجانه مأمور محافظت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شدند. ویرژیل گیورگیو در این مورد می‌نویسد: ابودجانه بر زمین افتاد و پس از چند دقیقه جان سپرد و بعد از او أنس از پا درآمد، بعد از افتادن أنس گارد مخصوص محمد صلی الله علیه وسلم دو نفر شد یکی علی و دیگری عمر بن خطاب. سرتاپای علی رضی الله عنه از خون ارغوانی بود و از همه جای او خون می‌چکید ولی محمد صلی الله علیه وسلم را ترک نکرد. عمر بن خطاب رضی الله عنه که قامتی بلند و شانه‌هائی عریض داشت ضمن کارزار گاهی نعره برمی‌آورد و برای تشجیع آن عده از مسلمین که می‌جنگیدند رَجَز می‌خواند.

... وقتی ابوعبیده رضی الله عنه، جراح قشون اسلام توانست خود را به علی ابن ابی‌طالب رضی الله عنه برساند و او را معاینه نمود مشاهده نمود که علی رضی الله عنه هشتاد زخم برداشته است، گفت یا علی من باید از سر تا پای تو را ببینم و تو را به وسیله‌ی تخت روان به مدینه حمل کنم... عمر بن خطاب رضی الله عنه در جنگ احد بیست و یک زخم از شمشیر و نیزه خورد و سعد ابن ابی‌وقاص رضی الله عنه دوازده زخم برداشت... مورخین اسلامی می‌نویسند که محمد صلی الله علیه وسلم و مسلمین در جنگ احد شکست خوردند... به عقیده‌ی من از نظر یک متخصص نظامی محمد صلی الله علیه وسلم در جنگ احد شکست نخورده است بلکه آزمایش ناگوار در آن جنگ برای محمد صلی الله علیه وسلم پیش آمد. زیرا قشون قریش نه توانست قشون محمد صلی الله علیه وسلم را نابود کند و نه موفق شد که مدینه را اشغال نماید.

رک: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ـ ص۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵و۲۸۹ با تلخیص ـ مترجم.]

شد علی رضی الله عنه آب می‌آورد و فاطمه رضی‌الله‌عنها صورت خون‌آلود پدر را می‌شست.

بعد از جنگ احد، جنگ حَمراء الأَسد پیش آمد در این جنگ نیز علی رضی الله عنه پرچمدار رسول خدا ﷺ بود.(۱)

اما در جنگ خندق یا احزاب علی رضی الله عنه امتحانی قابل تحسین از خود به نمایش گزارد. عمرو بن عَبْدوَد پهلوان مشرکین از سپاه بیرون آمد و خطاب به مسلمانان گفت: آیا کسی از شما مبارزه می‌کند؟ علی رضی الله عنه پیش آمد و گفت: ای عَمْرو تو با خدا عهد کرده‌ای که اگر کسی از قریش به تو پیشنهاد کند که در بین دو کار یکی را برگزینی حتماً یکی از آن دو را بپذیری و انجام دهی، عَمْرو گفت: آری. علی رضی الله عنه گفت: پس من تو را دعوت می‌کنم که به خدا و رسول خدا و اسلام ایمان آوری. عمرو گفت: من نیازی به اسلام ندارم. علی گفت: پس تو را به مبارزه دعوت می‌کنم. عمرو گفت: ای برادرزاده، چرا؟ به خدا سوگند که نمی‌خواهم تو را بکشم! علی رضی الله عنه گفت:

---

(۱) یک شبانه روز بعد از اینکه مسلمانها (از احد) مراجعت کردند به محمد ﷺ خبر رسید که قشون مکه قصد مراجعت دارد. روحیه و ایمان محمد ﷺ آنقدر قوی بود که از دریافت خبر مراجعت قشون مکه نهراسید و به مسلمین گفت که برای جنگ از مدینه خارج گردند. تمام مسلمانهائی که در جنگ احد شرکت کردند از جمله مجروحین آن آماده حرکت گردیدند.

عمر بن خطاب و سعد ابن ابی‌وقاص با وجود جراحات شدید به راه افتادند ولی ابوعبیده پزشک جراح مسلمانان، از حرکت علی ابن ابی‌طالب جلوگیری کرد و گفت اگر علی راه بیفتد قبل از اینکه از کوچه‌های مدینه خارج گردد بر اثر جراحات شدیدی که بر او وارد آمده زندگی را بدرود خواهد گفت. محمد ﷺ با قشون اسلام برای اینکه به پیشواز قشون ابوسفیان برود تا نقطه‌ای موسوم به صحراء الأسد (حمراء الاسد) رفت و قشون اسلام در آنجا برای پذیرفتن قشون مکه آماده شد. اما ابوسفیان که قصد داشت به مدینه برگردد دچار تردید گردید و عاقبت ترجیح داد که به مکه مراجعت نماید و مسلمین هم پس از اینکه مطمئن شدند که ابوسفیان مراجعت نخواهد کرد به مدینه برگشتند. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص۲۹۲ ـ مترجم.

اما به خدا سوگند که من دوست دارم تو را بکشم. عمرو از این سخن برآشفت از اسب پائین جست و بر صورت اسب زد و آن را پَی کرد، سپس به سوی علی رضی الله عنه آمد، به دور هم چرخی زدند و به مبارزه پرداختند و [بالاخره به آن شیوه که معروف است] علی رضی الله عنه عَمْرو را به هلاکت رساند.(۱)

در جنگ خیبر ابتدا فتح قلعه‌های یهود بر مسلمین دشوار آمد. تا اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَأُعْطِيَنَّ الرّايَةَ غداً رَجُلاً يُحِبُّهُاللهُ وَ رَسُولُهُ يَفْتَحُاللهُ علىٰ يَدَيْهِ لَيْسَ بِفِرارٍ» «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و خیبر به دست او فتح خواهد شد، او اهل فرار و عقب‌نشینی نیست» سپس علی را فراخواند، علی رضی الله عنه در حالی‌که چشم درد داشت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، حضرت صلی الله علیه وسلم آب دهان به چشم او مالید و بهبود یافت.(۲) پس به سوی خیبر حرکت کرد، چون به نزدیک قلعه‌ی خیبر رسید یهودیان قلعه بیرون آمدند و مبارزه کردند، مردی یهودی ضربه‌ای به علی رضی الله عنه زد، سپر از دست علی رضی الله عنه افتاد، لذا دَری را که در کنار قلعه افتاده بود برداشت و با آن از خود دفاع کرد و هم‌چنان آن را در دست داشت و می‌جنگید تا اینکه خداوند بدست او خیبر را فتح کرد.

ابورافع که در این جنگ همراه با علی رضی الله عنه بود گوید: من و هفت نفر سعی کردیم که آن دَری را که علی به عنوان سپر بدست گرفته بود جابجا کنیم اما موفق نشدیم.(۳)

از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما پرسیدند: آیا علی در جنگ صفّین خود شخصاً نبرد کرد؟ [در حالی‌که شصت سال داشت] ابن‌عباس گفت: بخدا

---

(۱) سیره‌ی ابن‌هشام: ۲۲۵/۳. (۲) هَیْثَمی ـ مجمع الزواید: ۱۲۴/۹.

(۳) سیره‌ی ابن‌کثیر۳۵۹/۳ وگوید: این‌روایت ازنوع روایات مجهول و منقطع‌است.

سوگند هیچ‌کسی را چون علی ندیدم که خود را به خطر اندازد، او را دیدم که بدون زره و کلاه خود و تنها با شمشیری که داشت به سراغ مردی که کاملاً زره پوشیده بود رفت و او را به هلاکت رساند.(۱)

۳- پرهیزگاری و زهد علی رضی الله عنه:

روزی به عمر بن خطاب رضی الله عنه زمانی‌که خلیفه بود گفت: «ای امیر المؤمنین! اگر مایلی که به پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر رضی الله عنه ملحق شوی آرزویت را کوتاه کن، و همیشه اندکی گرسنه باش، ردا و بالاپوش کوتاه* بپوش و پیراهن بلند برگزین و کفشهایت‌را وصله کن تا [با این‌نوع زندگی زاهدانه] به آن دو یار بپیوندی»(۲) این توصیه ما را به روح خلق و خوی او و راه و روشی که در زندگی دوست داشته است رهنمون می‌سازد. و همین گونه نیز در دوران خلافتش زیست، لباس خشن می‌پوشید و از استفاده از اموال مسلمین جداً پرهیز می‌کرد، ابوسعید ازدی گوید: علی را در بازار دیدم که می‌گفت: چه‌کسی پیراهن مناسبی دارد که آن را به سه درهم بفروشد؟ مردی گفت: من دارم. به نزد او رفت آن را پسندید و خرید و به تن کرد، دید که آستین آن بلند است گفت: آن را برایم کوتاه کنید.(۳)

شخصی وی را سرزنش کرد که چرا لباس ارزان قیمت می‌پوشی؟ گفت: تو را به لباس من چه‌کار؟ این لباس از تکبر بدور است.(۴) شایسته است که هر مسلمانی از او پیروی کند.

مردی در یکی از روزهای سرد بر علی رضی الله عنه وارد شد، دید که از سرما به خود می‌لرزد در حالی‌که پتوئی کهنه به خود پیچیده است. گفت: یا

---

(۱) الرياض النضرة: ۲/۲۲۵.

(*) در آن زمان پوشیدن بالاپوش بلند نشانه‌ی اشرافیت و تکبر و بزرگی بود. مترجم.

(۲) الرياض النضرة: ۲/۱۹۷. (۳) همان مرجع ۲/۲۳۰.

(۴) همان مرجع: ۲/۲۳۰.

امیرالمؤمنین! خداوند در این اموالی که در اختیارت نهاده است، حقی برای شما و خانوداه‌ات قرار داده است، و تو با خود این چنین می‌کنی؟ علی رضی الله عنه گفت: من از اموال شما چیزی راکم نخواهم کرد، این پتوئی است که با خود از مدینه آورده‌ام.(۱)

توصیف علی رضی الله عنه از زبان ضِرار صُدائی:

بهترین حسن ختام در بحث از اخلاق علی رضی الله عنه و جنبه‌های عظمت او روایتی است که دولابی نقل کرده است که معاویه به ضرار صدائی گفت: ای ضرار علی را برای ما توصیف کن ـ این موضوع بعد از به شهادت رسیدن علی رضی الله عنه بود ـ ضرار گفت: امیرالمؤمنین ما را از این سخن معاف دار! معاویه گفت: خیر، او را توصیف کن. ضرار گفت: به خدا سوگند علی رضی الله عنه دوراندیشی نادر بود، مردی نیرومند که سخنش حجت بود و عادلانه قضاوت می‌کرد، علمش فراوان و خردش بسیار، از دنیا و خوشی‌های آن دوری می‌جست، و به خلوت و تنهائی شب مأنوس بود و بسیار می‌گریست و اندیشه می‌کرد و افسوس می‌خورد و با خود سخن می‌گفت. لباسی را می‌پسندید که کوتاه بود و غذائی را دوست داشت که ساده بود، در جمع ما چون یکی از ما بود، هرگاه به نزد وی می‌رفتیم به نزدیکمان می‌آمد و هرگاه از او سؤال می‌کردیم پاسخ می‌داد و چون خبری را جویا می‌شدیم ما را با خبر می‌ساخت، به خدا سوگند با وجود اینکه با ما این‌چنین نزدیک و دوست بود اما از هیبتش قادر به سخن گفتن با او نبودیم، هرگاه تبسم می‌کرد دندانهایش چون رشته‌ای از مروارید بود، اهل تدیّن را گرامی می‌داشت و با بینوایان هم‌نشین می‌شد، قوی در امر ناحق خود به او امیدی نداشت و ناتوان از عدل او ناامید نمی‌شد. خدا گواه است: چند بار او را دیدم ـ آنگاه

---

(۱) مرجع سابق: ۲۳۵/۲.

که سیاهی شب همه جا را فرامی‌گرفت و ستاره‌ها ناپدید می‌شدند ـ به محراب می‌رفت و در حالی‌که محاسنش را در دست می‌گرفت، چون مارگزیده به خود می‌پیچید و چون دردمند می‌گریست و می‌گفت: ای دنیا برو دیگری را بفریب! آیا تو خود را بر من عرضه کرده‌ای یا در کمین من هستی؟ هیهات هیهات! ای دنیا من تو را سه طلاقه داده‌ام و راه بازگشت و رجوع نیست، ای دنیا! عمرت کوتاه و مجلست حقیر و ارزشت ناچیز است. آه. آه. از کم بودن توشه، و وحشت و طولانی بودن راه.

معاویه رضی الله عنه گریست و گفت: خدا ابوالحسن را رحمت کند، به خدا سوگند این‌چنین بود، ای ضرار غمت از فقدان او چگونه است؟

ضرار گفت: چون غم آن کسی است که یکی از کسانی را که در پناه اوست سر ببرّند، که نه اشکش بند آید و نه از غمش کاسته شود.(۱)

درود و رحمت خدا بر او باد و او را پاداش نیک عطا کند، و به ما توفیق دهد که از سیره و روش آن بزرگوار درس آموزیم و عبرت گیریم.

سخنان جاودان علی رضی الله عنه:

وصیت علی رضی الله عنه برای مسلمانان:

وقتی‌که به حال احتضار درآمد برای همه‌ی مسلمانان وصیّت کرد و در بخشی از آن فرمود: شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می‌کنم. «فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتم مُسْلِمون».(۲) «پس نمیرید (و رخت از جهان بر نبندید) مگر اینکه مسلمان (و فرمانبردار خداوند) باشید».

---

(۱) الریاض النضرة: ۲۱۲/۳ و ۲۱۳، و می‌گوید: دولابی و ابـوعَمْرو مـؤلف الصـفوة آن را روایت کرده‌اند هم‌چنین ابونعیم در الحلیة: ۸۴/۱ و اندکی به متن اضافه کردیم بدون اینکه به آن اضافات اشاره نماید.

(۲) سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۳۲.

همانا من از ابوالقاسم محمدﷺ شنیدم که فرمود: «إِنَّ صَلاَحَ ذاتِ ٱلْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عامَّةِ الصَّلاٰةِ وَالصِّيامِ»(۱) «حقّا که رفع اختلاف مردم و ایجاد صلح و آشتی در بین آنان بهتر است از سالها نماز و روزه».

خدا را خدا را، تهیدستان و مستمندان را در اموال خود سهیم کنید، و از خداوند پروا کنید و مراقب پیمان و فرامین پیامبرتان باشید، مبادا که در حضور شما به آن ستم شود، و نسبت به اصحاب پیامبرﷺ از خدا پروا کنید همانا که رسول خداﷺ نسبت به رعایت ایشان سفارش کرد.

و در اجرای احکام خداوند از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نهراسید زیرا هرکه قصد تعرّض به شما را داشته باشد وی از شما حمایت می‌کند، و با مردم به نیکوئی سخن گوئید آنگونه که خداوند شما را فرمان داده است، و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، در غیر این‌صورت افراد شرور بر شما مستولی می‌شوند، سپس خدا را می‌خوانید و از او یاری می جوئید اما دعایتان مستجاب نمی‌شود. با یکدیگر مراوده و ارتباط داشته باشید و به یکدیگر انفاق نمائید، بر حذر باشید از اینکه با همدیگر دشمنی نمائید و پیوندها را بگسلانید. همه‌ی شما را به خداوند می‌سپارم.

وصیّت برای فرزندانش:

روزی که علی رضی الله عنه ضربت خورد، جندب ابن عبدالله خدمت وی رسید و پرسید: ای امیرالمؤمنین! اگر خدای ناخواسته شما را از دست دادیم آیا با حسن بیعت نمائیم؟ فرمود: شما را نه به این کار فرمان می‌دهم و نه از آن نهی می‌نمایم، شما به کار خود بیناترید.

سپس حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما را فرا خواند و به آنان گفت: شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می‌کنم، و اینکه خواهان دنیا نباشید اگرچه به

---

(۱) الفتح الکبیر ـ یوسف النبهاتی جلد ۳۹۵/۱ گوید: طبرانی آن را روایت کرده.

شما اقبال نماید، و برای آنچه که بدست نیاوردید اندوهگین نگردید، سخن حق بگوئید. به یتیم رحم کنید، و فریادرس مظلوم و دردمند باشید و برای آخرت کار کنید، دشمن ستمگر باشید و یاور ستمدیده، به حکم کتاب خدا عمل نمائید و در اجرای احکام خداوند تحت تأثیر سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای قرار نگیرید. بعد همانگونه که برای آنان وصیّت کرد برای پسر دیگرش محمد بن حنفیه نیز وصیت کرد و در حفظ احترام حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما به او سفارش نمود و فرمود هیچ کاری را بدون [مشورت و هماهنگی] آنان انجام ندهد، سپس به حسن و حسین سفارش نمود که به محمد بن حنیفه توجه کنند و فرمود: می‌دانید که پدرتان او را دوست دارد».

ـ کاری برای ریا و شهرت انجام ندهید، همانا هرکه برای غیر خدا کار کند خداوند او را به همان واگذار می‌کند.

ـ کسی را که خداوند در میان مردم راستگو نماید، این برای او بهتر است از مالی که به ارث می‌برد.

ـ جهاد دری از درهای بهشت است، خداوند آن را برای اولیاء خاص خود می‌گشاید، جهاد لباس [و زینت] تقوا و زره محکم خداوند و سند قطعی بهشت است، اگر کسی آن را ناخوش دارد خداوند او را ذلیل و گرفتار مصائب می‌نماید.

ـ اگر مایل بودم؛ می‌دانستم که چگونه از عسل صاف شده و مغز گندم و پارچه‌ی حریر استفاده نمایم. اما هیهات از اینکه هوا و هوس بر من چیره شود و حرص و آز مرا بسوی غذا و طعام بکشاند، آیا می‌توانم خود را قانع کنم که بگویند: این امیرالمؤمنین است، در حالی‌که در ناملایمات روزگار با آنان مشارکت ننمایم و در سختی و مشقت زندگی سرمشقی برای آنان نباشم؟!

بخشی از نامه‌ی علی رضی الله عنه به فرماندار آذربایجان اَشْعَث بن قَیْس:

مقام فرمانداری و کار حکومتی وسیله‌ای برای ارتزاق تو نیست بلکه امانتی است بر عهده‌ی تو در حالی‌که تحت نظر مافوق خود هستی او خواسته است که تو نگهبان و سرپرست مردم باشی، پس نسبت به مردم نباید مستبد و زورگو باشی و نباید بدون مستمسک و تکیه‌گاه مطمئن خود را به خطر اندازی [یعنی با دست‌آویزی محکم و با احتیاط عمل کن].

-از من پنج چیز را به خاطر بسپارید، و اگر خواهان آن هستید با جدیّت در پی آن باشید:

۱- از هیچ انسانی چشم‌داشت و توقعی نداشته باشید بلکه امیدتان به پروردگار جهانیان باشد.

۲- از هیچ چیز نترسید جز از نافرمانی و عصیان پروردگارتان.

۳- از سؤال کردن درباره‌ی چیزی که نمی‌دانید شرم نکنید.

۴- عالمان از اینکه جواب سؤالی را ندانند و بگویند وَاللهُ أَعْلَمْ، شرم نداشته باشند.

۵- صبر جزئی از ایمان است و نسبت آن به سایر اعمال مانند نسبت سر به بدن است [رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود] «**لاٰ أیمانَ لِمَنْ لاٰ صَبْرَ لَهُ**» «کسی‌که صبر ندارد ایمان [کامل] ندارد».(۱)

همراه با علی ابن ابی‌طالب رضی الله عنه:

سفارش علی رضی الله عنه به کُمیل بن زیاد:

ای کمیل! قلب آدمی چون ظرف است بهترین آن دلی است که بیشتر آگاه است. آنچه را که می‌گویم به خاطر بسپار: مردم سه نوعند:

---

(۱) حِلْیَةُ اَلْاَوْلیاء: ۷۶/۱.

گروهی دانشمندان ربانی و جمعی فراگیران و جوینده‌ی راه رستگاری و عده‌ای مردمانی پست و احمق‌اند که دنباله‌رو هر قارقارکننده‌ای هستند، و با هر بادی همسو می‌شوند و از نور علم بهره‌ای نمی‌گیرند و به پایگاه و رکنی محکم پناه نمی‌برند. [بدان که] علم از ثروت بهتر است زیرا علم تو را حفظ می‌کند و تو مال را. علم بر اثر کار رشد می‌کند و ازدیاد می‌یابد اما مال با خرج و مخارج نقصان می‌یابد، و محبت عالمان، دَیْنی است که ادا می‌گردد، با علم است که عالم در این دنیا فضیلت عبادت و بندگی خدا را کسب می‌کند و بعد از مرگ از او به نیکی یاد می‌کنند،

اما آثار و مزیت ثروت و مال با زوال آن از بین می‌رود، و جمع کنندگان مال در عین حال که زنده‌اند، مرده‌اند، در حالی‌که دانشمندان تا جهان باقی است نامشان جاودان است، جسمشان موجود نیست اما یادشان در دلها باقی است، زمین هیچگاه از عالمی که در راه خدا با دلیل اقدام کند خالی نخواهد ماند تا نشانه‌ها و آیات روشن الهی باقی بماند، این نوع عالمان از نظر تعداد قلیل‌اند اما از نظر منزلت الهی عظیم و رفیع‌اند، خداوند با آنان از حجج و آیات خود دفاع می‌کند تا اینکه آن را به امثال خود می‌سپارند و در نهاد کسانی چون خود نشو و نما می‌دهند، به وسیله‌ی آنان است که شناخت حقایق ممکن می‌شود، آنچه که مردمان مرفه از آن وحشت دارند در نزد آنان سهل و آسان است، و به آنچه که جاهلان از آن بیزارند آنان انس و الفت دارند، و با جسمی که روح آن متعلق به مَلَأ اَعلیٰ است زندگی می‌کنند، اینان جانشینان خداوند در زمین‌اند و دعوتگران دین آن حکیم‌اند.(۱)

دنیا از آن دو کس است:

خیر و سعادت در ثروت و فرزندان بسیار نیست بلکه خیر [واقعی] آن

---

(۱) حلیة الاولیاء: ۷۹/۱.

است که دانش و بردباریت بسیار گردد، و اینکه به عبادت پروردگارت مباهات کنی، و اگر کار نیکی کردی خدا را ستایش نمائی و اگر گناه و اشتباه کردی از او طلب مغفرت نمائی. [در حقیقت] خیر دنیا از آن دو کس است: یکی آنکه گناه می‌کند و با توبه آن را جبران می‌نماید. و دیگری آنکه در انجام کار خیر شتاب می‌کند. هیچ کاری که با پرهیزگاری انجام گیرد ناچیز نیست، و چگونه بی‌ارزش و ناچیز است آنچه که مورد رضای خداوند است؟(۱)

می‌گویم (مؤلف) مباهات به عبادت به معنی فخر به آن نیست چراکه در این صورت عمل خود را ضایع و تباه می‌کند، بلکه مباهات در اینجا به این معنی است که مؤمن از عبادتش سرافراز و سربلند باشد؛ نه اینکه از آن شرمنده و خجل، آنگونه که برخی از کم ایمانان در جمع ملحدان و فاسقان دچار آن می‌گردند.

ـ کاری که خداوند نپذیرد بی‌فایده است:

بکوشید که خداوند اعمالتان را بپذیرد زیرا کاری‌که مورد رضای او باشد هیچگاه اندک و ناچیز نیست، و چگونه ناچیز است آنچه که مقبول خداوند است؟

فقیه و عالم دین کیست؟

بدانید عالم واقعی دین کسی است که مردم را از رحمت الهی مأیوس نمی‌کند و از عذاب او نیز فارغ و آسوده نمی‌گرداند و اجازه نمی‌دهد که مرتکب معاصی شوند، و خود از قرآن رویگردان نمی‌شود و آن را به دیگران نمی‌سپارد، [آگاه باشید] عبادت بدون علم بی‌فایده است و علم بدون فهم و درک بی‌ارزش، و تلاوت قرآن، بودن تدبیر و اندیشه بی‌ثمر

(۱) همان مرجع: ۷۵/۱.

است.(۱)

هوس و آرزوی دور و دراز:

آنچه که بیش از همه برای شما از آن بیم دارم پیروی از هوی و هوس و داشتن آرزوی دور و دراز است. اما پیروی از هوی و هوس، شما را از حق بازمی‌دارد و آرزوی دور و دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد. بدانید که دنیا در حال گذر است و به شما پشت می‌نماید و آخرت رو به سوی شما در حرکت است، و هریک از این دو را پیروانی است، [پس مراقب باشید که] از پیروان و دوستداران آخرت باشید و شیفته‌ی دنیا نباشید، دنیا سرای عمل است نه حسابرسی، و آخرت سرای حسابرسی است نه عمل.(۲)

اقسام صبر:

صبر را چهار قسم است:

۱ـ شوق و اشتیاق.

۲ـ شفقت و دلسوزی.

۳ـ زهد و پارسایی.

۴ـ انتظار.

پس هرکه مشتاق بهشت است شهوات را به فراموشی می‌سپارد و هرکه از عذاب دوزخ بیمناک است از امور حرام دوری می‌جوید، و هرکه در دنیا پارسا است مصائب در نزد او کوچک است و آسان، و هرکه چشم‌براه مرگ باشد در انجام امور خیر شتاب می‌ورزد.(۳)

اقسام جهاد:

---

(۱) حلیة الاولیاء: ۷۷/۱ [تلاوت بی‌اندیشه بی‌ثمر است: یعنی آن فایده و ارزش حقیقی که شایسته‌ی قرآن است را ندارد. گوئی نماز بدون... است. مترجم.]

(۲) حلیة الاولیاء: ۷۶/۱.

(۳) مرجع سابق: ۷۴/۱.

جهاد چهار قسم است: ۱ـ امر به معروف ۲ـ نهی از منکر ۳ـ صداقت در جنگ ۴ـ دشمنی با فاسق.

هرکه امر به معروف کند از مؤمن حمایت کرده است و هرکه نهی از منکر نماید دماغ منافق را به خاک مالیده است، و هرکه در میدان جنگ صادق باشد دَیْن خود را ادا کرده و دین خویش را حفظ نموده است. و هرکه از فاسق بیزار باشد برای رضای خدا خشمگین شده و هرکه برای رضای خدا خشمگین شود خداوند مدافع و حامی اوست.(۱)

از دروغ بپرهیزید و خود را اندرز دهید:

بخشی از خطبه‌ی علی رضي الله عنه:

آنکس که بیش از همه خود را نصیحت می‌کند از همه بیشتر از پروردگار اطاعت می‌کند.و آنکه بیش از همه از خود غافل می‌شود، بیش از همه از پرودگار نافرمانی می‌کند. زیانکار کسی است که خود را مغبون ساخت و خوشبخت کسی است که دینش سالم ماند. سعادتمند آن است که از دیگران عبرت گیرد و سیاه‌بخت آن است که غرور و هوا و هوس او را فریب دهد. آگاه باشید کمترین ریا، شرک است، و همنشینی با هواپرستان، ایمان را به فراموشی می‌سپارد و شیطان را حاضر می‌نماید. از دروغ بپرهیزید زیرا که دروغ زایل‌کننده‌ی ایمان است. راستگو رستگار است و شریف و با منزلت، و دروغگو بر لبه‌ی پرتگاه است و خوار و ذلیل. به همدیگر حسادت نورزید چرا که حسد ایمان را تباه می‌کند همانگونه که آتش هیزم را فنا می‌سازد، و با یکدیگر دشمنی نورزید چرا که دشمنی دین را تباه می‌سازد.

دعای حضرت علی رضي الله عنه:

اَللّهمَّ اَغْفِرْلي مٰا أَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّي،

---

(۱) مرجع سابق.

خداوندا گناهانم را که تو از من به آن آگاهتری بیامرز،

فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ،

پس اگر بسوی تو بازگشتم و توبه کردم تو نیز با بخشش خود توبه‌ی مرا بپذیر.

اَللّهمَّ اغْفِرْلي ما وَ أيْتُ مِنْ نَفْسی وَ لَمْ تَجِدْ لَهُ وَفاءً عِنْدي،

پروردگارا در انجام آنچه که با خود عهد بستم و به آن وفا نکردم مرا بیامرز.

اَللّهمَّ اغْفِرْلي ما تَقَرَّبْتُ بِهِ اِلَيْکَ بِلِساني ثُمَّ خالَفَهُ قلبی،

خداوندا در آنچه که با زبان به تو تقرب جستم. قلباً با آن مخالفت کردم مرا ببخش.

اَللّهمَّ اغْفِرْلي رَمَزاتِ الْاَلحاظِ وَ سَقَطاتِ الْاَلفاظِ وَ سَهَواتِ الْجَنانِ وَ هَفَواتِ اللِسانِ.

پروردگارا ایماء و اشاره‌های چشم و لغزش‌های کلام و غفلت‌های دل و لغزشهای زبان مرا بیامرز و ببخش.

مناجات حضرت علی﷣:

ای کسی‌که به آنکه بندگانت به او رحم نمی‌کنند رحم می‌نمائی، و ای کسی‌که آنکه را که هیچ‌کس نمی‌پذیرد تو می‌پذیری، و ای کسی‌که دست هیچ نیازمندی را که به سویت دراز شده است کوچک نمی‌شماری، و ای کسی‌که درخواست‌کنندگانی را که اصرار و پافشاری می‌کنند از درگاه خود طرد نمی‌نمائی، ای کسی‌که هر کار کمی را تمجید می‌نمائی و به آن پاداش بسیار می‌دهی، و ای کسی‌که به آنکه به تو نزدیک می‌شود نزدیک می‌گردی، و ای کسی‌که دورشدگان از خود را بسوی خویش دعوت می‌نمائی، ای کسی‌که نعمت را زایل نمی‌سازی و در رساندن بلا شتاب

نمی‌ورزی، و ای کسی‌که کار نیک را بزرگ می‌داری و آن را فزونی می‌بخشی، و از گناهان درمی گذری و از آنها چشم پوشی می‌نمائی،

نیازهایم را در محضر کَرَم تو بیان می‌کنم و با توجه به فیض و بخشش تو هرقدر که بتوانم از تو درخواست می‌کنم، آنانکه به درگاهی غیراز درگاه تو روی آوردند؛ مسلماً زیان دیدند، و برای هرکه جز تو گردن خم کردند ضرر کردند، و کسی‌که به غیراز کَرَم و فضل تو توسل کرد کارش بی‌حاصل و بی‌ثمر گشت، و اینک ای پروردگارا! بگیر دست مرا که به دیدار تو امیدوارم، پس ندایم را بشنو و جایگاهم را نزد خود گرامی دار.

ریختن خون ناحق: [بخشی از فرمان حضرت علی عليه‌السلام به یکی از فرمانداران خود]

از ریختن خون ناحق بپرهیز چراکه هیچ چیز به اندازه‌ی آن موجب تیره بختی و از بین بردن نعمت و انقطاع عمر و ایجاد مسئولیت نیست، خداوند روز قیامت ابتدا درباره‌ی خونهائی که به ناحق ریخته شده قضاوت و داوری می‌نماید، مبادا که قدرت خود را با ریختن خون بی‌گناهان تقویت نمائی، چون این کار قدرت و حکومت تو را تضعیف خواهد کرد و بلکه آن را از بین می‌برد و به دیگری منتقل می‌کند.

پس در نزد خداوند، و من [به عنوان مافوق] نسبت به قتل عمد هیچ عذری نخواهی داشت، زیرا حکم آن قصاص است، چنانچه اشتباه کردی و در زدن تازیانه و شمشیر و یا ضربه‌ی دست به کسی زیاده‌روی کردی باید در برابر آن عقوبت شوی، همانا مشتی و ضربه‌ای برتر از آن [ممکن است] موجب قتل شود، پس مبادا نخوتِ قدرت و حکومت، تو را وادار کند که از ادای حق اولیاء مقتول خودداری نمائی.

و فرمود: هیچ چیز بیش از ریختن خون ناحق موجب ظهور بلاء و سختی

و از بین رفتن نعمت و خوشی و انتقال دولتها و سقوط آنها نمی‌شود، شاید گمان تو این باشد که با آن قدرت خود را بیشتر می‌کنی اما در واقع اینگونه نیست که می‌پنداری، بلکه این ظلم، حکومت را سست و تضعیف می‌نماید و بلکه کاملاً آن را نابود می‌سازد.

عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه:

[ابوعبدالرحمٰن عبدالله بن مسعود از قبیله‌ی هُذَیل و مادرش ام‌عَبْد بود از این‌رو به او کُنیَت «ابن‌ام‌عبد» نیز داده بودند. به روایت ابونعیم اصفهانی او ششمین کس است که اسلام آورده و از این‌رو او را «سادِسُ سِتَّه» می‌گفتند و او این لقب را بسیار دوست می‌داشت. پیش از اسلام شبان «عُقْبه» بود. گویند روزی پیامبر و ابوبکر بر رمه‌ی او می‌گذشتند از او شیر خواستند و او به مقتضای امانت از دادن شیر امتناع جست، پیغمبر خداﷺ میشی از آن رمه را برکت داد و از آن پس عبدالله؛ اسلام را پذیرفت. پس از اسلام خدمتگزار رسول خداﷺ گردید و در سفر و حضر پیوسته در خدمت پیامبرﷺ بود. او نخستین کسی است که در آن گیرودار مخالفت قریش، قرآن را به صدای بلند در مکه تلاوت کرد و در این راه آزار شد. وی «ذوالهجرتین» است یعنی یکبار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد. در همه‌ی غزواتِ رسول خداﷺ حاضر بود و ابوجهل را به دست خویش بکشت. او یکی از مبشران به بهشت است که وعده‌ی بهشت گرفته است و از نخستین کسانی بود که قرآن را درس می‌دادند و جزء چهار نفری است که پیغمبرﷺ فرمان داد تا قرآن را از ایشان بیاموزند.(۱) وفاتش را بیشتر در

---

(۱) سه نفر دیگر که انصار بودند عبارتند از: سالم مولی ابی‌حذیفه، ابی بن کعب و معاذ بن جبل. نگاه: التاج جامع للأصول جلد۳ ص۳۹۷. مترجم.

سال۳۲هـ = ۶۵۳م در حدود شصت سالگی گفته‌اند. ولی زُهْری می‌گوید که در جنگ صفّین با علی رضی الله عنه بود و در آنجا کشته شد. در صحیح بخاری و مسلم ۸۴۸ حدیث از او نقل شده و جاحظ و ابونعیم خطبه‌ها و برگزیده‌های سخنانش را آورده‌اند. می‌گویند مدرسه‌ی حَنَفیّه بر اساس نظریات ابن‌مسعود پایه گذاری شده و این، پایگاه عبدالله را در کوفه و اثر او را در حدیث می‌رساند][1]

همراه با عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه:

ویژگی‌های قاری قرآن:

سزاوار است که قاری قرآن در بین مردم به اموری چند معروف باشد:

به شب زنده داری و عبادت، آنگاه که مردم همه در خوابند، به روزه‌داری، آنگاه که همه روزه‌دار نیستند، به محزونی[عارفانه] آنگاه که همه شادند، و به اشک و گریه، آنگاه که همه [غافل و سرمست] می‌خندند، و به سکوت [عالمانه] آنگاه که همه سرگرم هستند، و به تواضع، آنگاه که دیگران تکبّر می‌ورزند، پس سزاوار است قاری و حامل قرآن، گریانی محزون [چون غریبی محجور] و خردمندی بردبار و عالمی باوقار باشد. شایسته نیست قاری تندخو و خشن، غافل و یاوه سرای فریادزن باشد.[2]

قرآن ضیافت الهی است:

حقّا که این قرآن ضیافت الله است، پس هرکه می‌تواند چیزی از آن فرا گیرد و به آن عمل نماید. همانا کم برکت‌ترین خانه، خانه‌ای است که در آن قرآن تلاوت نمی‌گردد، و بی‌تردید خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت نمی‌شود

---

(۱) رک: تاریخ قرآن دکتر محمود رامیار ـ ص۳۵۳ و ۳۵۴ ـ با اندکی تلخیص / مترجم.

(۲) الحلیة: ۱/۱۳۰.

ویرانه‌ای ای بیش نیست، و خانه‌ای که در آن سوره‌ی بقره تلاوت می‌شود شیطان از آن گریزان است.(۱)

حقایقی از علم:

ـ علم به کثرت نقل اخبار و احادیث نیست بلکه خشوع و خداترسی است.

ـ علم را فرا گیرید و سپس بدان عمل نمائید.

ـ به نظر من کسی‌که علم را فرا می‌گیرد و سپس آن را فراموش می‌کند، علتش گناهانی است که انجام می‌دهد.(۲)

انسان بیکار:

وقتی‌که فردی را بیکار می‌بینم که نه به کار دنیا مشغول است و نه به کار آخرت، از او بیزار می‌شوم.(۳)

عبادت دَرِ گشایش [مشکلات] است:

مادامی‌که در حال نمازی، دَرِ خانه‌ی فرمانروای جهان را می‌کوبی، و کسی‌که دَرِ خانه‌ی این پادشاه را بکوبد حتماً به روی او گشوده می‌شود.(۴) [«لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إلاّ الْقومُ الكافرون» «از رحمت خداوند جز کافران کسی مأیوس نمی‌شود» مترجم.]

اوج ایمان:

هیچ‌کس به حقیقت ایمان دست نمی‌یابد مگر اینکه به اوج آن برسد، و هیچ‌کس به اوج ایمان نمی‌رسد مگر اینکه فقر را از ثروت خوشتر دارد، و تواضع را از بزرگی و مقام دوستر دارد، و در نزد او مدح کننده و مذمت کننده‌اش یکسان باشد.

---

(۱) الحلیة: ۱/۱۳۰.

(۲) همان مرجع.

(۳) همان مرجع.

(۴) همان مرجع.

یاران ابن‌مسعودﷺ سخن وی را به اینگونه شرح داده‌اند که: مال اندکِ حلال در نظرش پسندیده‌تر و خوشتر از ثروت حرام باشد.(۱) و تواضع در راه بندگی خدا در نظرش بهتر و برتر از بزرگی و مقامی باشد که از راه معصیت و گناه بدست آید، و آنکس که او را می‌ستاید و یا به حق مزمت می‌نماید در نزد وی یکسان و مساوی باشند.(۲)

اقبال و روی گردانیدن دل:

دل آدمی گاهی میل و رغبت دارد و گاه بی‌میل و رویگردان است، آن را هنگام رغبت [به خیر و نیکی] غنیمت شمارید و به هنگام بی‌میلی رها سازید.(۳)

آسایش مؤمن:

مؤمن تا به لقاءالله نرسد آسایش و آرامش ندارد، و هرکه چنین شد او را همین [نعمت] بس است.(۴)

کلام جامع:

همانا راسترین سخن، کلام خداست. و مطمئن‌ترین دست‌آویز، تقواست. و بهترین امت، امت ابراهیم است. و بهترین سنّت، سنّت محمدﷺ است. و بهترین هدایت هدایت انبیاء است. و شریف‌ترین ذکر، ذکر خداست. و بهترین داستان، قصص قرآن است. و بهترین کار بسته به فرجام آن است. و بدترین کار، بدعت است. و مالی اندک که نیاز را رفع کند بهتر است از ثروتی بسیار که انسان را به خود سرگرم کند. و جانی را که نجات دَهی، بهتر است از حکومتی بسیار وسیع. و بدترین سرزنش، سرزنش دم مرگ است. و بدترین ندامت، ندامت قیامت است، و بدترین

(۱) این همان فقر اختیاری است که راجع به آن از رسول خداﷺ مروی است که فرمود: الفقرُ فخری. مترجم.
(۲) الحلية: ۱۳۲/۱.
(۳) الحلية: ۱۳۴/۱.
(۴) الحلية: ۱۳۶/۱.

گمراهی، گمراهی بعد از هدایت است. و بهترین ثروت، بی‌نیازی روحی است[۱] و بهترین توشه، تقوا است. و بهترین چیزی که در قلب جای می‌گیرد یقین به خداوند و بدگمانی به کفر است. و بدترین کوری کوردلی است. و شراب زمینه‌ساز همه‌ی گناهان است. و زَن دام شیطان است.[۲]

و کسی‌که دیگران را ببخشد خداوند او را بیامرزد. و هرکه بر مصیبت و بلا صبر کند خداوند خیر و برکت را نصیب او گرداند. و بدترین کسب؛ کسب از راه ربا خواری است و بدترین خوردنی، خوردن مال یتیم است.[۳] خوشبخت آن است که از دیگران عبرت و پند گیرد. بدبخت آن است که [بنا به توارث یا محیط] در بطن مادر بدبخت گردد. و آنچه که نفس بدان قانع شود همان برای شما کافی است [و نیازی به حرص بی‌مورد نیست] و عاقبت به چهار گز کفن منتهی می‌شود و کار به آخرت واگذار می‌شود، و ملاک عمل فرجام آن است. و بدترین روایت؛ روایت دروغ است. و بهترین مرگ؛ شهادت است. کسی‌که سختی و بلا را بشناسد [و بداند که رسم زمانه چنین است] بر آن صبر می‌کند و در غیر این صورت بی‌تابی می‌کند و بر خود سخت می‌گیرد. و هرکس تکبر ورزد و بزرگی بفروشد خداوند او را

---

(۱) ثروتمند حقیقی آن است که روحش قانع است. چنین کسی نه حسرت مال را می‌خورد و نه طمع به مال دیگران دارد، نه حسود است و نه بخل می‌ورزد، در نتیجه در عین آرامش از بسیاری از مفاسد و معاصی در امان است. مترجم.

(۲) مراد از این سخن توهین به زن نیست، بلکه معنای آن این است که شیطان و شیطان صفتان، به زن به عنوان کالا و ابزار می‌نگرند و از جاذبه‌ها و زیبائیهای وی سوء استفاده می‌کنند، بدیهی است هرچه باارزش‌تر است سوء استفاده از آن نیز بیشتر است. روشنگر این مطلب این است که تمام انبیاء و اولیاء از زن زاده شده‌اند پس چگونه می‌توان به مقام زن توهین کرد. بنابراین سخن فوق‌الاشاره هشداری است به زن تا که مراقب خود باشد و به ابزار اِغواء و فساد مبدّل نگردد. مترجم.

(۳) خوردن مال یتیم به ستم و تعدّی حرام است. بنابراین در روابط دوستانه و فامیلی نباید یتیمان را به بهانهٔ پرهیزگاری و اطاعت از شرع، تحقیر و آزرده خاطر نمود؟! مترجم.

ذلیل و خوار می‌گرداند. و هرکه عهده‌دار دنیا شود از عهده‌ی آن ناتوان گردد. و هرکه از شیطان اطاعت نماید، از خداوند نافرمانی می‌کند، و هرکه از خدا نافرمانی کند خداوند او را به عذابی سخت گرفتار می‌سازد.

می‌گویم [مؤلّف] شاید این خطبه‌ای بوده که ابن‌مسعودؓ آیات و احادیث را در آن جمع کرده است.

دعای ابن‌مسعودؓ:

خداوندا!به من ایمانی زوال‌ناپذیر و نور دیده‌ای همیشگی و هم‌نشینی با پیامبرت محمدﷺ را در برترین درجات بهشت برین ارزانی فرما.

اَبوالدَّرْداء رضی الله عنه (1)

[ابوالدراده نامش عُویمر بن مالک از قبیله‌ی خزرج در مدینه است. وی در جنگ بدر مسلمان شد و در جنگ اُحد از خود رشادت‌ها نشان داد.

پسرش بلال و همسرش ام‌الدرداء. و جُبیر بن نفیر و گروهی دیگر از او نقل حدیث کرده‌اند. عمر رضی الله عنه مستمری او را همانند کسانی مقرر کرد که در جنگ بدر حضور داشتند.][2] [ابوالدرداء را هم از جامعان قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم گزارش کرده‌اند. عمر بن خطاب رضی الله عنه وی را همراه با دو تن دیگر برای تعلیم قرآن به شام فرستاد. وی در دمشق ماند و همانجا به تعلیم قرآن پرداخت.][3]

همراه با ابودرداء رضی الله عنه:

زهد ابوالدرداء رضی الله عنه با وجود امکان مالی:

مستمری ابوالدرداء رضی الله عنه چهار هزار درهم بود با این وجود چون فوت کرد تمام آنچه که از او بجا ماند پیراهنی بود که چهل و چهار وصله

---

(۱) متوفی به سال ۳۲ هجری.

(۲) نگاه: کتاب إسعاف المَبطأ برجال المُوطأ. اثر امام جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی. ص ۸۷۴ ـ مترجم.

(۳) نگاه: تاریخ قرآن ـ دکتر محمود رامیار ـ ص ۳۶۴ ـ مترجم.

داشت.[۱]

از جمله نصایح ابوالدرداء رضی الله عنه:

یکی گفت مرا پندی ده، گفت: خدا را در خوشی و آسایش یاد کن تا در سختی و گرفتاری تو را یاد کند، و هرگاه به متاع و مالی دست یافتی بنگر که چه نتایجی دربر دارد.[۲]

همراه با مردم:

اگر با مردم ستیزه‌جوئی کنی تو را طرد می‌کنند و اگر آنها را رها کنی آنان تو را رها نمی‌سازند، و اگر از آنان بگریزی تو را خواهند یافت، پس برای روزی که به آنان نیازمند می‌شوی به آنان ببخش و نیکی کن.

همراه با گناهکاران:

چون کسی گناه می‌کند فقط با عمل او دشمن باش و چون گناه را رها کرد هم‌چنان برادر دینی او باش.[۳]

می‌گویم (مؤلّف): این سخن، درکی کامل از شریعت خداوند است. زیرا خداوند به پیامبرش امر می‌کند که از عمل گناهکاران بیزاری جوید نه از خود آنان. «فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ» «اگر از تو نافرمانی کردند بگو من از آنچه که انجام می‌دهید بیزارم».

آیا بعضی از گستاخان کینه‌جو متوجه این حقیقت می‌شوند.

هویٰ و هوس و عمل:

انسان روز را در حالی آغاز می‌کند که هویٰ و هوس و عمل او با همند، اگر عملش تابع هویٰ و هوس باشد آن روز، روز بدی است. و اگر هویٰ و هوس تابع عملش باشد آن روز، روز خوبی است.

---

(۱) مراد از چهل و چهار، تعدّد و کثرت است. مترجم.

(۲) الحلیة: ۲۰۹/۱.

(۳) الحلیة ۲۲۵/۱.

همراه با برادران:

اگر رفتار برادر مسلمانت تغییر کرد و بد خلقی نمود او را ترک مکن، زیرا گاهی انسان بد خلق و بد رفتار می‌شود.

شعرانی گوید: این روش عمر بن خطاب رضي الله عنه و نخعی و جمعی دیگر است، که خطاکاران را طرد نمی‌کردند و می‌گفتند: لغزش و خطای عالم را فاش نسازید زیرا اگر لغزشی از او سر زند آن را ترک می‌کند و جبران می‌نماید.(۱)

با ثروتمندان بخیل:

ابوالدرداء رضي الله عنه می‌گوید: اگر از بالای قصری بر زمین افتم و ریزریز شوم خوش‌تر دارم از اینکه در مجالس ثروتمندان باشم.

مراد ابوالدرداء رضي الله عنه ثروتمندان بخیل است مانند کسانی‌که به خاطر بخل، سپاه اسلام را برای جهاد تجهیز نمی‌کنند، با وجود اینکه از قدرت دشمن و مکر و خیانت آنان و نیاز سپاه اسلام به امکانات و تجهیزات آگاهند. آیا می‌دانید که هم‌نشینی با کسانی‌که دلهایشان مرده است روح را آزار می‌دهد، و انسانی که سرزنده و بیدار دل است از هم‌نشینی آنکه فاقد روح زندگی است ناتوان و پژمرده می‌شود.

از مردم عوام بپرهیزید:

پرهیزگار و خدا ترس باشید و از مردم عوام بپرهیزید، زیرا آنان همانگونه که بر هر اسب و شتری سوار شوند آن را هلاک می‌سازند اگر بر قلب مؤمنی وارد شوند آن را تباه می‌سازند.

ثروتمند حریص:

---

(۱) با این کار آبروی مردم محفوظ می‌ماند و راه جبران مسدود نمی‌گردد و ارزش علم و عالم حفظ می‌شود و تمایل به گناه در مردم شدت نمی‌یابد. مترجم.

وای به حال هر مال‌اندوز حریصی که دیوانه‌وار دهانش را [برای مال دنیا] گشوده است و آنچه را که خود دارد نمی‌بیند و به مال مردم چشم دوخته است، و اگر می‌توانست شب و روز را به هم وصل می‌کرد [تا مال بیشتر جمع کند] وای به حال او که حسابرسی سختی دارد و عذابی بسیار دردناک.[۳]

نعمت‌های خداوند را بشناس:

کسی‌که نعمت‌های خداوند را فقط در خوردن و نوشیدن می‌داند مسلماً عملش اندک و عذابش آماده است. وکسی‌که از دنیا بی‌نیاز نگردد دنیا به او تعلق ندارد. و چه بسیار است نعمت‌های الهی در هر عضوی از اعضای آدمی.

می‌گویم (مؤلف): خداوند راست فرمود که: «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ‌اللهِ لاٰ تُحْصُوها إنْ الانسانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ».[۳۳] «اگر بخواهید نعمت‌های خداوند را شمارش کنید هرگز بدان قادر نخواهید بود، به راستی که انسان ستمگر و ناسپاس است».

تفکر و تقوا:

یک ساعت تفکر بهتر است از عبادت چهل شب! و یک ذره نیکی که با تقوا و یقین باشد از سالها عبادت مقرّبین بهتر است!

از ام‌الدرداء پرسیدند: کدام کار ابوالدرداء بهتر از همه بود؟ گفت: تفکر و عبرت گرفتن.[(۱)]

به صدقه نزدیک نشو:

روزی همسرش به او گفت: اگر بعد از تو محتاج شدم صدقه قبول کنم؟

---

(۳) الحلية: ۲۱۷/۱.

(۱) الحلية: ۲۰۸/۱.

(۳۳) سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۳۴.

گفت: خیر. بلکه کار کن و نان از دست‌رنج خود بخور، و اگر توان کار کردن نداشتی ته مانده‌ی خرمن‌ها را جمع کن اما از کسی صدقه قبول نکن.

ای مردم دمشق:

ای مردم دمشق! شما که هم‌کیش و همسایه‌ی من هستید و در برابر دشمن از من دفاع می‌کنید، چرا از مودّت و دوستی با من سر باز می‌زنید؟ در حالی‌که رزق و روزی من به عهده‌ی شما نیست. شما را چه شده است در حالی‌که عالمانتان از دنیا می‌روند جاهلانتان نمی‌آموزند؟ آیا تهیه‌ی رزقی را که خداوند تقبّل کرده است به عهده می‌گیرید و آنچه را که به شما فرمان داده است رها می‌سازید؟! آگاه باشید آنان که [پیش از شما] بناهای بلند ساختند و مال بسیار اندوختند و آرزوهای دور و دراز داشتند، ساختمانهایشان به قبر مبدّل شد و آروزهایشان بیهوده گشت و محفل و جمعشان از بین رفت پس [برای نجات خود] بیاموزید و آموزش دهید، همانا معلم و متعلّم در پاداش مساوی‌اند و غیراز این دو کار در مردم هیچ خیری نیست.(۱)

(۱) الحلیة: ۲۱۳/۱.

حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه

عموی پیامبر ﷺ و سیدالشهداء

در سالگرد شهداء آنگاه که فرشتگان در آسمانها ضیافت آنان را ستایش و تمجید می‌کنند و مؤمنین در زمین در راه جهاد و فداکاری تجدید عهد می‌کنند، و شهدا شادمانه در باغهای بهشت برین همراه با کسانی‌که در آن باغها جاودانه بسر می‌برند؛ خوش و خرم‌اند، در این سالگرد با یاد سیدالشهداء، شیر خدا و رسول خدا ﷺ حمزه عموی پیامبر ﷺ سخن عطرآگین می‌شود. آن قهرمان دعوتگری‌که در وسط میدان جنگ به یکباره نقش بر زمین شد. شهادتش آتش دلهای مجاهدین را برافروخته‌تر نمود و راهی شد برای ساختن کاخ استوار ایمان و حق، در حالی‌که ستم‌پیشگان گمان می‌کردند که می‌توانند این بنیان را فروریزند. «واللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الكافرونَ».(۱) «خداوند نور دین خود را کامل می‌کند اگرچه کافران دوست نداشته باشند».

---

(۱) سوره‌ی صف آیه‌ی ۸.

اسم و کنیه‌ی او:

نامش حمزه، پسر عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبدمناف قریشی است. کنیه‌اش ابوعماره و عموی پیامبرﷺ و برادر شیری حضرتﷺ است. مادرش هامه دختر أهیب ابن عبدمناف بن زهیره است. مادر حمزه رضی الله عنه دختر عموی آمنه بنت وَهَب مادر رسول خداﷺ است. صفیّه دختر عبدالمطلب عمه‌ی پیامبرﷺ و مادر زبیر بن عوام رضی الله عنه خواهر حمزه است.

زمان و مکان تولد حمزه و وضعیت او در دوران جاهلّیت:

دو سال و به قولی چهار سال قبل از رسول خداﷺ در مکه چشم به جهان گشود. تاریخ نویسان راجع به زندگی پیش از اسلام وی مطلب زیادی بیان نکرده‌اند. مهمترین مطلبی که راجع به آن دوره نقل شده همان است که در سیره‌ی ابن‌هشام آمده است:

«حمزه از باعزت‌ترین جوانان قریش و از سرسخت‌ترین آنان بود. سرگرمی‌اش شکار و تیراندازی بود. هرگاه که از شکار باز می‌گشت به خانه نمی‌رفت تا اینکه کعبه را طواف می‌کرد و در راه به هرکه می‌رسید می‌ایستاد و سلام می‌کرد و با او سخن می‌گفت».(۱)

از گزارش ابن‌هشام معلوم می‌شود که حمزه قبل از اسلام به خوش خلقی و ثبات در رفتار و منش و بخشش و سخاوت مشهور بوده است این مطلب را در مرثیه‌ای که حذیفة بن غانم در رثاء عبدالمطلب و فضائل اولاد او سروده است می‌یابیم آنجا که در وصف حمزه می‌گوید:

وَ حَمْزَةُ مِثْلُ ٱلْبَدْرِ يَهْتَزُّ لِلنّدىٰ   نَقِيُّ الثيابِ وَالذِّمامِ مِنَ ٱلْـغَدْرِ

حمزه چون ماه است حرکت او برای بخشش است

پاکدامنی که از غدر و خیانت مبرّا است(۲)

---

(۱) سیره‌ی ابن‌هشام: ۲۹۲/۱.   (۲) سیره‌ی ابن‌هشام: ۱۷۴/۱.

قبل از بعثت حمزه رضی الله عنه همراه با دیگر برادرانش، خدیجه رضی‌الله‌عنها را از پدرش خُویلد؛ برای رسول خدا ﷺ خواستگاری نمود.(۱)

مسلمان شدن حمزه رضی الله عنه:

روزی ابوجهل در «صفا» به پیامبر ﷺ برخورد ـ یک سال پس از بعثت یا اندکی بیشتر ـ حضرت ﷺ را سخت بیازرد و دشنام داد، و از دین وی عیب‌جوئی کرد و به قصد تضعیف دعوتش سخنانی زشت به وی گفت، اما رسول خدا ﷺ پاسخش را نداد.

کنیز عبدالله بن جدعان در خانه‌ی خود حرفهای او را شنید، همینکه حمزه در حالی‌که کمانش را به گردن آویخته بود از شکار برگشت؛ به نزد وی رفت و گفت: ای ابوعماره! کاش می‌دیدی که اندکی پیش از این ابوالحکم ابن هشام (ابوجهل) چه‌ها که به برادرزاده‌ات نگفت. محمد آنجا نشسته بود که ابوالحکم او را آزار داد و سخنان زشتی را به او زد اما محمد ﷺ پاسخش را نداد.

حمزه ناراحت و خشمگین شد و به سرعت به نزد ابوجهل رفت و وی را در جمع قریشیان یافت، او را با کمانش چنان زد که کمان شکست و به او گفت: آیا محمد را دشنام می‌دهی در حالی‌که من دین او را پذیرفته‌ام و همان چیزی را می‌گویم که وا می‌گوید؟ چند نفر از قبیله‌ی بنی‌مخزوم به قصد کمک به ابوجهل برخاستند که حمزه را بزنند، اما ابوجهل به آنان گفت: ابوعماره را رها کنید، به خدا سوگند من به برادرزاده‌اش سخنانی زشت گفتم. سپس حمزه به خانه رفت و نسبت به آنچه که انجام داده بود به فکر فرو رفت.

---

(۱) سیره‌ی ابن‌کثیر: ۲۶۳/۱ و الروض الأنف: ۲۳۲/۲.

گمان غالب این است که قبل از این حادثه حمزهﷺ راجع به دین برادرزاده‌اش فکر کرده و قلباً بدان متمایل شده بود، اما هرگز به فکرش نرسیده بود که اینگونه به سرعت در برابر قریش با زدن ابوجهل ایمان خود را اعلام کند. از این‌رو تا صبح بیدار ماند و خواب به چشمانش نرفت، چون صبح شد به کعبه رفت و به درگاه خداوند تضرع و زاری نمود تا که او را به راه حق هدایت نماید و شک و تردید را از وی بزداید، چون دعایش به پایان رسید باطل از قلبش رخت بربست و به اسلام اطمینان یافت. پس نزد پیامبرﷺ رفت و آنچه را که برایش پیش آمده بود برای وی بازگفت. حضرتﷺ او را اندرز داد و آیات قرآن را تلاوت نمود، ناگهان حمزه را خشوع فراگرفت و چشمانش پر از اشک شد... در حالی‌که می‌گریست می‌گفت: «شهادت می‌دهم که در دعوتت صادق و راستگوئی، ای برادرزاده دینت را آشکار کن، به خدا قسم دوست ندارم دنیا را داشته باشم اما بت‌پرست باشم». از آن به بعد حمزهﷺ بر اسلام و اطاعت از رسول خداﷺ پایدار ماند و در شناسنامه‌ی جاودان خود صفحاتی درخشان را ثبت نمود.

موقعیت حمزهﷺ با رسول خداﷺ:

مسلمان شدن حمزه در میان قریش انعکاسی وسیع داشت زیرا چنانکه گفتیم وی از باعزت‌ترین جوانان قریش و سرسخت‌ترین آنها بود. قریش متوجه شد که محمدﷺ قدرت یافته و نمی‌توانند مانع او شوند لذا از اقدامات قبلی خود دست کشیدند و بعد از اینکه تعداد مسلمانان زیاد شد و حمزهﷺ نیز مسلمان شد سعی کردند با مال و مقام و... او را بفریبند به این امید که از دعوت خود دست بردارد اما رسول خداﷺ همچنان به دعوت

خود ادامه داد، تا اینکه خداوند مقدر کرد که عمر بن خطاب رضی الله عنه مسلمان شود. قصه‌ی مسلمان شدن عمر رضی الله عنه مشهور است و فرصت آن نیست که آن را به طور مفصل بیان کنیم تنها آن بخشی که به حمزه رضی الله عنه و شدت و پایمردی‌اش مربوط می‌شود را بیان می‌کنیم: هنگامی‌که خبّاب بن اَرَتّ(۱) در خانه‌ی فاطمه خواهر عمر رضی الله عنه و همسر سعید بن زید قرآن را به آنان می‌آموخت، عمر رضی الله عنه آیات الهی را شنید و به آن راغب گشت از آنان خواست که او را به اقامتگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم راهنمائی کنند. خباب گفت: حضرت صلی الله علیه وسلم در خانه‌ی ارقم ابن ارقم در صفاست. عمر رضی الله عنه در حالی‌که شمشیرش را بسته بود به خانه‌ی ارقم رفت، در زد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم برخاست و از روزنه‌ی در نگاه کرد دید عمر رضی الله عنه است در حالی‌که شمشیرش را بر کمر آویخته است، با نگرانی به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برگشت و آمدن عمر رضی الله عنه را به او خبر داد، در این موقع حمزه رضی الله عنه گفت ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم اجازه بدهید وارد شود، اگر به قصد خیر آمده باشد او را یاری می‌دهیم و اگر قصد بدی داشته باشد با شمشیر خودش او را خواهیم کشت، حضرت صلی الله علیه وسلم اجازه داد که وارد شود.(۲)

عمر رضی الله عنه مسلمان شد و موقعیت یاران مستضعف پیامبر صلی الله علیه وسلم قوت یافت

---

(۱) وی از یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و از جملهٔ سابقین است. بنا به قولی ششمین نفری است که مسلمان شد و اولین کسی است که اسلام خود را آشکار کرد. در مکه در دورهٔ جاهلیت آهنگری می‌کرد و چون مسلمان شد مشرکین او را تحت فشار قرار دادند و شکنجه کردند تا از دین خود برگردد اما وی صبر کرد تا که به مدینه هجرت نمود. در تمام جنگها و حوادث حضور داشت. سپس به کوفه رفت و در آنجا اقامت کرد و در سال ۳۷ هجری در سن هفتاد و سه سالگی درگذشت. وقتی علی رضی الله عنه از صفین برگشت بر قبر خباب گذر کرد و فرمود: خداوند خباب را رحمت کند که با میل و رغبت مسلمان شد و در راه اطاعت از خدا هجرت کرد و در تمام عمر جهاد کرد. بخاری و مسلم و دیگران از وی ۳۲ حدیث روایت کرده‌اند. رک: اعلام زرکلی: ۲/۳۴۶.

(۲) سیره‌ی ابن هشام: ۱/۳۴۵.

و مبارزه علیه باطل با تمام قدرت ادامه یافت تا اینکه هجرت به مدینه پیش آمد، حمزهﷺ همراه با دیگر مهاجران به مدینه هجرت کرد و رسول خداﷺ در بین او و زید بن حارثه [غلام آزاد شده‌ی حضرتﷺ] عقد براردی بست. اولین پرچم اسلام بعد از استقرار در مدینه را پیامبرﷺ به حمزهﷺ داد و او را با سی تن از مهاجرین به سریه «سیف‌البحر» روانه کرد، حمزهﷺ با ابوجهل و همراهان وی که سیصد نفر بودند مواجه شد، با آن تعداد کمی که همراه وی بود خواست که با آنان بجنگد، اما «مَجْدِیّ ابن عُمَرْ جَهَنی» واسطه شد و میان آنان مصالحه نمود و لذا جنگی رخ نداد.(۱)

حمزهﷺ در جنگ بدر:

جنگ بدر اولین جنگ مسلمانان بود، در این جنگ حمزه شیر خدا؛ دلاورانه و بی‌باک به دشمنان یورش می‌برد اسود بن اسود مخزومی که مردی تندخو و بداخلاق بود را به قتل رساند سپس شیبه بن ربیعه از پهلوانان مشرکین را به هلاکت رساند، و هم‌چنان به هر سو روان بود و با دلاوران و پهلوانان مشرکین نبرد می‌کرد گوئی که تا آن زمان چنین مبارزی را ندیده بودند تا آنجا که امیه بن خلف [از سران قریش همان کسی‌که بلال را شکنجه داد و سمیه را به شهادت رساند] وقتی‌که دستگیر شد پرسید: آن مردی که پر شترمرغ بر سینه‌اش نصب کرده است کیست؟ عبدالرحمن بن عوف [کسی‌که او را دستگیر کرده بود] گفت: او حمزه پسر عبدالمطلب است. امیه گفت: او چه‌ها که با ما نکرد؟!

(۱) سیره‌ی ابن‌هشام: ۳۵۹/۲.

جنگ احد:

یک سال پس از جنگ بدر جنگ احد پیش آمد. در احد حمزه نیز چون بدر مبارز طلبید و دلاوریها کرد و بسیاری از مشرکان را به هلاکت رساند به طوریکه گفته‌اند بیش از سی تن از [بزرگان] آنان را از پای درآورد. سپس چنان مقدر بود که شیر خدا به یک باره نقش بر زمین گردد و بدست «وحشی» غلام جبیر بن مُطْعَمْ به شهادت برسد[1] وحشی نیزه را به شکم حمزه رضی الله عنه فرو کرد، شیر خدا به یکباره نقش بر زمین شد، هِنْد همسر ابوسفیان خود را به او رساند و سینه‌اش را شکافت و قلبش را [به روایتی جگرش را] درآورد و آن را به دندان گرفت تا اینکه انتقامش را از او گرفته باشد و کینه‌اش را تسکین داده باشد. سپس مشرکان او را مثله کردند، و گوش و بینی‌اش را بریدند.[2]

غصّه‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم از شهادت حمزه رضی الله عنه:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم در بین کشته‌ها به دنبال حمزه رضی الله عنه گشت، در پائین درّه

(۱) وقتی‌که وحشی مسلمان شد پیامبر صلی الله علیه و سلم به او گفت: «خود را از من پنهان دار که من بعد تو را نبینم» این مطلب در شرح المواهب و صحیح بخاری: ۳۷/۵ و الإصابة: ۵۹۴/۳ و الاستیعاب اثر ابن‌عبدالبر: ص۶۰۸ آمده است. این فرمایش حضرت صلی الله علیه و سلم بیانگر آن بود که ممکن است وحشی از مجازات در امان نباشد. [زیرا پیامبر در آن موقع داغدار بود چون قبل از اینکه قشون اسلام از صحرای احد مراجعت نماید وحشی از قشون ابوسفیان گریخت و خود را به قشون اسلام رسانید و نزد محمد صلی الله علیه و سلم رفت و اعتراف کرد که وی قاتل حمزه می‌باشد. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. ص۲۹۲ ـ مترجم] وحشی در جنگ یرموک شرکت داشت و درکشتن مسلمیه کذّاب مشارکت داشت. گویند: با همان نیزه‌ای که حمزه رضی الله عنه را به شهادت رساند مسلمیه را به قتل رساند و خود او می‌گفت: با این نیزه بهترین مردمان را ـ یعنی حمزه ـ و بدترین مردم ـ یعنی مسیلمه ـ را به قتل رساندم. در حَمْص سکونت کرد و در همانجا درگذشت. نگاه: سیره‌ی ابن‌هشام:۷۳/۷.

(۲) سیره‌ی ابن‌هشام: ۹۱/۳.

او را با آن شکل فجیع یافت، سخت متأثر و اندوهگین شد و فرمود: «هیچ‌کس به مصیبتی که تو گرفتار آن شدی گرفتار نشد، و هرگز با چنین صحنه‌ی آزار دهنده‌ای مواجه نشدم،[۱] جبرئیل به نزدم آمد و گفت: که نام حمزه رضی الله عنه در آسمانهای هفتگانه چنین نوشته شد که، حمزه شیر خدا و رسول اوست.[۲] سپس فرمود: «اگر خواهرش صفیّه غمگین نمی‌شد و پس از من به صورت سنّتی درنمی‌آمد، او را رها می‌کردم که خوراک درندگان و پرندگان شود».[۳] آنگاه حضرت ﷺ قریش را تهدید کرد و فرمود: «اگر خداوند به او امکان دهد سی تن از آنها را مُثله خواهد کرد».[۴] اما خداوند وی را از مثله کردن کشته‌ها منع کرد فلذا حضرت ﷺ صرف‌نظر نمود و صبر پیشه کرد. سپس دستور داد حمزه رضی الله عنه را با ردائی پوشاندند و بر او نماز خواند، و بعد کشته‌ها را کنار حمزه رضی الله عنه نهادند و بر آنها نماز خواندند و به اینگونه بر حمزه رضی الله عنه هفتاد و دو نماز خواند.[۵]

صفیه رضی‌الله‌عنها خواهر حمزه رضی الله عنه آمد تا برادر را ببیند، رسول

---

(۱) سیره‌ی ابن‌کثیر: ۷۹/۳ و ابن‌هشام: ۹۵/۳.
(۲) سیره‌ی ابن‌کثیر: ۷۹/۳ و ابن‌هشام: ۹۵/۳.
(۳) سیره‌ی ابن‌کثیر: ۷۹/۳ و ابن‌هشام: ۹۵/۳.
(۴) سیره‌ی ابن‌کثیر: ۷۹/۳ و ابن‌هشام: ۹۵/۳.
(۵) سیره‌ی ابن‌هشام: ۹۷/۳ [امام نووی رحمه الله در منهاج گوید: «وَ لاٰ يُغَسَّلُ الشهيدُ وَ لاٰ يُصَلّىٰ عليهِ» «شهید غسل داده نمی‌شود و بر وی نماز خوانده نمی‌شود» خطیب شربینی در شرح این مطلب می‌نویسد: غسل و نماز بر شهید حرام است زیرا به نص قرآن شهید زنده است و نیز به این دلیل که بخاری از جابر روایت می‌کند که: «رسول خدا ﷺ دستور داد شهدای احد با همان لباس خون‌آلود دفن شوند و آنها را غسل ندادند و حضرت ﷺ بر آنها نماز نخواند» و امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: «بنا به احادیث متواتر پیامبر ﷺ بر شهدای احد نماز نخوانده است» و اما این حدیث که پیامبر ﷺ در دسته‌های ده نفری بر شهدای احد نماز خواند و در هر دسته حمزه را در کنار آنان نهاد و به اینگونه هفتاد نماز بر وی خواند، حدیثی است ضعیف و حرفی است خطا. امام شافعی گوید: سزاوار است هرکه آن را روایت کرده است از خود شرم کند. نگاه: مغنی المحتاج: ۳۴۹/۱ ـ مترجم.]

خدا ﷺ به زبیر پسر صفیه گفت: «مادرت را برگردان تا نبیند با برادرش چه کرده‌اند» زبیر رفت و گفت: مادر جان! پیامبر خدا ﷺ فرمود: که برگردی. صفیه رضی‌الله‌عنها گفت: چرا برگردم در حالی‌که به من گفته‌اند برادرم را مثله کرده‌اند؟ حمزه رضی الله عنه در راه خدا چنین شد، چگونه خداوند ما را بدان راضی نمی‌گرداند؟ ان‌شاءالله از صابران خواهم بود. چون زبیر به نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و سخن مادرش را به وی بازگفت، حضرت ﷺ فرمود: بگذار بیاید. صفیه رضی‌الله‌عنها بر بالین برادر آمد و او را نگریست و نماز بر وی خواند و انا لله و انا الیه راجعون گفت و برای وی طلب بخشش کرد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود او را دفن کنند. این واقعه در نیمه‌ی ماه شوال سال سوم هجری رخ داد.(۱)

چه زیبا و شگفت‌انگیز است این شهادت، و چه دل‌انگیز و زیباست این قهرمانی در تاریخ رسالت! و چه زیباست اقدام و موضع صفیه رضی‌الله‌عنها عمه‌ی پیامبر ﷺ و خواهر حمزه رضی الله عنه.

اینها نمونه‌های همیشه جاودانی هستند که خداوند مقرر فرمود تا تاریخ اسلام ابتر نماند، درود و رحمت خداوند بر سیدالشهداء حمزة بن عبدالمطلب [و دیگر شهیدان سرافراز ما] و با رسول خدا ﷺ و یاران و همرزمانش رضی الله عنهم محشور شوند. «وَ حَسْبُنَااللهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلِ».(۲) «خدا؛ ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست است».

---

(۱) سیره‌ی ابن‌هشام: ۹۷/۳.

(۲) سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۷۳.

خالد بن ولید رضی الله عنه:

شمشیر خدا و رسولش ﷺ[1]

در بحث جنگ و جهاد و مبارزه، نام فرماندهان فاتح و جاودانی در تاریخ ما هویدا است که چون ستاره می‌درخشند و راه را برای ما ترسیم می‌نمایند و عزم و اراده‌ی ما را تحکیم می‌بخشند. در این هفته که هفته دفاع و جنگ است، چه کسی برتر از خالد بن ولید رضی الله عنه است تا مورد بحث قرار گیرد، فرمانده‌ای که با شکست بیگانه بود و نابغه‌ای که همواره نقشه هایش در جنگ‌های بزرگ موجب شگفتی و اعجاب [کارشناسان] شرق و غرب است، او خالد بن ولید فاتح عراق و شام و شکست دهنده‌ی رستم [فرخزاد] و هِرَقْل [امپراطور روم] است.

اسم و لقب او:

اسمش خالد است پسر ولید بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم ابن یَقْظَة بن مُرَّة ابن کعب قریشی مخزومی. کنیه‌اش ابوسلیمان است و در جد هفتم پیامبر ﷺ یعنی مرة بن کعب به حضرت ﷺ می‌رسد. مادرش عَصماء

---

(۱) خالد رضی الله عنه بر اثر پیروزی در جنگ تبوک از طرف پیامبر ﷺ به سیف‌الله یعنی شمشیر خدا ملقب گردید. نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم ـ ص۳۰۴ ـ مترجم.

دختر حارث ابن حزن هلالیه است. ام‌فضل همسر عباس عموی پیامبرﷺ خواهر عصماء است.

ولادت و محیط او:

تاریخ نویسان به طور صریح تاریخ تولد او را ذکر نکرده‌اند، اما از مجموع آنچه که نوشته‌اند می‌توان گفت که خالدﷺ بیست و هفت سال قبل از بعثت یعنی سیزده سال پس از میلاد رسول خداﷺ بدنیا آمده است.

خالدﷺ در مکه پایتخت دینی عرب در قبیله‌ی بنی‌محزوم چشم به جهان گشود. بنی‌محزوم از بزرگترین قبایل عرب و در بزرگی و جنگ‌آوری و ثروت رقیب قبیله‌ی بنی‌هاشم بود. بنی‌مخزوم در جنگ بدر با صد اسب و پنج هزار مثقال طلا مشرکان را کمک کرد. ولید پدر خالد از اشراف و بزرگان قریش بود و در میان آنان صاحب رأی و بانفوذ و در دوره‌ی جاهلیت یکی از حاکمان آنان بود. او همان کسی است که وقتی در نصب حجرالأسود رؤسای قبایل اختلاف کردند پیشنهاد نمود که اولین کسی‌که از صفا آمد او را حَکَمْ نمایند، در این هنگام رسول خداﷺ آمد [و همه حکمیت او را پذیرفتند] ولید در پوشش کعبه با قریش رقابت می‌کرد به اینگونه که یک سال قریش پوشش کعبه را تهیه می‌کرد و سال بعد ولید به تنهائی آن را تأمین می‌کرد. ولید در منی زائران را غذا می‌داد و اجازه نمی‌داد برای اطعام زائران کسی جز او اجاقی روشن کند. وی همان کسی است که قریش او را برای مذاکره با رسول خداﷺ انتخاب کرد تا حضرتﷺ را راضی نماید که از دعوت خود دست بردارد، چون آیات قرآن را شنید زیبائی و اعجازش قلب وی را تسخیر نمود، وقتی‌که به نزد قریش برگشت چنین گفت: سخنانی از محمد شنیدم که بشر هرگز قادر به گفتن چنین کلامی نیست. سخنانی دلنشین و زیبا

که آغازش پرمعنا و آخرش پرفایده، کلامی‌که بر هر سخنی برتری می‌یابد و هرگز نازل و فروتر نمی‌گردد.(۱)

آن روز ولید مسلمان نشد. گفته‌اند: اگر ایمان می‌آورد تمام قریش مسلمان می‌شد، گوئی که خداوند تشرّف او را به اسلام نگه داشته بود تا اینکه خالد رضی الله عنه مهتر بنی‌مخزوم در اسلام گردد و سردار فرماندهان فاتح تاریخ شود.

[ناگفته نماند] بنی‌مخزوم در جاهلیت نیز در امور نظامی و رهبری جنگی شهرت داشتند.

حضرت خالد رضی الله عنه در جاهلیت:

خالد رضی الله عنه در دوران جاهلیت فرماندهی جنگها را بعهده داشت، او صاحب قُبّه و اَعِنَّه بود. قُبّه: وسیله‌ای بود گنبدی شکل که هر آنچه که جزو تجهیزات نظامی بود را بر آن نصب می‌کردند. اما اَعِنَّه: مقام کنترل و هدایت سواره نظام قریش در جنگها بود و به فرمان او مبارزان و پهلوانان مشورت یا حمله می‌کردند.

خالد رضی الله عنه کار و حرفه‌ای نداشت بلکه در سایه‌ی ثروت فراوان و باغها و روستاهای بسیار پدرش خوش می‌گذراند و سرگرم ماجراجوئی بود. وی عاشق عملیات رزمی، اسب سواری، دَو، مسابقه و شکار بود. مردی پرتوان و سخت‌کوش که اخلاق و صفات یک رهبر دلیر در او هویدا بود. خالد رضی الله عنه دیر به اسلام گروید، وی عداوت دین جدید را از پدرش به ارث برد و مانند مردی نظامی با بحث و جدل ناآشنا بود، بحث و مباحثه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و تازه مسلمانان در او تأثیر نمی‌کرد. فرمانده‌ی سواره نظام مشرکین در جنگ

(۱) سیره‌ی ابن‌کثیر: ۴۹۹/۱ و تفسیر ابن‌کثیر: ۴۴۳/۴.

بدر و احد وی بود. پیروزی مسلمین در جنگ بدر نیز در او تأثیر نکرد. وی در جنگ احد توانست شکست مشرکین را به پیروزی مبدل کند، وقتی‌که دید پشت جبهه‌ی مسلمانان از تیر اندازان خالی شده است از پشت به آنان حمله کرد در حالی‌که مسلمین سرگرم جمع‌آوری غنائم بودند، در این جنگ پیامبرﷺ زخمی شد و مسلمانان [به تعبیری] شکست خوردند که همه آن را می‌دانیم.

مسلمان شدن حضرت خالدؓ:

بنا به ارجح اقوال خالدؓ در ماه صفر سال هشتم هجری بعد از صلح حُدَیبیّه و شش ماه قبل از فتح مکه مسلمان شد. قصه‌ی مسلمان شدنش را به خود او واگذار می‌کنیم تا خود بگوید که چگونه مسلمان شد، وی در این باره می‌گوید:

«وقتی‌که خداوند خیر را برایم اراده فرمود و تمایل به اسلام را در قلبم جای داد و مرا به تعقل واداشت به خود گفتم: در تمام این مواضع و جنگها با محمدﷺ روبرو شدم، در هر موردی او به هدف خود رسید و من شکست خوردم و حال خود را بی‌فایده و محمد راﷺ را پیروز می‌بینم. چون رسول خداﷺ به حدیبیه آمد[1] با سواران قریش حرکت کردم و در عُسفان [که دو روز تا مکه فاصله داشت] به حضرتﷺ و یارانش برخوردم و در روبروی

---

(۱) حدیبیه روستائی بود که تا مدینه نه روز و تا مکه یک روز فاصله داشت. این نام به مناسبت چاهی است که در آنجا بود نزدیک مسجد شجره همان درختی‌که یاران رسول خداﷺ در زیر آن با حضرتﷺ بیعت کردند. اما خطابی در کتاب أمالی گوید: علت نامگذاری حدیبیه به خاطر وجود درخت حَدْباء که در آنجا زیاد بوده می‌باشد ولی در حدیث آمده است که در آنجا چاه حدیبیه بوده. در حال حاضر بخشی از حدیبیه در حِلّ است و بخشی در حَرَم. نگاه: معجم البلدان: ۲۲۹/۲.

آنها موضع گرفتم به نحوی که ما را ببینند. پیامبرﷺ نماز ظهر را با یارانش رو به ما بجا آورد، خواستیم که به آنها یورش ببریم اما عزممان جزم نشد -و خیر در این بود- محمدﷺ از قصد ما آگاه شد لذا نماز عصر را بصورت نماز خوف خواند [گروهی نماز می‌خواندند و گروهی مراقبت می‌کردند] این کار بسیار در من اثر کرد و به خود گفتم: غلبه بر این مرد ممکن نیست، او از ما جدا شد و از آداب و رسوم ما کناره گرفت و راه خود را رفت و قدرتمند شد. و چون در حدیبیه با قریش صلح کرد و قریش با او مدارا نمود و با ملایمت مانع او شد [که آن سال حج بجا نیاورد و به سال بعد موکول کند] به خود گفتم: دیگر چه باقی مانده است؟ به کجا بروم؟ به نزد نجاشی؟ او که از محمدﷺ پیروی می‌کند و یارانش در نزد او در امانند.(۱) آیا به نزد هِرَقْل بروم؟ و از دین خود دست بردارم و یهودی یا مسیحی شوم؟ و آیا به میان عجم‌ها بروم و با آنان بسر برم؟ یا اینکه در خانه‌ی خود و با ساکنان آن باقی بمانم؟ هنگامی‌که در این حال و هوا بودم، رسول خداﷺ برای بجا آوردن حج عُمْرِه‌ی سال قبل که در صلح حدیبیه انجام نداد؛ وارد مکه شد، من در آن موقع در مکه نبودم و ورود ایشان را ندیدم، برادرم ولید بن ولید در آن عُمْره همراه پیامبرﷺ بود، سعی می‌کند مرا بیابد اما موفق نمی‌شود لذا نامه‌ای به من نوشت که در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد: واقعاً چیزی عجیب‌تر از اینکه تو اسلام را نمی‌پذیری و دربند عقل خود گشته‌ای ندیده‌ام و از اینکه دینی چون اسلام را کسی نشناسد سخت در شگفتم. رسول خداﷺ سراغت را از من گرفت و فرمود خالد کجاست؟ عرض کردم خدا او را بیاورد. بعد فرمود: چگونه کسی چون خالد اسلام را

---

(۱) نجاشی پسر أصحم بن أبحر پادشاه حبشه بود که مهاجران مسلمان را در حبشه پناه داد و به وسیله‌ی آنان مسلمان شد.

نشناخته است؟ اگر او قدرت و توان خود را علیه مشرکین و به نفع مسلمین به‌کار می‌گرفت برای او بهتر بود و ما نیز او را بر دیگران مقدم می‌داشتیم. پس ای برادر آنچه را که از دست داده‌ای جبران کن، که بی‌تردید مواقع بسیار خوبی را از دست داده‌ای.

خالدﷺ گوید: وقتی‌که نامه‌ی برادرم را خواندم برای رفتن به وجد آمدم و علاقه‌ام به اسلام بیشتر شد و آنچه که رسول خداﷺ راجع به من گفته بود مرا خوشحال ساخت...

تا آنجا که خالدﷺ از تصمیم خود برای مسلمان شدن و رفتن به نزد رسول خداﷺ و از اینکه چگونه می‌خواسته است با یکی از قریشیان به خدمت حضرتﷺ برسد سخن می‌گوید. در این رابطه با صفوان بن امیه سخن می‌گوید اما او نمی‌پذیرد سپس با عکرمة بن ابی‌جهل صحبت می‌کند او نیز قبول نمی‌کند و بعد به عثمان بن طلحه می‌رسد، پسر طلحه می‌گوید: امروز قصد رفتن کرده‌ای من نیز با تو می‌آیم. باهم به راه افتادند و در راه به عمرو بن عاص برخوردند او نیز با آنان همراه شد و در اول ماه صفر سال هشتم هجری به مدینه رسیدند. وقتی که پیامبرﷺ از آمدن آنان باخبر شد فرمود: قریش بهترین افراد خود را به شما داد.(۱)

خالدﷺ به حضور پیامبرﷺ رسید و به عنوان رسول‌اللهﷺ بر وی سلام کرد و شهادتین را أدا نمود. حضرتﷺ به او گفت: «الحمدلله که خداوند تو را هدایت کرد. با توجه به درایت و عقل تو امیدوار بودم که به سوی خیر رهنمون شوی».

سپس با حضرتﷺ بیعت نمود و عرض کرد: «از آنچه که انجام داده‌ام و مانع راه خدا شدم برایم از خداوند طلب آمرزش فرما» پیامبرﷺ فرمود:

---

(۱) أُسْدُ الغابة: ۱۹/۱.

«إِنّ الْإِسْلامَ يَجُبُّ» «اسلام گذشته‌ها را عفو می‌نماید» خالد رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا برایم طلب آمرزش می‌کنی؟ حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «بارپروردگارا خالد را در آنچه که انجام داد و سد راه تو گشت بیامرز» سپس عمروعاص و عثمان بن طلحه شهادتین را گفتند و با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیعت کردند.

خالد رضی الله عنه در پایان این حدیث می‌گوید: به خدا قسم از روزی‌که مسلمان شدم پیامبر صلی الله علیه وسلم احدی را در دادن سهم با من برابر نکرد.(۱)

و از اینجا خالد رضی الله عنه از دری وسیع و عظیم وارد تاریخ گردید... که در آینده از همراهی او با رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا زمانی‌که حضرت صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود: سخن خواهیم گفت.(۲)

[خالد رضی الله عنه ذر زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان فرمانده کل سپاه اسلام در جنگهای رَدّه و در نبرد با بنی‌تمیم و در جنگ یَمامه به پیروزیهای شگفت‌انگیزی نائل شد. و در زمان حضرت عمر رضی الله عنه با تسخیر پادگانهای شام و به ویژه پادگان قِنْسرین (واقع در کرانه‌ی فرات) و قتل میناس، مورد تمجید و تقدیر قرار گرفت و فاروق رضی الله عنه او را فرمانده‌ی شهر قنسرین کرد.

خالد رضی الله عنه در سال ۲۱ هجری در مدینه بیمار شد. در بستر بیماری با آه و ناله اندام خود را به مادرش نشان داد که از سر تا پا بیست تا سی زخم شمشیر و تیر هویدا بود. در نهایت تأسف به مادرش گفت: مادرا! چقدر متأثرم که با وجود اینکه در این همه صحنه‌های خون و آتش شرکت کردم و این همه زخمهای کشنده برداشتم باز به درجه‌ی شهادت در راه خدا نائل

---

(۱) سیره‌ی ابن‌کثیر: ۳/ ۴۵۰ ـ ۴۵۳.

(۲) در این مورد مطلبی نیافتیم. شاید بیماری و دیگر مسئولیت‌ها مانع از انجام آن شده است. درود بیکران خدواند بر او باد و در ازای اعمال نیکی که انجام داد و قصد خیری که داشت بهترین پادشها را به او ارزانی دارد.

نیامدم و اینک مانند یکی از جانبازان ناتوان و بیمار در بستر مرگ جان می‌دهم.

بالاخره در همان سال در حالی‌که چهل سال و اندی داشت به دیدار حق شتافت.][1]

(۱) سیمای صادق فاروق اعظم. ملا عبدالله احمدیان ص ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۹ ـ مترجم.

فهرست مطالب

سخن مترجم ٥
پیشگفتار به قلم دکتر عدنان زَرزور ۷
پیشگفتار مؤلف ٤٥

❑ درمدرسه‌ی روح ٤۹

شخصیت و سخنان رسول خداﷺ ٥۱
اوصاف طبیعی رسول خداﷺ ٥۲
رفتار رسول خداﷺ با نَفْس خود ٥٤
رفتار رسول خداﷺ در خانه ٥٤
کارکردن پیامبرﷺ در منزل ٥٦
رفتار رسول خداﷺ با یاران خود ٥٦
عبادت و خوف پیامبرﷺ از خداوند ٥۹
ورزش کردن و پاکیزگی رسول خداﷺ ٦۱
مزاح و شوخ‌طبعی رسول خداﷺ ٦۲
فروتنی و گذشت رسول خداﷺ ٦۳
مهر و شفقت رسول خداﷺ ٦٤
مشارکت پیامبرﷺ در مشکلات مردم ٦٦
پارسائی و زهد رسول‌اللهﷺ ٦۸

احسان و صدقات رسول خداﷺ ٦٩
عدالت و صلابت رسول‌اللهﷺ در حق ۷۰
شجاعت رسول خداﷺ در جنگ ۷۱
اشتیاق رسول‌اللهﷺ در انجام رسالت ۷۲
رسول‌اللهﷺ شخصیّتی کامل ۷۲
رسول خداﷺ معلمی کامل ۷۳
نظر غربی‌ها راجع به رسول‌اللهﷺ و شریعت او ۸۳
همراه با رسول خداﷺ ۹۰
عبادت رسول خداﷺ ۹۱
رفتار پیامبرﷺ با خانواده‌اش ۹۲
داد و ستد پیامبرﷺ ۹۲
معاشرت رسول خداﷺ با مردم ۹۳
نمونه‌هائی از تعالیم مدرسه‌ی معنویت ۹٤
مزاح و شوخ طبعی رسول خداﷺ ۹٦
شوخی پیامبرﷺ با پیرزن انصاری ۹۷
بازی با حسن و حسین ﷺ رضی‌الله‌عنهما» ۹۸
رفتار رسول خداﷺ با همسرانش ۹۸
شوخی صحابهlبا رسول خداﷺ ۹۸
نبوغ سیاسی و جنگی رسول خداﷺ ۱۰۰
رفتار رسول خداﷺ با یهودیان مدینه ۱۰۲
رفتار رسول خداﷺ با یهودیان قَیْنُقاع ۱۰۳
رفتار پیامبرﷺ با یهودیان بنی‌نضیر ۱۰٤
رفتار رسول خداﷺ با یهودیان بنی‌قُرَیظه ۱۰۵
رفتار رسول خداﷺ با سایر یهودیان ۱۰۷
عملکرد پیامبرﷺ در صلح حُدَیبیّه ۱۰۸

جانشینان رسول خدا......................................۱۱۳

ابوبکر صدیق ﷺ......................................۱۱۵

شرح حال او در چند سطر:......................................۱۱۵
اسم ابوبکر ﷺ:......................................۱۱٦
دوران جاهلیت و خصوصیات او:......................................۱۱٦
مسلمان شدن ابوبکر ﷺ......................................۱۱۷
دوران خلافت ابوبکر صدیق ﷺ......................................۱۱۸
برجسته‌ترین فضایل ابوبکر ﷺ......................................۱۲۰
۱ـ ایمان ابوبکر ﷺ به خدا و رسولش:......................................۱۲۱
۲ـ فداکاری ابوبکر ﷺ با جان و مال خود در راه رسالت:......................................۱۲۲
۳ـ خردمندی بسیار و پایداری ابوبکر ﷺ به هنگام سختی و گرفتاری:......................................۱۲۳
۴ـ فروتنی و پرهیزکاری ابوبکر ﷺ:......................................۱۲٤
سخنان جاودان ابوبکر ﷺ......................................۱۲٦
همراه ابوبکر صدیق ﷺ......................................۱۲۷
حیاء صفتی الهی است:......................................۱۲۷
خطبه‌ی ابوبکر صدیق ﷺ......................................۱۲۷
بدون فرمانبرداری از خدا هیچ‌کس را خیر و ثوابی نیست:......................................۱۲۸
وصیت ابوبکر صدیق ﷺ برای عمر بن خطاب ﷺ......................................۱۲۹
مغرور شدن به نعمت:......................................۱۳۰
پرهیزگاری صادقانه:......................................۱۳۰
از نفس خود برحذر باش:......................................۱۳۱
توشه‌ای نیک فراهم نما:......................................۱۳۱

پرهیزگار باش و راستگو:........................ ۱۳۱
چند چیز فاقد ارزش و خیر است:........................ ۱۳۲

❑ عمر بن خطاب رضی الله عنه ۱۳۵

شرح حال وی در چند سطر ۱۳۵
اسم و لقب عمر رضی الله عنه ۱۳۶
محیط و ویژگی عمر رضی الله عنه ۱۳۷
عمر رضی الله عنه در دوران جاهلیت........................ ۱۳۸
اسلام آوردن عمر رضی الله عنه ۱۳۹
همراهی‌اش با رسول خدا صلی الله علیه وسلم:........................ ۱۴۰
نقش عمر رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه ۱۴۳
عمر رضی الله عنه در دوران خلافت:........................ ۱۴۴
برجسته‌ترین جنبه‌های عظمت عمر بن خطاب رضی الله عنه ۱۴۵
۱ـ دفاع از عقیده:........................ ۱۴۵
۲ـ پایبندی شدید عمر رضی الله عنه به حق:........................ ۱۴۶
۳ـ فروتنی‌اش در برابر رهبری:........................ ۱۴۷
۴ـ رحمت و رأفت فاروق با مردم:........................ ۱۴۸
۵ـ ذکاوت فاروق رضی الله عنه در اداره‌ی حکومت:........................ ۱۵۲
۶ـ نبوغ عمر رضی الله عنه در قانونگذاری:........................ ۱۵۴
سخنان جاودان فاروق رضی الله عنه ۱۵۵
همراه با عمر بن خطاب رضی الله عنه ۱۵۶
اولین خطبه‌ی فاروق رضی الله عنه:........................ ۱۵۶
خواسته‌های خود را کنترل و محدود کنید:........................ ۱۵۷
نهان و آشکار:........................ ۱۵۷
خطرناک‌ترین دشمن برای سپاهیان گناه است:........................ ۱۵۸

□ عثمان بن عفّان رضی الله عنه ۱٦۱

شرح حال او در چند سطر: ۱٦۱
مسلمان شدن عثمان رضی الله عنه ۱٦۳
همراه با پیامبر صلی الله علیه وسلم ۱٦٤
همراه با ابوبکر و عمر (رضی‌الله‌عنهما): ۱٦٥
عثمان رضی الله عنه در زمان خلافت: ۱٦٥
اهم ایراداتی که بر عثمان رضی الله عنه گرفتند عبارتند از: ۱٦۷
برجسته‌ترین جنبه‌های عظمت عثمان بن عفان رضی الله عنه ۱۷۲
همراه با عثمان بن عفان رضی الله عنه ۱۷۳
بار خدایا مرا بردباری عطا کن: ۱۷۳
هنگامی که شاهد گناه نیست شادمان می‌شود: ۱۷٤
خوف از خداوند: ۱۷٥
حیاء جزئی از ایمان است: ۱۷٥
مؤمن به نور خدا می‌بیند: ۱۷٥
با خدا معامله می‌کند و از او پاداش می‌گیرد: ۱۷٥
همراهی رهبر با ملّتش: ۱۷٦
ادب عابد مسلمان: ۱۷٦
با اکثریت مردم باشید: ۱۷۷
هنگامی‌که ضربت خورد چه گفت: ۱۷۷
وصیّت عثمان رضی الله عنه: ۱۷۷
سخنان جاودان عثمان رضی الله عنه ۱۷۸
و به مردم شهرها نوشت: ۱۷۹

□ علی بن ابی طالب رضی الله عنه ۱۸۱

شرح حال او در چند سطر: ۱۸۱
اسم و کنیه‌اش: ۱۸۳
زمان و مکان تولدش: ۱۸۳
محیط پرورش او: ۱۸۳
ویژگی‌های جسمانی او: ۱۸۳
مسلمان شدن او: ۱۸٤
همراه با پیامبر صلی الله علیه وسلم: ۱۸٤
علی رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم: ۱۸۵
علی رضی الله عنه در زمان خلافت: ۱۸۷
عللی که منجر به شهادت علی رضی الله عنه شد: ۱۸۸
طرح توطئه: ۱۸۹
شهادت علی رضی الله عنه: ۱۹۰
عبرت: ۱۹۱
بعد از شهادت علی رضی الله عنه: ۱۹۳
آیا مسلمانان از غفلت بیدار می‌شوند ۱۹٤
و آیا از تاریخ پند می‌گیرند؟ ۱۹٤
برجسته‌ترین جنبه‌های عظمت علی رضی الله عنه: ۱۹۵
۱ـ علم علی رضی الله عنه: ۱۹۵
۲ـ شجاعت علی رضی الله عنه: ۱۹۹
۳ـ پرهیزگاری و زهد علی رضی الله عنه: ۲۰۳

توصیف علی رضی الله عنه از زبان ضِرار صُدائی:........................ ۲۰٤
سخنان جاودان علی رضی الله عنه:........................ ۲۰۵
وصیت علی رضی الله عنه برای مسلمانان:........................ ۲۰۵
وصیّت برای فرزندانش:........................ ۲۰٦
همراه با علی ابن ابی‌طالب رضی الله عنه:........................ ۲۰۸
سفارش علی رضی الله عنه به کُمیل بن زیاد:........................ ۲۰۸
دنیا از آن دو کس است:........................ ۲۰۹
ـ کاری که خداوند نپذیرد بی‌فایده است:........................ ۲۱۰
فقیه و عالم دین کیست؟........................ ۲۱۰
هوس و آرزوی دور و دراز:........................ ۲۱۱
اقسام صبر:........................ ۲۱۱
اقسام جهاد:........................ ۲۱۱
از دروغ بپرهیزید و خود را اندرز دهید:........................ ۲۱۲
بخشی از خطبه‌ی علی رضی الله عنه:........................ ۲۱۲
دعای حضرت علی رضی الله عنه:........................ ۲۱۲
مناجات حضرت علی رضی الله عنه:........................ ۲۱۳
ریختن خون ناحق:........................ ۲۱٤

□ **عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه:**........................ ۲۱۷

همراه با عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه:........................ ۲۱۸
ویژگی‌های قاری قرآن:........................ ۲۱۸
قرآن ضیافت الهی است:........................ ۲۱۸

حقایقی از علم: ٢١٩
انسان بیکار: ٢١٩
عبادت دَرِ گشایش [مشکلات] است: ٢١٩
اوج ایمان: ٢١٩
اقبال و روی گردانیدن دل: ٢٢٠
آسایش مؤمن: ٢٢٠
کلام جامع: ٢٢٠
دعای ابن‌مسعود رضی الله عنه: ٢٢٢

❑ ابوالدَّرداء رضی الله عنه ٢٢٣

همراه با ابودرداء رضی الله عنه: ٢٢٣
زهد ابوالدرداء رضی الله عنه با وجود امکان مالی: ٢٢٣
از جمله نصایح ابوالدراء رضی الله عنه: ٢٢٤
همراه با مردم: ٢٢٤
همراه با گناهکاران: ٢٢٤
هویٰ و هوس و عمل: ٢٢٤
همراه با برادران: ٢٢٥
با ثروتمندان بخیل: ٢٢٥
از مردم عوام بپرهیزید: ٢٢٥
ثروتمند حریص: ٢٢٥
نعمت‌های خداوند را بشناس: ٢٢٦
تفکر و تقوا: ٢٢٦

به صدقه نزدیک نشو: ۲۲۶
ای مردم دمشق: ۲۲۷

❑ حمزة بن عبدالمطلب رضي الله عنه ۲۲۹

عموی پیامبر ﷺ و سیدالشهداء ۲۲۹
اسم و کنیه‌ی او: ۲۳۰
زمان و مکان تولد حمزه و وضعیت او در دوران جاهلّیت: ۲۳۰
مسلمان شدن حمزه رضي الله عنه: ۲۳۱
موقعیت حمزه رضي الله عنه با رسول خدا ﷺ: ۲۳۲
حمزه رضي الله عنه در جنگ بدر: ۲۳٤
جنگ احد: ۲۳۵
غصّه‌ی پیامبر ﷺ از شهادت حمزه رضي الله عنه: ۲۳۵

❑ خالد بن ولید رضي الله عنه: ۲۳۹

شمشیر خدا و رسولش ﷺ ۲۳۹
اسم و لقب او: ۲۳۹
ولادت و محیط او: ۲٤۰
حضرت خالد رضي الله عنه در جاهلیت: ۲٤۱
مسلمان شدن حضرت خالد رضي الله عنه: ۲٤۲